

جمعه سبز : قرمز آبی ایران ، جانم فدای ایران

مجید انتظامی

برای احمدی نژاد

نواخت

سبز این شماره در

صفحه ۳۱



عقب نشینی کودتا چیان:

نماد سبز در استادیوم ممنوع نیست

محمدرضا خاتمی: مردم عقب نمی نشینند

مراد تقفی: حذف اصلاح طلبان ممکن نیست

اعتراف فرماندهان سپاه به قدرت جنبش سبز

۱۱	تحلیل هفته سردبیر
۱۲	میدان اصلی مبارزه دانشجویان گروه تحلیلگران انقلاب سبز
۱۴	جنبش سبز و اسطوره ... نوشین احمدی خراسانی
۱۶	کودتای اقتصادی ... جمشید اسدی
۱۷	میرحسین و آغاز ... هوشنگ اسدی
۱۸	در دادگاههای استالین ... حمید رضا خادم
۲۰	جنبش سبز و بمب اتمی بابک داد
۲۲	علوم اجتماعی ، رها و آزاد عباس کاظمی
۲۲	یادآوری وظایف رئیس قوه قضائیه / آرش کیخسروی
۲۳	یادداشت هانی در باره آرش ویسی - امید مهرگان
۲۵	انگاره دشمن بهمن محبی
۲۸	متهم و حق خاموشی مجید نفیسی
۳۰	رهبری جنبش سبز مجید محمدی



دو زن دیگر کارگردان باشال سبز

روایت ایتالیایی از موج سبز ایران

تما شا گران سبز کشتی در دانمارک

صفحه: ۴

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:
شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

حمایت ۵۰ حزب کمونیست و
چپ جهان از جنبش مدنی
ایران

دانشجویان را تنها نگذارید

صفحه: ۳

هنر سبز

سروده هایی از:
ال، قیصر امین پور
علی باباچاهی
عمران صلاحی

صفحه: ۳۱

راههای سبز

صبح شنبه ۱۱ مهر در تهران انجام می
شود

آزمایش سیستم روسی برای

از کار انداختن تلویزیون

ماهواره ای

صفحه: ۲



راههای سبز

در هراس از تظاهرات در دانشگاه ها ، فوتبال فردا:

حکومت نظامی غیررسمی در خیابان ها و دانشگاهها

با آغاز بازگشایی دانشگاهها در کشور و در پی تجمع اعتراض دانشگاه تهران و دانشگاه صنعتی شریف، و در آستانه مسابقه فوتبال فردا در تهران حکومت نظامی غیر رسمی برقرار شده است.

خبرهای رسیده از تهران حاکی است که 60 هزار نیروی انتظامی بالباس شخصی در مسابقه فوتبال فردا حاضر خواهند شد تا مراقب 40 هزار تماشاگر ی باشند که توانسته اند یک سوم سهمیه تعیین شده توسط کودتاچیان را خریداری کنند و پلیس در یک عقب نشینی آشکار اعلام کرده است می توانند نامدسبز همراه داشته باشند.

در دانشگاههای کشور، عملاً اجتماع دو نفر بیشتر ممکن نیست و هر جمعی راه سرعت پراکنده می کنند.

گزارش خبرنگاران روزنامه سبز حاکی است که تهران از اولین ساعات صبح سه شنبه شاهد حضور سنگین نیروهای انتظامی و بسیجی در مسیرهای انقلاب، قدس، چهارراه ولی عصر، میدان ولی عصر، کارگرجنوبی و شمالی، حومه خوابگاه کوی دانشگاه، اطراف دانشگاه صنعتی شریف و خیابان ادوار دبراون به سمت درب اصلی دانشگاه تهران بود.

نیروهای نظامی وابسته به سرکوبگران دولتی با حضور در پیاده روها و چهارراه ها مانع از توقف مردم می شدند آنان را متفرق می کردند. با گذشت ساعاتی از ظهر حضور بسیجیان در خیابان ها تشدید شد شکل جدیدتری به خود گرفت. از ساعت 17 بعد ظهر، نیروهای بسیج با تجهیزات کامل در اطراف میدان هفت تیر مستقر شدند، در همان حال نیروهای لباس شخصی و گارد ضد شورش خیابان های اطراف میدان هفت تیر تا خیابان کریم خان زند را تحت محاصره خود در آوردند. همچنین واحد های گارد ضد شورش سپاه و نیروی انتظامی در میدان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران و چهار راه ولی عصر مانع از تجمع جوانان شدند.

این نیروها در قالب گروههای 30 نفره و با تجهیزات کامل و به طور مشهود از ظهر تا ساعات پایانی نیمه شب در خیابان ها حاضر بودند و حتی به عابرین هم تذکر می دادند که در یک نقطه نایستند. به گفته یکی از شاهدان عینی در خیابان 16 آذر، ماموران به هیچیک از عابران، حتی در پیاده روها اجازه توقف نمی دادند و گروه های بیش از سه نفره را متفرق می کردند.

ماموران نیروی انتظامی هم با برقراری ایستگاههای ایست بازرسی در میدان ولی عصر تهران جلوی برخی از اتومبیل ها را می گرفتند و آنها را بازرسی می کردند. به همین علت ترافیک سنگینی در بلوار کشاورز تا خیابان انقلاب تهران به وجود آمد و تنها موتورسیکلت های متعلق به نیروی انتظامی حق تردد در پیاده روهای مرکزی شهر تهران را داشتند.

عقب نشینی کودتاچیان:

استفاده از نماد سبز در استادیوم ممنوع نیست

فرمانده انتظامی تهران بزرگ اعلام کرد: برخورد پلیس با افرادی که نمادهای سبز به همراه دارند صحت ندارد.

سردار رجبزاده فرمانده انتظامی تهران بزرگ با تشریح برنامه های این نیرو برای هر چه بهتر برگزار شدن شصت و هفتمین دیدار تیم های فوتبال استقلال و پرسپولیس گفت:

پس از آنکه مسئولیت تامین امنیت ورزشگاه به یگان ویژه واگذار شد، شروع به کار فرهنگی کردیم. با نصب پلاکارد در بیرون از ورزشگاه، انجام کارهای آموزشی و... در جهت ارتقا سطح فرهنگی تماشاگران برآمدیم. در همین راستا به آن بخش از نیروهایی که کار بازرسی بدنی را انجام می دادند گرمکن داده شد و نیروهای داخلی ورزشگاه نیز با لباس ورزشی و کاور در محل خدمت خود حاضر شدند و... تمامی این کارها به برقراری نظم و انضباط در ورزشگاه کمک کرد و باعث شد حتی مردم در برقراری نظم به نیروی انتظامی کمک کنند.

فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ افزود: مدت زیادی طول کشید اما در نهایت این فرهنگ سازی جواب داد و مردم در برقراری نظم و آرامش به ما کمک می کردند. تا پیش از این زمانی که فردی متخلف دستگیر می شد، مردم و فرد مورد نظر مقاومت می کردند اما بعد از مدتی این حساسیست ها از بین رفت و تماشاگر پذیرفت که اگر شخصی اقدامی خلافی مرتکب شده و پلیس قصد

دستگیری او را دارد باید به جای مقاومت با نیروهای انتظامی همکاری کرد. "دایره ماموریت نیروی انتظامی در دیدار استقلال - پرسپولیس از کجا آغاز می شود و آیا فقط محدوده میدان و ورزشگاه آزادی را شامل می شود؟"، رجب زاده در پاسخ به این پرسش گفت: ما از دورتر از میدان امام حسین (ع) و تمام ایستگاههایی که تماشاگران سوار و پیاده از اتوبوس می شوند را در کنترل می کنیم.

کار ما فقط در ورزشگاه آزادی نیست. یک بخشی از نیروها در ورزشگاه حضور دارند و بخشی دیگر از واحدها نیز بصورت دیو در احتیاط داریم که اگر اغتشاش و شورش اتفاق افتاد، وارد عمل شوند. در مسیرها، سرکلانترها و کلانتری ها نیز مسئول انضباط آن قسمت قرار داده ایم. اینها را که در کنار هم قرار دهید می بینید حجم وسیعی درگیر برقراری نظم مسابقه استقلال و پرسپولیس هستند.

رجب زاده در خاتمه تصریح کرد: با این همه مشکلات رفتار تماشاگران ما با هیچ کدام از کشورهای دنیا قابل مقایسه نیست و امیدوارم روز جمعه نیز شاهد همکاری آنها باشیم.

نمادسبز ممنوع نیست

سردار احمدی مقدم به ایسنا گفت: تنها موضوعی که هنوز مشکل آن برطرف نشده، موضوع بلیت فروشی است که امیدواریم در این باره ساز و کار مناسبی هم از سوی مسوولان در نظر گرفته شود.

در این باره سردار رجبزاده فرمانده انتظامی تهران بزرگ نیز در گفتگو با خبرنگار حوادث ایسنا، با اعلام آمادگی پلیس برای برقراری نظم و امنیت بازی، گفت: نیروهای پلیس همچون سنوات گذشته، ماموریت برقراری نظم و امنیت را در این دوره بر عهده دارند.

وی در رابطه با تمهیدات پلیس برای بازی استقلال - پرسپولیس که روز جمعه ۱۰ مهرماه برگزار می شود، گفت: پلیس همچون گذشته تمهیدات ویژه ای را برای دیدار دو تیم فوتبال استقلال - پرسپولیس در نظر گرفته است که براساس آن ماموران راهور و انتظامی از شب پیش از مسابقه در محدوده استادیوم آزادی مستقر خواهند شد.

وی در رابطه با تجمعات احتمالی از سوی برخی از افراد، اظهار کرد: فکر نمی کنم تجمعی در داخل و بیرون ورزشگاه اتفاق بیفتد اما اگر مشکلی در این زمینه بوجود آید، پلیس آمادگی برخورد با موضوع را دارد. در این باره سردار احمدی مقدم نیز تاکید کرد: تاکنون سابقه نداشتن ورزشگاهها به جولانگاه مسائل سیاسی مبدل شود و اینگونه نیز نخواهد شد.

سردار رجب زاده در ادامه با تکذیب شایعاتی مبنی بر برخورد پلیس با افرادی که نمادهای سبز به همراه دارند، گفت: برخورد پلیس با افرادی که نمادهای سبز به همراه دارند صحت ندارد، اما یکسری از ابزار و نمادها اجازه ورود به داخل استادیوم را ندارند که پلیس تماشاگران را مورد بازرسی قرار داده و از آوردن یکسری اقلام ممنوعه مانند چاقو و زنجیر جلوگیری خواهد کرد.

وی تصریح کرد: پلیس اجازه نمی دهد که افرادی بخواهند جو استادیوم را سیاسی کنند، که این موضوع هم ممکن است از سوی هر گروهی باشد در نتیجه این ممنوعیت برای تمام گروهها در داخل استادیوم وجود دارد و صرفاً مربوط به یک گروه خاص نیست، این در حالی است که معمولاً خود تماشاگران اجازه سیاسی شدن جو ورزشگاه را نمی دهند.

صبح شنبه ۱۱ مهر در تهران انجام می شود

آزمایش سیستم روسی برای از کار انداختن تلویزیون ماهواره ای

خ یکی از کارمندان شرکت مخابراتی صا ایران (وابسته به سپاه) فاش کرد که سیستم مجهز روسی ارسال پارازیت که اغلب در جنگ های مدرن الکترونیک برای اختلال در رادارها استفاده می شود با تغییرات غیر استاندارد صا ایران به قدرت بالایی برای ارسال امواج دست یافته است. در این سیستم اسپلاتورهایی در پهنای باند مایکروویو استفاده شده که تمامی کانال های ماهواره ای را دچار اختلال می کند. قدرت باندهای ارسال شده بالاتر از قدرت امواج مایکروویو یعنی از 1 تا چند گیگا هرتز است! که اثرات سوء برای بدن انسان و موجودات زنده دارد. از بین رفتن تعادل دمای بدن، برای انسان مرگ آور است و بیشتر از یک بمب اتمی برای افراد خطرناک است. یادآور میشود که این کارمند صا ایران درباره مضرات این امواج و جلوگیری از آسیبهای مرگ آور که منجر به سرطانهای خونی و هورمونی (عقیم شدن) انسان میشود. اعلام کرد که این تست از ساعت 11 صبح روز شنبه قرار است در یکی



راههای سبز

علی فضلای: بسیج ۴ لشکر انسانی با ۳۰۰ هزار عضو

یکی از فرماندهان عالی رتبه سپاه پاسداران اعلام کرد معترضان به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران چهار لشکر انسانی سازماندهی کرده بودند.

علی فضلای، فرمانده سپاه سیدالشهدا تهران در نماز جمعه این هفته شهر ری گفت: " آنها چهار لشکر انسانی سازماندهی کرده بودند که یکی از اینها سازمان رای با ۳۰۰ هزار عضو به صورت هرمی به هم متصل بودند. "

به گفته فرمانده سپاه استان تهران «تشکیل هیاتی برای صیانت آرا و ۲۰ کمیته تحت عناوین زنان، جوانان، دانش آموزان و ... با هدف هدایت همه اقشار جامعه به کمک ماهواره ها و دست آخر تجمع در مقابل وزارت کشور نیز در ادامه این انقلاب نرم صورت گرفت. »

هشدار یک فعال ایمیلی:

دانشجویان را تنها نگذارید

سیمین سیاه جامه

گروههای مختلف اجتماعی با دید توجه داشته باشند که دچار اشتباهات قبلی نشوند که تمام بار حرکتیهای اصلاح طلبانه بر روی دوش جنبش دانشجویی افتاد و با سرکوب این جنبش ضمن آنکه خسارتهای فراوانی به دانشجویان وارد شد حرکتیهای اصلاح طلبانه نیز متوقف شد و روشنفکران استادان طلاب علوم دینی کارگران هنرمندان معلمان دانش آموزان کارمندان پیشه‌موران سیاستمداران صنعتکاران رانندگان روزنامه نگاران نویسندگان عشایر روستاییان خانواده شهدا و آزادگان پزشکان پرستاران قضات وکلا ورزشکاران پلیس و نیروهای انتظامی و ... از گروههای احتمالی هستند که هوشمندانه و خردمندانه و به شیوه‌های مدنی می‌توانند سهمی در استمرار جنبش مدنی مردم ایران داشته باشند حداقل کاری که می‌توان انجام داد انتشار خبر حرکتیهای انجام شده و حمایت از این حرکتها و تشویق دیگران به مشارکت در حرکتیهای اجتماعی و مدنی و امید دادن به آنها است خود و دیگران را در راه رسیدن به ایرانی آزاد آباد امن و متکی به مردم خود آموزش و یاری دهید.

حمایت ۵۰ حزب کمونیست و چپ جهان

از جنبش مدنی ایران

50 حزب کمونیست، کارگری و دمکراتیک و چپ جهان با انتشار بیانیه ای آن کودتای 22 خرداد، سرکوب مردم معترض به کودتا و دستگیری و بازداشت رهبران احزاب، فعالان سیاسی و روزنامه نگاران را محکوم کردند. در این بیانیه آمده است: ما احزاب کمونیست، کارگری و چپ امضاء کننده این بیانیه، که رویدادهای اخیر ایران را از نزدیک دنبال می‌کنیم، نگرانی خود را در باره بحران سیاسی هم جانیه ای که در پی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری 12 ژوئن (22 خردادماه) ایران را در بر گرفته است، ابراز می‌کنیم.

ما دستگیری بیش از 4000 تظاهر کننده و شکنجه آنان در زندان ها را توسط مقامات جمهوری اسلامی محکوم می‌کنیم. طبق اخبار تایید شده نزدیک به صد تن در حمله قوای نظامی و شبه نظامی به تظاهرات مسالمت آمیز مردم کشته شده اند و یا در زیر شکنجه جان سپرده اند. ما همچنین کوشش مقامات رژیم تئوکراتیک در ایران را برای اجبار فعالان اپوزیسیون در زیر شکنجه های فیزیکی و روانی به اعتراف به اقدامات غیرقانونی را که در نقض کامل کنوانسیون های معتبر بین المللی در ممنوع کردن چنین شیوه هائی با زندانیان سیاسی است، مردود می‌شماریم.

ما دادگاه های نمایشی سران و فعالان اپوزیسیون برای غیرقانونی جلوه دادن جنبش اعتراضی مردم را که در تقابل آشکار با اصول قضائی مورد قبول بین المللی صورت می‌گیرد بی اعتبار می‌شماریم. ما هرگونه تلاش برای تحریف و خشنود کردن اراده و خواست مردم ایران و دست زدن به اقدامات سرکوبگرانه علیه جنبش مردمی را در این کشور محکوم می‌کنیم.

ما همبستگی قاطع خود را با سندیکاهای کارگری، زحمتکشان، زنان، دانشجویان و همه نیروهای ترقی خواه و دموکرات ایران که در راه احقاق حقوق دموکراتیک و حقوق بشر، عدالت اجتماعی و اقتصادی، صلح و دموکراسی مبارزه می‌کنند، اعلام می‌کنیم. ما آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی را طلب می‌کنیم. ما همچنین هرگونه دخالت کشورهای امپریالیستی در ایران را که تلاش دارند به بهانه شرایط حاکم بر ایران، نقشه‌های خود را برای ایجاد "خاورمیانه بزرگ" به هزینه مردم این منطقه به پیش ببرند، محکوم می‌کنیم. ما هرگونه تلاشی را به قصد بهره‌برداری از شرایط سیاسی و بحران کنونی در ایران به عنوان بهانه‌ای برای دست زدن به اقدام نظامی یا هر عمل دیگری که علیه حقوق حقه مردم ایران و در راستای تشدید تشنج در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه خواهد بود را محکوم می‌کنیم. ما معتقدیم این حق مردم ایران است که مسیر تحولات آینده کشور خود را برای دستیابی به صلح، دموکراسی و پیشرفت بیابند.

از مناطق جنوبی تهران که محل دقیق آن به ما هنوز اعلام نشده به مدت 15 ساعت انجام شود و تنها راه جلوگیری از عوارض این تشعشعات خروج از منطقه تست یعنی جنوب شهر است.

اعتراف فرماندهان سپاه بر قدرت جنبش سبز

قاسمی: سبزه‌ها در راهپیمایی روز قدس تهران ۲ میلیون نفر بودند

علی فضلای: بسیج ۴ لشکر انسانی با ۳۰۰ هزار عضو

سعید قاسمی از فرماندهان سپاه پاسداران دوشنبه شب طی سخنانی در دانشگاه امام صادق تعداد هواداران جنبش سبز در راهپیمایی روز قدس تهران را 2 میلیون نفر اعلام کرد.

اما با اشاره به شعار "غزه نه لبنان جانم فدای ایران" گفت "می‌گویند 2 میلیون نفر در این تظاهرات شرکت کردند؛ بالاخره ساواکی‌ها، اعضای سازمان مجاهدین خلق و ... به همراه خانواده‌هایشان هم در این کشور زندگی می‌کنند و بخشی از جامعه را شامل می‌شوند!"

قاسمی همچنین از اعتراضات مردمی پس از انتخابات به سان سایر همقطارانش به عنوان "فتنه" نامبرد و گفت "اینکه رهبری فرمودند در جنگ نرم اعتقادات ما را می‌گیرند و در حوادث اخیر این گونه هم شد" با اینحال وی خطاب به اعضای بسیج دانشجویی گفت "اعتراضات کسانی که در مناطق بالای پارک‌وی می‌نشینند، چندان مهم نیست، ولی اگر روزی دیدیم که اهالی شوش و ... هم پشت سر ما نبودند باید فرار کنیم."

این فرمانده سپاه پاسداران که خود را "سردار فرهنگی" می‌نامد همچنین خواستار سرکوب مردم و اعتراضات مردمی شد و گفت "اگر کسی کف خیابان‌ها بیاید نظام موظف است که با او برخورد کند که البته امیدواریم اینگونه نشود، ولی افرادی که در خیابان‌ها آمدند باید بفهمند که مسموم شدند و این قضایای اخیر داستان یک براندازی بود که قلب و ولایت فقیه را نشانه گرفته بودند."

در حالی که روز گذشته فرزند شهید همت ضمن انتقاد شدید از اوضاع فعلی کشور در روزنامه اعتماد از هجوم لباس شخصی‌ها به منزل شهید همت و بازداشت و ضرب و شتم دیگر فرزند شهید همت خبر داد، سعید قاسمی دوشنبه شب در میان اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق به جای دفاع از فرزندان شهدا و محکوم کردن حمله و تهاجم به منزل شهید همت، گفت "وقتی فرزند همت این حرف‌ها را می‌زند باید شبها خون گریه کنم، البته من مقصرم ولی وقتی که در دانشگاه‌ها آنها را چیز خورشان می‌کنند چه می‌توانم بکنم؟! "

وی همچنین مدعی شد که فرزندان خانواده‌های شهدا و از جمله فرزندان و خانواده شهدایی چون همت و باکری‌ها تحت تاثیر استادان سکولار دانشگاهی به حمایت از میرحسین موسوی و جنبش سبز برخاسته و در مقابل آیت الله خامنه‌ای قرار گرفته اند و گفت "در کجای دنیا اینگونه است که استاد سکولار در کلاس درس دانشگاه حضور یابد و در نتیجه آن حتی فرزند شهید هم در مقابل آقا قرار گیرد؟! "

سرتیپ پاسدار قاسمی در بخش دیگری از سخنانش در جمع بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق به مجید مجیدی حمله کرد و با اشاره به سخنان اخیر مجید مجیدی در دیدار با آیت الله خامنه‌ای گفت "همان کسانی که تا دیروز دو میلیارد تومان برای کارهای خود پول می‌گرفتند امروز سمفونی ای کاش می‌نوازند! عزیزم مجید مجیدی! درست است که پیش آقا گریه می‌کنی، آقا هم در پاسخ فرمودند این تلخی‌ها زمان جنگ هم بود... اما باید بگوییم آن روزی که با هنرنمایی خود فیلمی را در مقابل احمدی‌نژاد ساختی کمر جبهه اسلام شکست و گاف دادی و برای یک عمر باید جواب خدا را بدهی! "

وی علت اعتراضات خیابانی را وجود "کتاب علوم سیاسی و اساتید مسموم دانشگاه‌ها" عنوان کرد و خواستار حضور خودش و سایر نظامیان در دانشگاه‌ها شد و گفت "اگر نظام این اشکال را بپذیرد و ما بتوانیم به دانشگاه بیاییم، این‌ها را توضیح خواهیم داد و این همان چیزی است که حضرت آقا فرمود در ده سال گذشته عده ای می‌خواستند فقط اسم جمهوری اسلامی را باقی بگذارند و آن را از درون پوک کنند."

سرتیپ پاسدار قاسمی همچنین از دانشگاه به عنوان "مرکز فساد" نامبرد و گفت "باید مرکز فساد را خشکاند و مگر دیوانه‌ایم که کف خیابان بیاییم و با چوب و چماق برخورد کنیم که البته در موقع لازم و هنگام خطر امنیت کشور آن کار را هم می‌کنیم."

استاندار تهران: بوق زدن جرم است

مرتضی تمدن استاندار تهران اعلام کرده که مالکان خودروهایی که در جریان اعتراضات بعد از انتخابات ریاست جمهوری، "با سوء استفاده از فضا و بوق زدن های ممتد و ایجاد راه بندان های غیر اصولی مردم را اذیت کرده اند، احضار می شوند."

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران، آقای تمدن گفته مالکان این خودروها "احضار و مورد سوال قرار می گیرند، چرا که این افراد به نوعی مرتکب تخلف راهنمایی و رانندگی شده اند."

بعد از احمدی نژاد

سخنرانی جواد لاریجانی برای صندلی های خالی

مراسم افتتاحیه کنفرانس "زبان، شناخت و واقعیت" در پژوهشگاه دانشهای بنیادین (IPM)، با سخنرانی جواد لاریجانی برای صندلیهای خالی آغاز شد! به گزارش اتوپیا، کارگاه سه روزه "زبان، شناخت و واقعیت" از صبح امروز، سه شنبه هفتم مهرماه، با شرکت اساتید فلسفه و دانشجویان دکتری از دانشگاههای شریف، تربیت مدرس، علوم و تحقیقات و انجمن حکمت و فلسفه ایران در پژوهشگاه دانشهای بنیادین (IPM)، پژوهشگاه فلسفه تحلیلی آغاز گردید. این در حالی است که به محض آغاز سخنرانی جواد لاریجانی که رئیس این پژوهشگاه و مسئول مرکز برگزاری این همایش می باشد، تمام دانشجویان و اکثریت قریب به اتفاق اساتید، در اعتراض به مواضع نامبرده در قضایای پس از کودتای انتخاباتی و بویژه هنگامی های چند روز گذشته او نسبت به میر حسین موسوی، سالن سخنرانی را ترک کردند تا سخنرانی رئیس پژوهشگاه برای صندلیهای خالی انجام شود!

نکته جالب توجه، ترک سالن توسط تعداد کثیری از اساتید بنام فلسفه است. جواد لاریجانی که دچار شوک شده بود پس از قریب 10 دقیقه و سخنرانی برای 7 یا 8 نفر از کارکنان پژوهشگاه، مجبور به ختم سخنرانی خود و ترک سالن گردید!

به نظر می رسد شیوع این فرآیند در سمنارها و کنفرانسهایی که مسئولان دولتی برای ایراد سخن حضور پیدا می کنند، یکی از موثرترین روشهای نافرمانی مدنی علیه کارگزاران و دستداران دولت کودتاست.

مجید انتظامی برای احمدی نژاد نواخت

ب مجید انتظامی پس از حضور وی در جلسه هنرمندان با رهبری، مجید انتظامی برای محمود احمدی نژاد برنامه اجرا کرد.

سمفونی مقاومت در حضور رئیس دولت کودتا قطعات عروج، روبش، امید و همچنین قطعه منحصر به فرد مقاومت را با عنوان رمز ماندگاری جامعه ایرانی نواخت.

محمود احمدی نژاد پس از اتمام این سمفونی که حدود ۷۵ دقیقه طول کشید از کار بسیار خوب آقای مجید انتظامی در ساختن سمفونی مقاومت ستایش کرد.



Photo : Rozbeh Jadidolestam FARS NEWS AGENCY

دو زن دیگر کارگردان باشال سبز

رخشان بنی اعتماد و پوران درخشنده باشال سبز بر صحنه جشنواره فیلم یاری حاضر شدند



نهمین جشنواره فیلم یاری طی روزهای 25 تا 27 سپتامبر به کوشش انجمن یاری در سینمای قدیمی Slottsbiografen شهر ایسالا در سوئد برگزار شد.

رخشان بنی اعتماد، پوران درخشنده که با شال سبز بر صحنه آمدند و شهاب حسینی میهمانان ایرانی این جشنواره بودند. جشنواره با سخنان رضا باقر، فیلمساز ایرانی تبار ساکن سوئد آغاز به کار کرد.

رضا باقر در سخنان کوتاه خود به حضور چشمگیر زنان در تمامی عرصه های هنری و اجتماعی ایران اشاره کرد و آن ها را امید مردم خاورمیانه برای رسیدن به آزادی و رهایی دانست.

در طول سه روز، علاقه مندان سینمای ایران توانستند هفت فیلم بلند سینمایی به نام های "بچه های ابدی" (پوران درخشنده)، "ترانه تنهایی تهران" (سامان سالور)، "سه زن" (منیژه حکمت)، "بیست" (عبدالرضا کاهانی)، "شب" (رسول صدر عاملی)، "سوپرستار" (تهمینه م بلانی) و "همیشه پای یک زن در میان است" (کمال تبریزی) را در این جشنواره ببینند.

فیلم های مستندی که امسال در این جشنواره به نمایش درآمدند عبارت بودند از "مادرم ایران" (مایر حسین کیانی)، "مهربانو" (مهدی باقری)، "حیات خلوت خانه خورشید" (رخشان بنی اعتماد)، "ما نیمی از جمعیت ایرانیم" (رخشان بنی اعتماد)، "سرود ای ایران" (سامان مقدم)، "بخارای من" (لاله برزگر)، "در یک اتاق بسته" (امیر علی عبایی)، "گردآفرید" (هادی آفریده)، "مشی و مشیانه" (حسن نقاشی)، "تهران انار ندارد" (مسعود بخشی) و "دختر مگسی" (روناک قیصری).

به گفته فریبا میرزا علی، یکی از مسئولان جشنواره یاری، تلاش می شود با توجه به هدف انجمن یاری که کمک به کودکان نیازمند است، فیلم هایی برای نمایش انتخاب شوند که روی زنان و کودکان به عنوان دو گروه اجتماعی که بیشترین تبعیض ها متوجه شان بوده و هست تاکید کرده باشد و از مسائل و مشکلات آنها بگوید.

تمامی درآمد حاصل از فروش فیلم های این جشنواره، صرف کمک هزینه آموزشی کودکان و نوجوانان نیازمند در ایران می شود که قادر به ادامه تحصیل نیستند و خطر خیابانی شدن آنها را تهدید می کند.

برخی از فیلم های این جشنواره که هر روز با کلیپ "ای ایران" ساخته سامان مقدم آغاز به کار می کرد، روز ۲۶ سپتامبر در شهر استکهلم نیز به نمایش درآمد.



پشت پرده خرید مخابرات توسط سپاه تصاحب امنیتی بصورت نسبی

جزئیات تازه‌ای از پشت پرده معامله تصاحب مخابرات توسط سپاه منتشر شد.

معامله مذکور که با قیمت ۸ میلیارد دلار بزرگترین معامله تاریخ اقتصاد ایران محسوب می‌شود، در حالی صورت گرفت که تنها رقیب شرکت حکومتی خریدار، چند ساعت قبل از معامله با نامه کرد زنگنه، رئیس سازمان خصوصی سازی، به بهانه فقدان صلاحیت امنیتی از معامله کنار گذاشته شد. فقدان صلاحیت امنیتی در حالی به عنوان علت حذف کنسرسیوم پیشگامان کوپر بزد عنوان شد که صلاحیت این کشور در پروسه ای چند ماهه از ابعاد مختلف اقتصادی، حقوقی و امنیتی تأیید شده بوده و پس از تأیید نهایی شرکت مذکور، حدود ۸۰۰ میلیون تومان جهت خرید سفته و بنابر اظهار مدیران این شرکت ۱۴ میلیارد تومان جهت تهیه وثیقه و ضمانت های موردنیاز هزینه کرده بود. اما در آخرین ساعات و با فشارهای پنهانی، شرایطی به وجود آمد که به اعتقاد برخی تحلیلگران بزرگترین معامله تاریخ اقتصاد ایران را از شرایط رقابتی بودن خارج کرد.

اطلاعات جمع آوری شده توسط خبرنگار "آینده" نشان می‌دهد که ابعاد این موضوع فراتر از مسایل مذکور است و کنسرسیوم خریدار که بنابر گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران به بنیاد تعاون سپاه وابستگی دارد، نه قادر به تأمین پیش پرداخت ۱۵۰۰ میلیارد تومانی معامله مذکور است و نه ضمانتهای قانونی را ارائه کرده است.

گفته می‌شود گروهی از عناصر ذی نفوذ در این نهاد قصد دارند، ادعاهای بستانکاری شرکت های اقتصادی وابسته به سپاه مانند قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا و... را به عنوان مطالبات سپاه از دولت تجمیع کرده و سپس از سازمان خصوصی سازی بخواهند به جای بخش عمده پیش پرداخت ۱۵۰۰ میلیارد تومانی، از این مبلغ استفاده کنند.

در رابطه با ارائه ضمانت نامه نیز تلاشهایی در جریان است که این مجموعه از دادن ضمانتنامه در معامله ۸ میلیارد دلاری که ۸۰ درصد آن به صورت قسطی پرداخت می‌شود و عملاً به نحوی ۸ هزار میلیارد تومان بدون پرداخت هیچ هزینه ای جابجا شده و سپس با استفاده از بخشی از درآمد هنگفت شرکت مخابرات، اقساط معامله پرداخت شود تا در نهایت تصاحب این مجموعه شود.

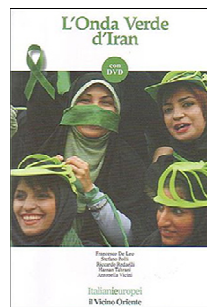
گفتنی است، برخی کارشناسان مدعی هستند علاوه بر آن که معامله مذکور با سیاست های کلی اصل ۴۴، قانون تجارت و ضوابط بورس مغایرت دارد، موجب کاهش تمایل به سرمایه گذاری، افت بهره وری و رکود در اقتصاد ایران می‌شود. در این حال روزنامه "سرمایه" نوشت: در جست وجوی اسامی این شرکت ها در سایت روزنامه رسمی که نتایج مجامع در آن منتشر می‌شود، اعضای هیات مدیره این سه شرکت به صورت مشروح اعلام شده است.

براساس این بررسی ها، گروه بهمن، عصر بهمن، شاسی ساز ایران و ارزش آفرینان، اعضای هیات مدیره شرکت سرمایه گذاری توسعه اعتماد هستند که در آخرین جلسه انتخاب اعضای هیات مدیره به مدت دو سال به این سمت منصوب شده اند. ۴۶ درصد از مالکیت گروه بهمن در اختیار بنیاد تعاون سپاه است که در زیر مجموعه های شرکت های پیش گفته نام این شرکت مرتباً تکرار شده است.

گفتنی است سهم شرکت سرمایه گذاری توسعه اعتماد مبین از بلوک مخابرات ۴۶ درصد است. اعضای هیات مدیره شهریار مهستان با سهم ۸ درصدی از بلوک مخابرات، در آگهی تصمیمات مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده مورخ ۷/۸/۸۷ و به شماره ثبت ۲۶۹۴۸۹ روزنامه رسمی، به شرح زیر است: صنایع معدنی شهابسنگ، بازرگانی طلائیه، حفیظ سامانه، ایران اطلس و دانایان پارس که در تمام اعضای هیات مدیره این شرکت ها نام بنیاد تعاون سپاه دیده می‌شود.

در این میان گسترش الکترونیک مبین تنها شرکتی است که در آن اسامی شبه دولتی ها کمتر دیده می‌شود. به هر رو آنچه اسناد و مستندات نشان می‌دهد حضور جدی بنیاد سپاه در عرصه خرید بلوک مدیریتی مخابرات است.

روایت ایتالیایی از موج سبز ایران



"موج سبز ایران" از اولین کتابهای منتشر شده درباره حوادث قبل و بعد از آخرین انتخابات جنجال برانگیز ریاست جمهوری در ایران است.

این کتاب توسط فرانچسکو دی لئو روزنامه نگار ایتالیایی که برای پوشش خبری انتخابات به ایران سفر کرده بود، منتشر شده است. همراه با این کتاب یک نسخه دی وی دی از تظاهرات معترضان به نتایج انتخابات نیز منتشر شده است.

فرانچسکو دی لئو روزنامه نگار ایتالیایی است که برای حوادث انتخابات به ایران سفر کرده بود. او گزارش هایی در همین رابطه برای رادیو رادیکاله و روزنامه ایل ریفورمیستا تهیه کرده است. کتاب "موج سبز ایران" نیز دستاورد سفر این روزنامه نگار به ایران و نگاه او به حوادث بعد از انتخابات است.

فرانچسکو دی لئو در رابطه با محتوای کتاب می‌گوید: "این کتاب درباره جنبشی است که روزنامه نگاران موج سبز نامیده شده است. روایتی است از اتفاقات ماه ژوئن به ویژه بعد از انتخابات ریاست جمهوری مهمی که در ایران برگزار شد. جنبشی که در اعتراض به نتایج آرای انتخابات به راه افتاد." او در ادامه گفت:

"بنابراین می‌توان گفت این کتاب مشاهدات من در آن زمان است که به عنوان گزارشگر برای رادیو رادیکاله و روزنامه ایل ریفورمیستا در تهران تهیه کردم." آقای دی لئو به چند مقاله دیگر این کتاب اشاره می‌کند که هر کدام گاهشماری از روزهای پس از انتخابات در ایران هستند. استفانو پولی و آنتونلا وی جینی دو روزنامه نگار ایتالیایی و پروفیسور ریکاردو رانالی نویسنده

ایتالیایی که مسائل ایران و خاورمیانه را دنبال می‌کند از جمله نویسندگان مقالات این کتاب هستند. همچنین حسن تهرانی، که فرانچسکو دی لئو، نویسنده کتاب، از او به عنوان جوانی یاد می‌کند که مسئول یکی از ستادهای میر حسین موسوی بوده نیز مقاله ای با عنوان "رویای سبز" در این کتاب دارد. فرانچسکو دی لئو همچنین می‌گوید: "این کتاب برای ایران است و نه علیه ایران. به نظر من که نویسنده این کتاب هستم ایران دیگری نسبت به آنچه ما می‌شناسیم وجود دارد.

اینجا همه درباره ایرانی صحبت می‌کنند که در انتخاباتش تقلب شده، شکنجه، قتل و تجاوز وجود دارد. او افزود: "اما در کنار همه اینها اکثر مردم ایران که کمتر از سی سال سن دارند، حاضرند حتی جان خود را برای تغییر کشورشان فدا کنند." در روی دی وی دی که همراه با کتاب منتشر شده جمله "موج سبز

ایران، روزهای که ایران را تغییر خواهند داد" به چشم می‌خورد. در این دی وی دی تصاویری از روزهای قبل از انتخابات، روز رای گیری و همچنین اعتراضات پس از انتخابات دیده می‌شود.

از نویسنده کتاب می‌پرسم آیا برای تهیه گزارش و تصویر پس از انتخابات مشکلی نداشته است؟

فرانچسکو دی لئو می‌گوید: "در این دی وی دی تصاویری از ۱۵ ژوئن که در حدود ۳ میلیون نفر در خیابانها بودند و تظاهراتی بی نظیر به راه انداختند را می‌بینید. واقعا یک مراسم باورنکردنی بود که در طول آن به طور مطلق هیچ اتفاقی نیفتاد."

او همچنین گفت: "من حقیقتاً حتی یک جوان ایرانی را هم ندیدم که به پلیس تعرض کند یا با آن درگیر شود. اما متأسفانه با چشمان خود دیدم که آنها کتک خوردند. لحظات واقعا ملتهمی بودند تا آن که خودم فهمیدم و سپس به طور رسمی نیز به ما گفته شد که باید کشور را ترک کنیم وگرنه دستگیر می‌شویم." جلسه

معرفی کتاب "موج سبز ایران" هفته گذشته به علت کشته شدن شش سرباز ایتالیایی در افغانستان برگزار نشد. فرانچسکو دی لئو در همین گفت و گو اعلام کرد که در روزهای آینده جلسه معرفی کتاب همراه با پرسش و پاسخ درباره آن برگزار خواهد شد.



راههای سبز

شود چه کار دارید که دیگری سکوت می کند یا خیر. تو وظیفه خودت را انجام بده. این عذر بدتر از گناه است که چون شما سکوت نمی کنید ما مجبوریم در مقابل جنایت سکوت کنیم. نه، این پذیرفته نیست.

مگر در طول چهار سال گذشته که اصلاح طلبان یک امکانات خیلی محدودی داشتند و سر و صدای چندانی نکردند آقایان که در مجلس هفتم و هشتم بودند، شق القمر کردند. چه شق القمری کردند؟ مطیع محض بودند. دولت هر کار خواست کرد. آقایان هم گاهی اوقات یک ناله کوچکی کردند. این ادعا، ادعای قابل قبولی نیست. اما در مورد اینکه درباره روز قدس اظهار نظر کردند بله، روز قدس برای آقایان خیلی باید دردناک باشد.

در مورد شعارهایی هم که می گویند این شعارها شعارهایی بودند که آقایان موسوی و خاتمی موضع خود را اعلام کرده و گفته بودند این شعارها شعارهای خوبی نیست. اما از اینجا به بعد خطاب من با آقایان است، اینکه تلاش می کنید برخی افراد را از میدان به در کنید باید بدانید این جنبش بدون سر نخواهد ماند. شما با بیان آشکار چه می گویند؟ می گویند مردم شما به طرف کسانی بروید که با انقلاب میانه خوبی ندارند؟

از طرف دیگر کسانی را که می توانند این حرکت های مردمی را در روندی معقول و در چارچوب قانون هدایت و رهبری کنند از میدان به در می کنید. شما فکر می کنید که مردم این گونه در میدان می مانند. خب معلوم است که بیرون نمی روند و در جای دیگر اردو می زنند. شاید بعضی از آنها به طور نابخردانه بی بخواهند این اتفاق بیفتد و بتوانند با مردم برخورد کنند. اما من معتقدم مردم ما هوشیاری کافی دارند و خیلی زود متوجه می شوند که بعضی از شعارها ممکن است برای برخورد مردم بهانه به دست آقایان بدهد. خودشان را از این شعارها کنار می کشند. به تحلیل بنده حرکت مردم، یک حرکت خودجوش داخلی و درون زاد است و نه تنها ارتباطی با آن سوی مرزها ندارد بلکه برعکس بیرون از کشور را هم تحت تاثیر قرار داده است. می بینیم حرکت مردم در ایران سلطنت طلبان را هم خلع سلاح کرده است، منافقین را هم خلع سلاح می کند و آنها هم مجبورند برای اینکه محو نشوند پشت سر ملت قرار بگیرند. امروز رهبری این حرکت توسط خود مردم در درون ایران انجام می شود.

عقلای جناح راست دقیقاً این احساس را دارند که این دولت یک وزنه سنگینی به پای آنها شده است که آنها را نیز همراه خود به قعر اقیانوس فرو خواهد برد. بنابراین این طور می توان تفسیر کرد که دارند تقلا می کنند که این وزنه را از خود جدا کنند. من این را بیشتر نجات خودشان می بینم تا نجات کشور و انقلاب. البته بد هم نیست، اشکالی هم ندارد.

- آیا ممکن است روزی شتر در خانه آقایان باهنر و توکلی که امروز انتقاد می کنند، بخوابد؟

به نظر من حوادثی که در انتخابات و بعد از انتخابات اتفاق افتاد روند انتخابات کشور را به طور کلی تغییر داد. همان طور که 11 سپتامبر روابط بین الملل را کاملاً دگرگون کرد من تردید ندارم که 22 خرداد هم روابط اجتماعی و سیاسی داخل کشور را کاملاً دگرگون کرد. بنابراین تفسیر حوادث آینده بر اساس مدل های قبلی چندان درست نیست.

با این حوادث و هوشیاری هایی که با انتخابات ریاست جمهوری دهم در ایران زاده شد، دیگر نمی شود گفت این روابط فقط درون هسته قدرت تنظیم می شود چرا که یک عامل بسیار بزرگ به نام حضور فعال مردم در صحنه اجتماعات مطرح شده است که فقط منحصر به روز انتخابات نیست که بیایند رای بدهند و بروند و به نظر من این حضور همه معادلات را برهم خواهد زد. به عقیده من از جمله معادلاتی که بر هم خواهد خورد این بازی های سیاسی است که به نام اپوزیسیون یک عده در جناح راست بخواهند خودشان را اپوزیسیون بخشی از دولت کنند و مثلاً مجلس خود را اپوزیسیون دولت کنند. این بازی به هم خورده است. خواسته ها و مطالبات امروز خیلی روشن و شفاف است. کسانی که الان در هسته داخلی قدرت می خواهند اپوزیسیون بازی در بیاورند و سیاست بازی کنند باید متوجه این تغییرات عظیم سیاسی و اجتماعی باشند و اگر نباشند قطعاً خود آنها یا از طرف خود مردم طرد خواهند شد و به انزوا خواهند رفت یا توسط ارکان قدرت نابود می شوند. حاکمان فعلی به این حالت، دوقطبی جامعه را اجازه نخواهند داد یعنی این حاکمیت دوگانه تجربه بی است که قبلاً صورت گرفت که اگر چه نشان داد می تواند مدل خوبی باشد اما اصحاب قدرت نشان دادند به هیچ وجه قدرت پذیرش این دوگانگی قدرت را ندارند. حالا این دوگانگی قدرت چه از طرف اصلاح طلبان باشد چه از طرف محافظه کاران. به نظر من این اجازه را نخواهند داد.

مردم عقب نمی نشینند

محمدرضا خاتمی



سایت اعتماداعلام کرد در غیاب رهبران جبهه مشارکت که از شب کودتای 22 خرداد بازداشت و زندانی شده اند، رهبری این حزب و سیاست گذاری های آن عملاً برعهده علی شکوری راد، محمدرضا خاتمی، الهه کولایی، فخرالسادات محتشمی پور و چند تن دیگر قرار گرفته است.

این سایت متن مصاحبه محمد رضا خاتمی را هم منتشر کرد. خاتمی در این مصاحبه گفته است:

نه تنها حزب مشارکت، بلکه همه شخصیت های اصلاح طلب تحت فشارهای طاقت فرسایی هستند و هدف اصلی جریان مقابل این است که بساط اصلاح طلبی را جمع کند و یک حاکمیت انحصاری و اقتدارگرای یکدست را حاکم کند. جبهه مشارکت در طول حیات خود زیر فشارهای مختلف زندگی کرده است اگرچه فشار این بار خیلی فشار شدیدتری است.

دفتر حزب را پلمپ کرده اند اما تاکنون هیچ حکمی به ما نشان نداده اند؛ نه حکم دادستانی و نه غیردادستانی. ما هر قدر پیگیری کردیم معلوم نشد چه کسی و با چه حکمی این کار را کرده که ما براساس آن بخواهیم اقدامی بکنیم.

من می توانم بگویم این فشارها نه تنها نتوانست باعث تضعیف حزب و بر هم ریختن ارکان حزب بشود، بلکه باعث انسجام بیشتر، همبستگی بیشتر و اراده قوی تر برای ادامه راه شد. این حزب در حقیقت یک نماد اصلاح طلبی در ایران است که قابل ریشه کن کردن نیست. در هر حال مرامی که جبهه مشارکت داشته و بر اهدافی که دنبال می کرده خواهد ماند و به نتیجه هم خواهد رسید. دیر یا زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. روندی که آنها برای انحلال حزب طی کرده اند روند بسیار ناشیانه بی است. اولاً تلاش کردند با اعمال فشار طاقت فرسایی روی برخی افراد حزب که در زندان هستند آنها را وادار به استعفا کنند و از زبان آنها بگویند که «حزب منحرف شده بنابراین ما استعفا می کنیم» و به این ترتیب یک مقدار مقبولیت و مشروعیت حزب را زیر سوال ببرند اما هیچ کس این را باور کرد؟، و اصولاً هم هیچ کس حرف های کسی را که در زندان است باور نمی کند.

روش هایی نظیر بگیر و ببند، انحلال، بستن روزنامه ها، ضرب و شتم فیزیکی، زندان و مسائلی که نظیرش را دیدید، نتیجه اش چه شد؟ نتیجه اش این شد که درست است که به خاطر مسائل امنیتی و نظامی ممکن است عامه مردم جرات نکنند وارد میدان شوند و هزینه های سنگین را بپردازند اما شما ببینید به محض اینکه کوچک ترین ظرفیتی برای مردم ایجاد می شود چگونه خود را نشان می دهند. شما روز قدس را ببینید، 25 خرداد را ببینید. خیلی از آقایان فکر می کردند روز قدس هیچ اتفاقی نمی افتد ولی به رغم مشکلاتی که پیش آمده بود، به رغم کهریزک و مسائلی که در آن اتفاق افتاد و مردم دیده بودند و اعتراف گیری هایی که مردم دیده بودند، شکوه سبز روز قدس به هیچ وجه کمتر از 25 خرداد نبود. این نشان می دهد این تفکر زنده است و با بگیر و ببند از بین نخواهد رفت.

- شعارهایی که در روز قدس مطرح شد برخی از اصولگرایان را عصبانی کرد. برای مثال آقای توکلی .

ببینید همه ساختار حقیقی قدرت را می شناسیم که روابط درون این ساختار چگونه است و امثال آقای توکلی چقدر قدرت مانور دارند. من معتقدم قدرت مانور اینها دست خودشان نیست و دیگران برایشان تعیین می کنند که شما می توانید در این محدوده جنب و جوش داشته باشید و اگر پایتان را خارج از این محدوده بگذارید پایتان را قطع می کنیم. این امر برای هر کسی که در جامعه ایران کمی با الفبای سیاسی آشنا باشد کاملاً مشخص است. این گونه نیست که اگر مثلاً اصلاح طلبان سکوت کنند آقایان میدان عمل پیدا می کنند. اصلاً این از منطقی اسلامی هم پذیرفته نیست. وقتی می بینید جنایتی به اسم اسلام انجام می .



راههای سبز

زودتر از زندان آزادش کند بعد از قتل های زنجیره بی گفتم، قتل های زنجیره بی حادثه بی است که رخ داده. نمی توانیم تاریخ را برگردانیم و جلوی وقوعش را بگیریم اما می توانیم یک کار را بکنیم و عین واکسنی که از میکروب های مرده و ضعیف شده تهیه کرده و به بدن انسان سالم تزریق می کنیم تا دیگر آن

بیماری را نگیرد باید این تجربه تلخ قتل های زنجیره بی را عبرتی کرده و به جامعه منتقل کنیم تا دیگر تکرار نشود. این کار را باید بکنیم. بنابراین وقتی گفت وگو آغاز شد، بدون شرط است، اما حتماً بازگشت نظامیان به پادگان ها و ممنوعیت ورودشان به سیاست باید بحث شود. اما حتماً باید بازگشت نظامیان به پادگان ها و عدم ورودشان به اقتصاد که امروز بزرگترین **کارتل** های اقتصادی را در دست دارند مورد بررسی و گفت وگو قرار بگیرد. در آن زمان حتماً باید مشخص شود انتخابات ما چه ایراداتی دارد. حقیقتاً کجاست، راه های نفوذ و دخالت شان کجاست. همه اینها باید بررسی شود. باید بررسی شود چرا حادثه کهریزک اتفاق افتاد. حالا اینها فقط اشتباه یک قاضی است یا اشتباه یک مأمور است. سیستم جایی دچار انحراف شده که این حوادث اتفاق افتاده است. ما از هر راه حلی استقبال می کنیم. اما نه تحمل، که بگویند این است و جز این نیست و تنها راه حل همین است. حالا ما هم بپذیریم، آقای خاتمی هم بپذیرد، آقای موسوی هم بپذیرد. خب با این جامعه، با این جوانان چه می خواهید بکنید. آنها باید بپذیرند. من تردید ندارم اگر آقای موسوی امروز بگویند ما اشتباه کردیم همه چیز درست بود ملت می گوید برو دنبال کارت. ملت این را قبول ندارد. آن چیزی که باعث شده همه ما احساس کنیم راهمان درست است این است که ملت این را پذیرفته و حمایت می کند. در این حرکت، ملت پیشتازی می کند. اشتباه آقایان این است که فکر می کنند دو حزب نیمه جان باعث شدند حرکت های سیاسی در داخل جامعه شکل بگیرد. برعکس است. ما داریم دنبال مردم می رویم. راه حل آن است که بتواند افکار عمومی را قانع کند نه بنده رضا خاتمی را، نه سیدمحمد خاتمی و نه میرحسین موسوی یا مهدی کروبی فرزند احمد را. سران اصلاح طلب هم که قانع شوند این ملت قانع نمی شود.

برخی اشخاص، برخی در حوزه علمیه قم، برخی در جناح راست از وضع موجود ناراضی اند و می خواهند کاری انجام بشود که امیدواریم به نتیجه برسند. هرچه بشود برای دو طرف گفت وگو بهتر از برخورد فیزیکی و بگیر و ببند است. بگیر و ببند برای طرف مقابل هم دستاوردی نداشته بلکه باعث از بین رفتن حیثیت و آبرویشان هم شده است. پیشنهاد ما این است که به جای اینکه میزگرد تلویزیونی در زندان بگذارید، در دانشگاه میزگرد بگذارید و اجازه دهید هر کس خواست بیاید و شرکت کند.

تماشاگران سبز کشتی در دانمارک



این روزها خبرهای زیادی درباره نتایج کسب شده توسط ایران در مسابقات جهانی کشتی در دانمارک منتشر شد.

اما خبری که کمتر منتشر شد، حضور انبوه ایرانیان مقیم اروپا در استادیوم این مسابقات بود. البته بر اساس روالی که در چهار ماه گذشته رایج شده، اکثر ایرانیان لباس سبز به تن داشتند و علاوه بر تشویق تیم ایران، جنبش سبز را هم تشویق می کردند.

آیت الله مهدوی کنی پیشنهاد صلح حسنی را مطرح کرد. چند شخصیت از آن طرف هم به شدت پیگیر مساله شده و هستند افرادی نظیر آقای مطهری، افروغ و چند نفر دیگر؛ آیا اصلاح طلبان آمادگی پذیرش این پیشنهاد را دارند؟

ببینید اولین پیشنهاد در این زمینه را خود اصلاح طلبان دادند. شما بیانیه های اولیه مهندس میرحسین موسوی را نگاه کنید. بیانیه آقای خاتمی را ببینید چه پیشنهادی دادند؟ پیشنهاد دادند فضای امنیتی را به فضای سیاسی تبدیل کنید، بحث و گفت وگو راه بیندازید، فشاری که بر فعالان سیاسی است بردارید، زندانیان سیاسی را آزاد کنید، بنشینید دور هم گفت وگو کنید، هیات های حل اختلاف تشکیل دهید این پیشنهادهایی بود که اصلاح طلبان دادند اما هیچ کس نپذیرفت. پیشنهاد آقای مهدوی و سایر دوستان بسیار پیشنهاد خوبی است اما بپذیریم که الان خیلی شرایط سخت تر شده یعنی ممکن است مردم ما از این حد که

روزگاری یک حکمیت درباره نتیجه انتخابات را می پذیرفتند گذشته باشد. یعنی فقط مساله انتخابات برای مردم مطرح نیست مسائل دیگری هست که دنبال حل و فصل آنها هستند اما در عین حال ما معتقدیم دو چیز می تواند کشور ما را از این وضعیت بحرانی خارج کند؛ یک؛ گفت وگو براساس حقوق تساوی نه گفت وگویی که در تلویزیون پخش شد. آمده اند افراد را زندان کرده اند بعد بحث آزاد می گذارند. مسخره است، من نمی دانم آیا خودشان از خودشان خنده شان نمی گیرند؟ بیرون همه می خندند، دنیا می خندد، جامعه ایران می خندد، خودشان هم در دلشان می خندند. این گفت وگو نه؛ گفت وگویی آزاد و پرنشاط در چارچوب های قانونی. این می تواند اندکی مساله ما را تسکین بدهد. دومین مساله بی که باید رعایت شود حرکت در مسیر قانون است. خیلی از قوانین، قوانین عادلانه بی نیست. مثلاً فرض کنید نظارت استصوابی؛ عادلانه نیست اما قانون است و اصلاح طلبان هم بپذیرفته اند با لحاظ این قانون در انتخابات شرکت کنند. اما شما می بینید وقتی نظارت به شورای نگهبانی داده شده که باید بی طرف باشد اما هفت تن از اعضای این شورا از کاندیدایی خاص حمایت می کنند به لحاظ قانونی این نظارت باطل است. من یادم است مرحوم آقای زواره بی در انتخابات دوم خرداد عضو شورای نگهبان بود و کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری هم شده بود. در آن زمان به آقای زواره بی گفتند نباید در رای گیری و تایید صلاحیت افراد شرکت کنی. آن عادلانه بود. حالا چطور هفت تن از آقایان به صراحت یک کاندیدا انتخاب کردند، آیا این نظارتشان باطل نیست؟ با تمام معیارهای قانونی و حقوقی این نظارت باطل است. شما می گویند اگر قاضی در دادگاه پیش از دادگاه در مورد پرونده اظهارنظری کرده یا از یکی از طرفین دفاع کرده یا تبری جسته، او دیگر صلاحیت قضاوت ندارد چطور اینها را می گویند؟ قانون یعنی اینکه آقایانی که از حیطه های حق و عدالت و قانونی خودشان تخطی کردند تکلیفشان روشن شود. این طرف هم حرفی نیست. شما می گویند آقای میرحسین و بهزاد نبوی تخلف کرده اند، آنها را به دادگاه بیاورید و به تخلفاتشان رسیدگی کنید. حرفی نداریم. مشارکت تخلف کرده، به تخلفش رسیدگی کنید. اما در دادگاه به جای کیفرخواست بیانیه سیاسی قرائت نکنید. آن موقع ما حتی اگر احساس کنیم حکم عادلانه نیست آن را می بپذیریم. قانون یعنی اینکه زندانیان ما که بیش از 45 روز یا دوماه است که نه بازجویی دارند، نه کسی سراغ شان می رود، نه پرونده بی دارند، دسترسی به اطلاعات ندارند، در زندان انفرادی هستند، به طور قطره چکانی اجازه صحبت با خانواده شان را دارند، پرونده شان به دادگاه فرستاده نمی شود؛ این بی قانونی هست یا نه؟ حتماً خلاف قانون است. قانون یعنی اینکه اجازه دهید یک گروه قانونی و مستقل به حادثه کهریزک رسیدگی کند، از بالا تا پایین را بررسی کند و به اتهام هرکس در این میان رسیدگی کند. قانون یعنی اینکه شما اجازه بدهید مجلس طبق روال، کار خود را انجام دهد. به مجلس دستور داده نشود. به قاضی دستور داده نشود. مطابق قانون تجمع و راهپیمایی برگزار شود. برگزارکننده حتماً هم مسوولیتش را می پذیرد. بنابراین من فکر می کنم یک مساله بازگشت به قانون است و خارج شدن از فضای امنیتی و نظامی و ایجاد فضا برای بحث و مناظره های عمومی و خصوصی و دوم بازگشت به قانون است. اگر این دو اتفاق بیفتد به اعتقاد من همه مشکلات کشور حل می شود. کاری است که در گذشته هم پیشنهاد می شد و به آن عمل نمی کردند. به عقیده من اصلاً هم لازم نیست بگویند اشتباه کردیم همین که روند را اصلاح کنند خوب است و اصلاح طلبان به رویشان نمی آورند و برمی گردند کارهای عادی و طبیعی را که قبلاً انجام می دادند ادامه می دهند. اصلاح طلبان کینه جو نیستند، انتقام گیر نیستند. فراموش کردن به معنای این است که ببخش و درس بگیر، ببخش و عبرت بگیر. سعید حجاریان که انشاءالله خدا سلامتتش بدارد و هر چه



گفت وگو بامراد تقفی:

حذف اصلاح طلبان ممکن نیست



اشتباه است اگر فکر کنیم میرحسین موسوی فقط ادامه دهنده راه خاتمی است. تجربه شکست اصلاح طلبی خاتمی و تجربه شکست انتقاد اصولگرایان در مجلس به جنبش آقای موسوی منجر شد. بی جهت نیست بسیاری موسوی را اصلاح طلب اصولگرا یا اصولگرای اصلاح طلب می دانند. در نتیجه شما چه کار می خواهید بکنید؛ یا باید با دولت دهم برخورد سیاسی کنید یا انتقاد از کارآمدی که از الان محکوم به شکست است

رحلت امام یعنی مهم ترین وزنه سیاسی ایران از صحنه سیاسی بود که گروه ها را وادار کرد روی پای خودشان بایستند. دیگر باید سیاست از طریق گفتار یا بسیج یا برنامه روی پای خودش می ایستاد. گروه سیاسی، تمینا رستگاری؛ آخرین گفت وگویی مراد تقفی در روزنامه اندیشه نو منتشر شد. در آن گفت وگو مراد تقفی معتقد بود برای بازسازی دموکراتیک دولت باید به میرحسین موسوی رای داد. اما امروز دغدغه های بیشتری دارد. این گفت وگو قبل از روز قدس انجام شده است. اگر بعد از آن بود مصاحبه کننده قطعاً بسیار امیدوارتر بود.

در این ۳۰ سال گروه های مختلفی با دلایل متفاوتی از عرصه قدرت حذف شده اند. آیا حذف اصلاح طلبان در ماه های اخیر هم اتفاقی شبیه این است یا اینکه دلایل مشخصی وجود دارد که نشان می دهد این بار حذف اینها می تواند هزینه های زیادی داشته باشد؟

برای پاسخ دادن به این سوال باید ۳۰ سال مورد اشاره شما را به دوره های متفاوت تقسیم کرده و آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم تا وجوه مقایسه پیدا شود. ما دست کم می توانیم دوره بعد از انقلاب را به سه دوره تقسیم کنیم؛ یکی، دو سه سال اول انقلاب است که دوره پا گرفتن نظام جدید به شمار می آید. در این نظام «جدید» همه به نوعی در دوره آزمون و خطا به سر می بردند. جدید به این معنا که بعد از ۲۵۰۰ سال نظام سلطنتی، نظامی در ایران برپا شده که نه فقط در این کشور که در هیچ کشور دیگری سابقه ندارد و حتی با جمهوری اسلامی پاکستان هم قابل مقایسه نیست. حتی آن وقتی که گرایش های اصلی این نظام تا حدودی روشن شد ساختار آن بر کسی معلوم نبود. در این دوره نیروی سیاسی پخته بی هم نداریم. ممکن بود افراد پخته وجود داشته باشند اما گروه سیاسی پخته وجود ندارد. مسلم است که در این دوره ما حذف های خیلی سنگین داریم. افرادی که در دوقدمی قدرت مسلط دوران یعنی امام خمینی (ره) بودند بعد از مدتی کنار گذاشته شدند. در این دوره آن چیزی که دینامیسم صحنه سیاسی ایران را تعیین می کرد از یک سو سودای انقلابی گری بود و از سوی دیگر وجود توده های میلیونی در صحنه. هر نیرویی که در مقابل این دو واقعیت می ایستاد خیلی سریع کنار گذاشته می شد و حذف نیز لطمه بی به منطق عملکرد سیاست در این دوره که بر همان دو ستونی که گفتیم استوار بود، نمی زد. این دوره کم و بیش در دوران جنگ ادامه پیدا کرد. با این تفاوت که جنگ به عنوان یک واقعیت

غیرقابل انکار بر سیاست تأثیر می گذارد. جنگ به عنوان مکمل سیاست و سیاست به عنوان مکملی از جنگ مطرح هستند. اگر به نوع بسیج و گفتار نگاه کنید، می فهمید به یک معنا انقلاب با جنگ ادامه پیدا می کند. بعد از این وارد دوران پس از جنگ و بازسازی شدیم. در پایان جنگ تجربه گروه های سیاسی بیشتر شده بود و بازسازی احتیاج به برخورد سیاست ها داشت؛ برخوردی که دیگر نمی شد به نام جنگ از آن خواست مسکوت بماند. در نتیجه ما خیلی سریع شاهد موضع گیری گروه های سیاسی بودیم و آن چیزی که این مساله را تشدید کرد رحلت امام یعنی مهم ترین وزنه سیاسی ایران از صحنه سیاسی بود که گروه ها را وادار کرد روی پای خودشان بایستند. دیگر باید سیاست از طریق گفتار یا بسیج یا برنامه روی پای خودش می ایستاد. در این دوره رکنی که پیش از این نیز در صحنه سیاسی ایران وجود داشت رفته رفته به رکن مهمی تبدیل شد و آن مجلس است. این اهمیت را می توان در تنش های سیاسی هنگام انتخابات مجلس دوم خبرگان و انتخابات مجلس چهارم دید. این وضعیت جدید بود و به لحاظ نوع کنار گذاشتن نیروهای سیاسی اصلاً با دوره اول قابل قیاس نیست. اینجا شما یا پیروز انتخاباتی یا شکست خورده در آن. در واقع در این دوره هم با یک نوع سیاست ورزی پیشرفته تر روبه رویم و هم با سر برآوردن شیوه های کنار گذاشتن ظریف تر.

بعد از فوت امام نظارت استصوابی ابداع می شود، یعنی یک جناح سیاسی صاحب این قدرت می شود که اجازه ورود به میدان بازی سیاسی را به جناح رقیب ندهد.

من صحنه سیاسی را اینقدر صلب و سخت نمی بینم. طبق تعریف حقوقی که شورای نگهبان خودش برای خودش قائل است، شورای نگهبان ناظر بر این استصواب است اما باز هم نمی توان با ارجاع به متن حقوقی مسائل سیاسی را توضیح داد.

مثلاً همین شورای نگهبان در اولین انتخابات مجلس بعد از انتخاب آقای خاتمی تقریباً هیچ کاندیدای اصلاح طلبی را رد نکرد، حال آنکه در دوره بعدی باز وارد کارزار شد. در انتخابات مجلس چهارم هم مجمع روحانیون حذف نشد بلکه رای نیاورد. به عبارت دیگر، هر چند تحلیل سیاسی به واسطه تنش های موجود میان نهادهای سیاسی روشنتر است اما این تحلیل بدون ارزیابی اراده و عملکرد واقعی نیروها نمی تواند توضیح کاملی از اتفاقات به دست دهد. به دوره ها و نوع کنار گذاشتن ها بازگردیم. در دوره اول تنش ها لاینحل و خیابانی است. در دوره دوم تنش ها مسکوت گذاشته می شوند. اما در دوره سوم تنش ها عمدتاً در چارچوب نهادها شکل می گیرند. سیاست چاره بی جز اینکه در چارچوب های معینی اعمال شود، ندارد. سیاست انتخاباتی واقعیت صحنه سیاسی و تنها راه ممکن برای سیاست ورزی است. هیچ داور نهایی جز انتخابات نمی تواند در کار باشد. به این اعتبار همه نهادها تعریف شده در بازنگری قانون اساسی در یک شبکه «هم ارزی» قرار می گیرند و داوری باید در مجموعه این نهادها تعیین شود. باید این نهادها بده بستان و مصالحه و چانه زنی کنند و به ثبات برسند. در این دوره کنار گذاشتن ها و به تعبیر شما «حذف» ها خیلی آرام تر است. همه حرمت هم را نگه می دارند و باید نگاه دارند.

اکنون پرسش این است که ما الان در وضعیتی شبیه دوران سوم هستیم و نیروهای سیاسی با حفظ حرمت ها و طبق قانون و قاعده انتخاباتی از صحنه کنار می روند یا مثل دوران اول حذف ها یک بار برای همیشه است؟

من به طور مشخص نظرم این است که نه این امکان وجود دارد که ما به منطق سیاسی دوره اول بازگردیم و نه به منطق دوره دوم. یعنی نه رجوع به توده ها می تواند راه حل باشد و نه گروه ها حاضر به مسکوت گذاشتن اختلافات خود خواهند بود زیرا تمام مولفه های تعیین کننده سیاسی با آن دوران متفاوتند. مهم تر از همه اینکه از میان برداشتن یک گروه به معنای از بین بردن کل است. و بالعکس یگانه راه رشد فرهنگ سیاسی، اعتدالی جایگاه سیاست است و تقویت کل، گشودن راه برای ورود هر چه بیشتر دیدگاه های مختلف به صحنه سیاسی است.

برای تبیین پاسخ شما باید این مولفه های حذف را با هم مقایسه کنیم مثلاً آیا در دوره سوم مورد اشاره شما، هیچ گاه به روحانیون مبارز برچسب براندازی نظام را زدند؟ آیا در دوره دوم هیچ گاه جناح پیروز، رقیبش را محاکمه کرد و از آنها اعتراف گرفت؟ این فاکتورها بیشتر شبیه دوران اول به نظر می رسد. اولاً اتهام براندازی همه دوره ها و همه گروه های اجتماعی را شامل می شد. یادمان نرفته که زمانی گروه های چپ به راستی هایی که سر کار آمدند اتهام براندازی نرم می زدند. در شماره های اول روزنامه «سلام» یا مجله «بیان» و «جهان اسلام» کاملاً صحبت از این است که بعد از رحلت امام یک عده بی آمده اند که می خواهند جمهوری اسلامی را از پایه خراب کنند. بزرگ ترین نشانه اش هم برقراری رابطه با امریکا بود و بعد هم به وجود آوردن سازمان های

دانشجویی غیر از دفتر تحکیم وحدت و بالاخره گسترش فساد اخلاقی در جامعه. **اینها تهمت گروه مغلوب به غالب است که ابزاری برای حذف ندارد نه برعکس.**

هنوز معلوم نبود کی غالب است، کی مغلوب. در فضای سیاسی گروه های مختلف به صور مختلف بسیج نیرو می کردند و گروه چپ با این گفتارها بسیج می کرد. آنچه متفاوت شده بود و از آغاز دوران جدیدی حکایت می کرد این بود که اکنون باید تعادلی درونی در این بازی باید پیدا می شد. دیگر داور بیرونی وجود نداشت. هیچ کس فرجناهی بودن کسی را نمی پذیرد. در نتیجه ما با دو نوع بازی سیاسی روبه رویم. در نوع اول، کل است که اجزا را تعریف می کند و به آنها معنا می بخشد و در نوع دوم اجزا هستند که با بودن شان کل را تعریف می کنند. در این نوع دوم وجود هر کدام از نیروها به معنای وجود کل است و این همان مبنای عملی دموکراسی است. در این دوره نمی توان بدون لطمه زدن به خود به دیگری لطمه زد.

و الان ما در وضعیتی شبیه همین دوره هستیم؟

بله، بزرگ ترین اشتباه سیاسی این است که این تصور برای عده یی پیش بیاید که می شود گروهی را کاملاً کنار گذاشت. به همین جهت است که من فکر می کنم ما امروز در یک دوران انسداد سیاسی قرار داریم یعنی عده یی راه حل را فقط حذف دیگری می دانند اما وقتی عمیقاً تا آستانه این کار می روند، متوجه می شوند این حذف ممکن نیست. راه سومی هم پیدا کرده اند و آن اینکه گروه دیگری را جایگزین این گروه اپوزیسیون بکنند و بخشی از اصولگرایان کاری را که اصلاح طلبان می کردند بر عهده بگیرند. این هم شدنی نیست.

چرا حذف کامل یک گروه شدنی نیست؟ در مجالس هفتم و هشتم از ورود نیروهای مشهور به اصلاح طلبی به مجلس رسماً و قانوناً جلوگیری کردند و الان هم که بخش مهمی از بدنه اصلاح طلبی در زندان به سر می برند. بنابراین امکان اینکه در میدان سیاسی بدون وجود اصلاح طلبان بازی کنند تا به حال برایشان وجود داشته است.

به همین دلیل به همین وضعیتی رسیدیم که الان در آن هستیم، یعنی وضعیت انسداد سیاسی. وضعیتی که سیاست در خارج از نهادهای رسمی به دنبال حل و فصل مسائلی می شود.

این وضعیت برای اصلاح طلبان نامطلوب است یا برای اصولگرایان؟

برای همه بد است. وقتی به انسداد سیاسی برسیم برای همه بد است. شما وقتی در یک دوران سیاسی به سر می برید که باید حداقلی از دموکراسی در آن رعایت شود و راه حل های سیاسی باید از این طریق پیدا شود، آنگاه انتخابات را به نوعی بی مقدار می کنید، آن وقت خود را هم بی مقدار کرده اید. هر چقدر هم ادای سیاسی دربیابید، هر روز از تعداد کسانی که شما را در این مقام جدی می گیرند کمتر می شود.

من از جایگاه یک اصولگرا می توانم این گونه فکر کنم که بعد از حذف تمام گروه های سیاسی فقط حزب جمهوری اسلامی باقی ماند. این گروه هم بر چپ و راست تقسیم شد و کنش سیاسی داشت. حالا چرا نمی شود همین چپ را هم حذف کرد و در دل اصولگرایان یک دوقطبی درست کرد؟

البته هر فرضی را می شود مطرح کرد اما کافی است فرد سرش را بلند کند، ببیند در بهار سال ۸۸ این فرمول جواب می دهد یا نه. به نظر آشکار است که جواب نمی دهد. وقتی گروهی ۱۴ میلیون رای دارد می خواهد با آن چه کار کنید. کنار گذاشتن حزب توده با ۵۰ هزار رای یا گروهی مثل مجاهدین که در فاصله شش ماه با نظامی گری بازی عده یی جوان بی تجربه را دور خودش جمع کرد و به مسلخ برد با یک جنبش ۱۴ میلیونی چه ارتباطی دارد؟ به هر حال ۱۴ میلیون عدد بزرگی است و در دنیا اگر رئیس جمهوری در جامعه ۷۰ میلیونی، ۱۴ میلیون رای بیاورد همه می گویند معجزه شده است. تازه ما اصلاً به بقیه مسائل هیچ کاری نداریم. به همین جهت ما با انسداد سیاسی روبه رو هستیم و وضعیت همین شده که الان هست. انسداد سیاسی یک روزه ایجاد نمی شود. شما در یک دوره که در آن سیاست انتخاباتی داشت دست بالا را پیدا می کرد و چاره یی هم جز پذیرفتن همین نوع سیاست ورزی نبود اگر بخواهید انتخابات را از گردونه خارج کنید سیاستی باقی نمی ماند.

شما می گوید ما به انسداد سیاسی رسیدیم و وضعیت همین شده که الان هست. سوال من این است وضعیتی که الان در آن هستیم چیست؟ اگر از بازی سیاست در نهادهای تعریف شده حرف می زنیم که الان نهاد پارلمان به وزرای آقای احمدی نژاد رای داده و قوه قضائیه هم که در اثبات وفاداری اش به دولت بسیار عجله دارد، پس مشکل برای یک اصولگرا کجاست؟

مشکل اینجاست که نقد دولت نهم به مدت چهار سال به صورت نقد تکنیکی مطرح شد. شما از جنبه نقد دولت تقریباً مجلسی به فعال بودن مجلس فعلی در قبال دولت نداشتید. تعداد استیضاح ها و پرسش ها هم موید این حرف است.

اینها همه یک مرحله یی بود که می توانست این امید را ایجاد کند که دولت آقای احمدی نژاد را می توان از طریق نهادهایی مثل مجلس یا سایر نهادهای نظارتی کنترل کرد. نتیجه چه بود؟ شکست کامل. جریانی که در انتخابات اخیر مطرح شد ادامه منطقی این انتقادات بود. من اگر خودم را جای یک اصولگرا بگذارم، می گویم ما چهار سال هر آنچه از دستمان می آمد برای کنترل دولت نهم کردیم. مجلس از این فعال تر نمی شود. (از نظر تکنیکی) نتیجه چه شد؟ هیچ. نتیجه آن قدرت گیری بیشتر و بیشتر متولیان دولت نهم شد. پس راه دیگری را برای نظارت و کنترل بر این دولت باید برگزینیم. به نظر بنده یکی از دلایل محبوبیت آقای موسوی نیز همین واقعیت شکست انتقاد تکنیکی و غیرسیاسی دولت نهم بود. در واقع محبوبیت آقای موسوی برخاسته از شکست دو نوع تلاش بود؛ یکی شکست تلاش همین مجلس در نظارت و کنترل دولت و دیگری شکست اصلاح طلبی حکومتی دوران آقای خاتمی. یعنی از دو جا سرچشمه گرفت. اشتباه است اگر فکر کنیم میرحسین موسوی فقط ادامه دهنده راه خاتمی است. تجربه شکست اصلاح طلبی خاتمی و تجربه شکست انتقاد اصولگرایان در مجلس به جنبش آقای موسوی منجر شد. بی جهت نیست بسیاری موسوی را اصلاح طلب اصولگرا یا اصولگرای اصلاح طلب می دانند. در نتیجه شما چه کار می خواهید بکنید؛ یا باید با دولت دهم برخورد سیاسی کنید یا انتقاد از کارآمدی که از الان محکوم به شکست است.

وزن اصولگرایان منتقد در مجلس در جریان رای اعتماد معلوم شد. همه هنگام انتخابات ضمن گفتن اینکه منتقد احمدی نژادند اما رایشان احمدی نژاد بود. حالا یکی با چشم گریان، دیگری با دست لرزان و... به لحاظ سیاسی از چنین جریانی چه چیزی برمی آید که بتواند یکی از سرچشمه های جنبش سبز به حساب بیاید؟

هیچ. هیچ نتیجه یی برای بهبود فضای سیاسی نخواهد داشت. این شکست یک پروژه است. شکست پروژه کنترل دولت نهم از طریق نهادهای نظارتی. اگر ملاک بازی در میدان سیاست است، خب تعداد این منتقدان در مجلس کمتر بوده و پروژه شان پیش نرفته است.

نه، به لحاظ عملی شکست خورده بود که موسوی مطرح شد. ما در مناظرات انتخاباتی همین را دیدیم؛ یکی می گفت تورم این میزان است. دیگری می گفت نخیر اینقدر نیست. یک جا یک میلیارد دلار پول برداشته شد و کسی نمی داند کجا خرج شده است. روشن شد که این گونه نمی شود تفکر آقای احمدی نژاد را کنترل کرد.

اگر بخواهند طبق قواعد سیاسی عمل کنند و به آن تن دهند، باید نتیجه کم بودن تعدادشان را هم در مجلس بپذیرند. اکثریت مجلس انتقاد و سواالی ندارد و از آقای احمدی نژاد حمایت می کند. اشکال کار کجا است؟

از کجا می گویند رایشان کم است. اگر ما به نتیجه رای اعتمادها نگاه کنیم سه نفر رای نیاوردند. به کمترین وزیری که رای نیاورده ۴۹ نفر رای دادند که خانم سوسن کشاورز است. یعنی تعداد طرفداران پروپاقرص آقای احمدی نژاد ۴۹ نفرند. رای های منفی به وزیر دفاع هم که می توان گفت طرفداران جدی اصلاح طلبان هستند تقریباً همین اندازه است. یک عددی نزدیک به ۱۶۰ نفر میان این دو داریم. حالا مساله این است که این ۱۶۰ نفر که می خواهند سیاسی هم باشند و به قول شما تبدیل شوند به یک جناح مثل جناح هایی که در حزب جمهوری اسلامی به وجود آمد از چه راهی می خواهند بروند. حرف بنده این است که با اتخاذ گفتار انتقادی تکنیکی وقت خود را تلف می کنند و مردم هم که شاهد بی فایده گی این نوع انتقاد در چهار سال گذشته بوده اند آنها را کمتر و کمتر جدی خواهند گرفت. باید گفتار نقد سیاسی اتخاذ کنند و در مجلس و در مصاحبه هایشان بگویند ما مخالفان سیاسی هستیم.

بسیار خب، همین کار را هم خواهند کرد و تبدیل می شوند به آن جناح منتقد با کارویژه شبه اصلاح طلبی که گفتیم.

در این صورت باید آداب اپوزیسیون پارلمانی را هم رعایت کنند؛ آداب نه به معنای اخلاقی آن بلکه به معنای سیاسی. یعنی باید توضیح دهند که چه نظری دارند راجع به گروهی که پیش از آنها و در جریان انتخابات از همین راه رفته و اکنون به قول شما در مرز حذف شدن قرار گرفته است. نمی توان تجربه های دیگران را دور زد. در واقع اینکه موسوی سنتز سیاسی دو تجربه شکست است خیلی اهمیت دارد. فقط به تنش های موجود نگاه کنید. اگر این تنش ها هم بخوابد این واقعیت که دولت آقای احمدی نژاد به نقد تکنیکی بها نمی دهد و کار خود را بالاخره از طریق پیش می برد از بین نمی رود. باید نقد سیاسی کرد. و به محض اینکه آقای باهنر، توکل و... گفتند ما اپوزیسیون سیاسی احمدی نژادیم نه اپوزیسیون تکنیکی، باید بگویم پس چرا در کنار آقایان موسوی، کروی و خاتمی نیستید؟ چه امیدی دارید یا امیدی می دهید که بر سر شما هم همان نیاید که بر سر آن اپوزیسیون قبلی آمده است.

خلخال و حداد

ابراهیم نبوی



سوار بر اسب راه افتاده وسط شهر تهران و رفته جلوی خانه حداد عادل، زنگ را به صدا درآورده، آقا فرید با پیژامه راه راه دویده بیرون که ببیند آقا کیست. تا چشمش به شال سبز خورده فکر کرده یکی از سبزهاست که با شمشیر آمده سراغ حداد عادل که ترورش کند، آمده جیغ بکشد، طرف گفته: آرام باش! بابا جان! من علی بن ابیطالب هستم، با بابات کار داشتم.

فرید آمده توی خانه و در حالی که رنگش مثل قیابای آقا که می رود کوههای اوین و درکه سفید شده، به بابا می گوید: پدر! حضرت علی دم در کارتون دارند.

حداد بدو بدو آمده دم در و رسیده به جلوی ذوالفقار حضرت علی و در حالی که نور توی چشمش خورده سوال کرده: ببخشید، شما فرمودید حضرت علی هستی؟ کارت شناسائی؟ مدرکی؟ سندی؟ (و نگاهی به شمشیر مذکور کرده و گفته): البته شمشیر را می شناسم، ولی شما کجا اینجا کجا؟

حضرت علی یک تکه روزنامه درآورده و به حداد عادل نشان داده و گفته: "می خواستم ببینم این حرف ها را شما زدید؟"

حداد عادل در حالی که سعی می کرد جوری کنار حضرت قرار بگیرد که آقا فریدالدین بتواند عکس دو تائی شان را بگیرد، روزنامه را خوانده و گفته: بله، من گفتم، ولی چه اشکالی دارد، جانم به قربان تان. ای خاک کف پات مرا سرمه چشم!

حضرت علی گفته: "ظاهرا گفتید که موضوع کشته شدن سه نفر در بازداشتگاه کهریزک مساله اصلی نیست، می خواستم ببینم آن ماجرای خلخال که من گفته بودم شنیدید؟"

حداد عادل هم گفته: "بله قربان! فدای آن چهره نورانی تان بروم که کمابیش شبیه مقام معظم رهبری است، داستان خلخال را یادم هست، شما فرموده بودید که اگر از پای زنی یهودی خلخالی را بکشند و مسلمانی از غصه آن دق نکند، حتما مسلمان نیست، چقدر هم زیبا فرمودید، ولی اولاً می خواستم بگویم که در کهریزک هیچ یهودی دستگیر نشد، بخصوص دختر یهودی، اگر هم کسی کتک خورده یا مورد تجاوز قرار گرفته، الحمدالله همه مسلمان بودند، و اصولاً خلخال را کسی مصرف نمی کند (به فرید: از روبرو هم عکس بگیر) ممکن است دستبند بیاندازند، که تازه آنها را هم برادران نمی کشند. سه نفر کشته شدند که رهبری فرمودند مساله اصلی نیست، ما هم گفتیم اصلی نیست.

حضرت علی هم گفته: واقعا به نظر شما کشته شدن سه نفر مسلمان با شکجه مساله اصلی نیست؟

حداد عادل گفته: من عرض کردم در مقابل رفتن آبروی اسلام و نظام مساله اصلی نیست، وگرنه خدا شاهد است که من هنوز هم گاهی از کشته شدن ملت فلسطین ناراحت می شوم.

حضرت علی گفته: بسیار خوب، من دارم می روم، فقط می خواستم مطمئن بشوم قضیه خلخال را شنیدید و این حرف را زدید یا نه؟ فعلا من بروم.

حداد عادل هم گفته: قربان روی ماهت کردم، می آمدی تو برایت کلی شعر می خواندم که شعرا این مملکت برای آن حضرت سرودند، می رفتیم دو هزار مرکز را که برای برگزاری سال حضرت عالی احداث کردیم نگاهی می کردید، با هم سری به بیت می زدیم.

حضرت علی تا اسم بیت را می شنود با نگرانی نگاهی به اطراف می کند، و با سرعت سر اسب را برمی گرداند و به تاخت می رود: خدا حافظ

حداد فوراً به فرید می گوید: عکس اش رو سریعاً ای میل کن به آقا ببینیم کیه، نکته از طرفداران موسوی باشه، اومده مزاحمت ایجاد کنه.

..... فرید نیم ساعت بعد گوشی را به حداد می دهد: الو، سلام آقای من آیت الله خامنه ای: عکس را دیدم، البته تصویر ایشون نیومده و فقط خودتون هستی، ولی ظاهراً ایشان شمشیر و شال سبز داشتند؟

حداد عادل: بله، گفتم لابد از همین متقلب های مدعی است.

آیت الله خامنه ای: به آقا فرید چیزی نگو، منم به مجتبی چیزی نگفتم، ولی خودشون بودند، با من هم تندی کردند، من هم ردشون کردم رفتند، یک حرف هایی می زنند، خلخال کجا بود؟

حداد عادل: بله، درسته آقا، دوره خلخال دیگه تموم شده، باید دنبال چیزهای مهم تری رفت.

ولی باهتر و توکلی بر اصولگرا بودن خود و بر مرزبندی جدی شان با اصلاح طلبان تاکید جدی دارند. چرا باید با کسانی که به زعم آنها چارچوب های نظام را قبول ندارند همسو و متحد شوند؟

نمی گویم بیایند و بگویند ما هم عین آنها هستیم. این کار نه صادفانه است و نه برای پیشرفت دموکراسی در ایران فایده چندانی دارد. می گویم باید تعیین نسبت بکنند. یعنی بگویند یک گروه از دولت احمدی نژاد نقد سیاسی کردند چه چیزی پیش آمد. شمای اصولگرایی که می خواهی نقد سیاسی بکنی از چه راهی می خواهی این کار را بکنی تا همان اتفاقی که برای میرحسین افتاد برای تو نیفتد؟ یک تجربه جلوی چشم آنها است؛ یا باید بگویند این تجربه به این دلایل شکست خورده اما ما شکست نمی خوریم یا اینکه حرف شان اصلاً جدی نیست. حتی اگر فقط به این امید هم باشند که چهار سال دیگر احمدی نژاد در کار نیست و ما برنده می شویم هم توهم محض است.

تجارب شکست سیاسی را باید جدی گرفت. درست مثل این است که یک گروه بیایند و امروز بگویند ما می خواهیم از همان راه اصلاح طلبی برویم که آقای خاتمی رفت. آیا آنها را جدی می گیریم؟

- شما در پاسخ هایتان درباره جنبش سبز صحبت کردید. این جنبش را شما چگونه شناسایی کرده اید، یعنی چه فاکتورهایی برای جنبش بودن لازم است که حالا در ایران این فاکتور پدید آمده و به یک جنبش سبز منجر شده است، استراتژی دارد؟ قابل پیش بینی است یا خیر؟

من کمی با آنالیز از طریق مفاهیم مشکل دارم چون خیلی زود آدم به «اینهمان گویی» (توتولوژی) می رسد. بهتر است ما خود پدیده را ارزیابی کنیم. این افراد ناراضیاتی شان را از این ماجرا به صورت اعتراض آمیزی بیان می کنند. بیایند از خود پرسیسم مثلاً چرا زمانی که در انتخابات دوم خبرگان بخشی از روحانیون مبارز را کنار گذاشتند حرکتی صورت نگرفت، چرا در تحصن مجلس ششم کسی کاری نکرد؟ یک جامعه راه حل های سیاسی اش را به طرق مختلف آرزو می کند. امیدهای مختلفی برای حل مسائل سیاسی اش دارد. جامعه ایران امیدوار بود بتواند از طریق انتخابات مسائلتش را حل کند و به صورت گسترده این میل را بیان کرد و حالا چون احساس خوبی به انتخابات ندارد اعتراض می کند و امیدوار است از این طریق مساله اش را حل بکند. اگر همه راه ها را ببندیم و بگوییم همین است که هست، آیا این امیدواری تمام می شود؟

- بر اساس اعتراض های تهران می گوید جامعه ایران؟

در تهران به علت گستردگی و ناشناخته بودن، اعتراضات گسترده تر بوده وگرنه مدت هاست پدیده بی سیاسی که در تهران اتفاق افتاده در سایر شهرها هم وجود دارد. ایران در این ۳۰ سال خیلی یکدست شده است.

- از این مسدود کردن همه راه ها و بی اعتنائی به همه راه حل ها یکسری افراد قطعاً منتفع می شوند. آیا رویکرد خارجی آنها می تواند در سرنوشت بازی داخلی شان موثر باشد؟

ایران سال ۸۸، ایران دکتر امینی نیست که دکتر امینی را کنار بگذارند و با آمریکا وارد مذاکره شوند. ایران ما ایرانی است که دست کم پنج میلیون لیسانس دارد. ایرانی است که حجم سرمایه هایی که الان در آن جایه جا می شود حیرت انگیز است. ایرانی است که اگر ثبات نداشته باشد تولید نمی تواند بکند. ایرانی است که اگر حکومتش مشروعیت مردمی نداشته باشد نمی تواند مذاکره کند. این ایران، ایران زمان شاه نیست. دنیا الان از ایران می خواهد بخشی از راه حل برای مسائل منطقه باشد و جزیی از مسائل منطقه. اگر بخواهد جزء مسائل باقی بماند به سوی تنش بین المللی سنگین می رود و هیچ کس از آن منتفع نمی شود. ایران کشوری نیست که بتواند سیاست نداشته باشد.

- در این سه دهه چقدر برای ما مهم بوده که مساله دنیا باشیم یا نه؟

به نظرم همیشه برایمان مهم بوده که ما را به بازی بگیرند. به حرف کار نداریم. به رفت و آمدها نگاه کنید. واقعیت این است که ما الان در افغانستان و عراق داریم با آمریکا مذاکره می کنیم. در مساله نفت با جهان مذاکره می کنیم.



تحلیل هفته

آتش زیر خاکستر و توفان سبز

سر دبیر



پاییزی می شود و توفان سبز ایران را در می نوردد. سراسر هفته "نظام" که اکنون دیگر نظامیان بیشتر و بیشتر در کار دفاع آشکار از آنند، می کوشد پنجره ها را ببندد، واقعیت را انکار کند، خود گوید و خود خندد و به جای صلاح به سلاح پناه برد. در آغاز هفته "نومینیک مونیزی" در نشریه "اگو" به اهمیت استراتژیک شعار "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران!" در روز قدس تکیه می کند، از "انتخابات مصادره ای" و "سرکوب های سیستماتیک و وحشیانه" مردم سخن می راند و دست به مقایسه تازه ای بین جمهوری اسلامی و آلمان نازی می زند: "تنها مقایسه ای که می توان بین ایران فعلی و آلمان نازی انجام داد همان چیزی است که جوزف روت، نویسنده کتاب "مارش ردتسکی"، از آن به عنوان عوام زندگی، وقاحت و "حماقت کودکانه" نام می برد. اولین جمعه مهرماه با سیاستی از این دست آغاز می شود. مجلس خبرگان ستایش نامه ای در باره رهبری منتشر می کند و سپس به دست بوس "اقا" می رود تا بار دیگر جنبش مردم ایران نام "بلوا" بگیرد. این همان روزی است که تومار سبز بر بالای یکی از معروفترین پل های جهان به اهتزاز در می آید. هزاران ایرانی از 190 کشور جهان بر این سبز بی دریغ به فریاد نوشته اند: احمدی نژاد رئیس جمهور ما نیست... و در بیانیه خود اعلام کرده اند "بمب اتمی" نمی خواهند، آرزومند "آزادی و دموکراسی" هستند.

خبرگانی که بیشترشان دو سال از خدا کوچکترند به سایه سر نیزه ها پناه می برند و بوقل مهدی کروی که نامه شجا عانه دیگری منتشر می کند "سرخان را زیر برف" پنهان می سازند؛ معلوم نیست که می دانند یا نه که قرار است فریب اتمی وارد مرحله تازه ای شود. رئیس دولت کودتا بزحمت خود را از چنگ صدو پنجاه نفری که برای نجاتش آمده اند می رهند و می رود تا "پیروزی" تازه ای را در بوق کند. او در مصاحبه اولش در نیو یورک خبر نداشت که ماجرای "احداث یک تاسیسات دیگر غنی سازی اورانیوم در نزدیکی قم" لو رفته است. وقتی روشن شد که سازمان نهی اطلاعاتی جهانی مدتهاست این مرکز از مردم ایران "مخفی" را زیر نظر دارند؛ ناگهان "فریب" دیگری رقم خورد. آزمایش موشک های میان برد و دور برد هم در پی اش آمد تا در غبار این ماجرا "جنبش سبز" که ابعاد جهانی یافته فراموش شود.

حاصل این "حماقت کودکانه" اعتراض شدیددبیر کل سازمان ملل متحد و سران کشورهای قدرتمند جهان شد که به نحوم سابقه ای جمهوری اسلامی را برای روشن شدن تکلیف زیر فشار گذاشتند و مهلتی سه ماهه هم دادند. نامه کروی هنوز دست بدست می چرخد که بیانیه هشیارانه میر حسین موسوی منتشر شد. بیانیه ای که شاعری تازه نام شعری طرفه در باره اش سرود:

سقوط شعر را
به تاریکی شعار
دیده بودم
عروج شعار را
به روشنائی شعر
نه!

و این "روشنائی" که سیمای خردگرای میر حسین موسوی را آشکارتر می کند - و ایکاش این اصرار بر عبارت تاریخی مرده نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیادت از جمهوری اسلامی در آن اینقدر غلیظ نبود- بعد از دیدار او با آیات عظام در قم، در صبح دوشنبه بیشتر به چشم آمد. روز بیشترش را "آیت اله سیدعلی خامنه ای" روز فطر اعلام کرده و نماز گزارده بود، و "صباحگاهان دوشنبه" آیات عظام "نماز فطر را به آیت اله العظمی منتظری اقتدا کردند. پیداست که دیدگاه مقبول اسلامی کجاست و قدرت متکی به سر نیزه کجا. هر چه این یکی فروتر می رود؛ آن یکی فراتر می آید. منتظری و صناعی اکنون بر بلندای رهبری مذهبی دست در دست هم دارند و هر دو مدام با لبخند رهروان دو آتشه مدعی معنویت را می نگرند که گرفتار معامله شکر و لاستیک اند. و پدران اگر مرده اند، فرزندان عبا پدر را زیر پای انگلستان فرش کرده اند. و عجا که همه فقیه و فیلسوف و دکترند. و یکیشان- محمد جواد نام- می کوشد روشنائی بیانیه موسوی را در تاریکی "تفتین و توطئه"- به تعبیر احسان طبری- غرقه کند. ارشدیر خان لاریجانی موسوی را "خائن" می خواند. تازه این نظریه پرداز و دانشمند قبیله کودتاگران است. از سرداری سعید قاسمی نامی چه انتظار می رود که راه پیمایان روز قدس را "ساواکی ها، اعضای سازمان مجاهدین خلق و... به همراه خانواده هایشان" بخواند و از سر بخشش آنها را "بخشی از جامعه"

بشمار بیاورد. سی سال و بیشتر از سقوط ساواک و سرکوبی مجاهدین گذشته است. گفتی سیصدسال دیگر هم بگذرد، "عوام زندگی و وقاحت" همه اعتراضات مردم ایران را به نام آنها رقم خواهد زد.

این فرمانده سپاه پاسداران که خود را "سردار فرهنگی" می نامد و کسی نمی داند کی در حیات سیاسی ایران پیدایش شده به مجید مجیدی هم می تازد و به زبان "تاب فرهنگی" او را خطاب می کند: "آن روزی که با هنرنمایی خود فیلمی را در مقابل احمدی نژاد ساختی کمر جبهه اسلام شکست و گاف دادی و برای یک عمر باید جواب خدا را بدهی!"

پیداست که این "سردار فرهنگی" علت اعتراضات خیابانی را وجود "کتاب علوم سیاسی و اساتید مسموم دانشگاه ها" عنوان کند، از دانشگاه به عنوان "مرکز فساد" نام ببرد و البته دواعتراف جانانه کند: "مگر دیوانه ایم که کف خیابان بباییم و با چوب و چماق برخورد کنیم که البته در موقع لازم و هنگام خطر امنیت کشور آن کار را هم می کنیم." و تعداد د سبزه را در راهیمایی روز قدس تهران را ۲ میلیون نفر اعلام کند.

علی فضلی، فرمانده سپاه سیدالشهدا تهران که بر خلاف سرنویپ قاسمی شناخته است، رقم آنها چهار لشکر انسانی سازماندهی کرده بودند که با ۳۰۰ هزار عضو «دیگری بدست می دهد: «به صورت هرمی به هم متصل بودند.

راه حل سرداران هم برای حل این مسائل روشن است. حذف گسترده اساتید علوم انسانی، صدور حکم برای 20 زندانی سیاسی که در دادگاههای نمایشی شرکت داده شدند.

گمان می برند راه رابر توفان بسته اند. گزارش فرمانده کل سپاه به رهبری که اخبارش درز می کند را می توان در عبارتی خلاصه کرد: "همه چیز تمام شد. مخالفین را سر کوب کردیم."

حداد عادل بر این باور به دانشگاه می رود. دانشجویان هنوز دانشگاه باز نشده، چنان استقبالی از او می کنند که باهر اس از مراقبان خودمی پرسد: "مگر نگفتید دیگر هیچ خبری نیست؟"

حق با سردار صفا هرندی است که همین روزها گفته: "آتش زیر خاکستر است... و این آتش در روز اول گشایش دانشگاه زبانه کوچکی می کشد. فریاد" مرگ بر دیکتاتور" از آسمان دانشگاهها می گذرد و همدلی خود را از مردم خیابانی می گیرد. شعارهای سال سبز دانشجویی امسال از جنس دیگری است. سر پیوند با خواست های دیگر افشار مردم دارد. دانشجویان سرود ای ایران هم می خوانند. هسته اصلی تحول کنونی در همه چیز منعکس است از شعرا تا سرود: ایران دوباره متولد شده است و ملت به معنای مدرن خود، حقیقت را طلب می کند.

پاسخ به این عبور توفان سبز هم "عوام زندگی، وقاحت و حماقت کودکانه است." پاسخ مردم به فریاد های دانشجویان بصدا درآورد بوق های اتومبیل ها است. استاندار تهران "بوق زدن" را هم به فهرست جرایم می افزاید و خبر از احضار صاحبان اتومبیل هایی می دهد که بوق زده اند.

هفته، هفته نویسنده "اگو" است که عبارت جالب دیگری هم در متن نوشته کوتاهش دارد: "ایران از سبعت حکومت شاه به دوران بربریت حکومت آیت الله ها که غریزه جنگ و خونریزی در درون شان متبلور است، رسیده."

برای اثبات بیشتر این بربریت خبر از تشکیل دادگاه برای کسانی می رسد که زندان کهریزک را بعنوان مقر بربریت در جهان معروف کردند. حالا معلوم می شود چند تا نیروی "سر خود" بوده اند. حماقت کودکانه دیگری است که می خواهد سرو ته جنایات کودتاچیان را با حاکمه نمایشی چند مامور دست هشم بهم بیاورد.

سعید حجاریان هم بعد از چند ماه آزاد می شود. هنوز خبری از زحال و روز او نرسیده است. اما پیچیده های شهر از آغاز دور جدیدی از شکنجه های هولناک در زندان ها می گوید.

اواسط هفته است. خبر حمایت 50 حزب کمونیست جهان از جنبش سبز می رسد. دو کارگردان دیگر زن در جشنوار ای سبز می شوند. پوسترهای فوتبالی خیر از جمعه سبز دیگری می دهد که فرادست کودتاچیان نیروهای سرکوبگر را به خیابان ها می فرستند. در تهران حکومت نظامی اعلام نشده برقرار می شود. یک مجله پر خواننده ورزشی به اخباری دست می یابد که براساس آن کودتاچیان تصمیم دارند دو سوم بلیت های استادیوم آزادی - یعنی بیشتر از 60 هزار تا - را در اختیار مامورین نیروی انتظامی بگذارند. اینها باید مراقب 40 هزار نفر بقیه باشند. انتشارخبر ترفند کودتاچیان را بی اثر می کند. عمر نشریه ورزشی به پایان می رسد. ظهر چهارشنبه پلیس دست به عقب نشینی می زند. فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ می گوید که همراه داشتن نماد سبزد در ورزشگاه ممنوع نیست.

جمعه سبز برای جنبش و آدینه ترسناک برای کودتاچیان در راه است. و تازه امروز - پنجشنبه - هم

در همین وضعیت است. دور جدید مذاکرات هسته ای در ژنو انجام می شود. منوچهر متکی وزیر امور خارجه کابینه کودتا به واشنگتن پایتخت آمریکا سفر کرده است. هدف ظاهرا شرکت در اجلاس سازمان ملل است. هم زمان، هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا به ایران درباره احتمال انزوای بیشتر هشدار داده است. مجموعه خبرها نشان از تحولات عمیق در روابط آمریکا- روسیه و به زیان جمهوری اسلامی دارد.

فریادهای "مرگ بر روسیه" در روز قدس رهبران هفت خط روسیه را به دوباره اندیشی و توجه به آینده دورتر واداشته است.

هفته اول مهرماه 1388 به پایان می رسد با دو روز مهم. تمام هفته توفان سبز وزیده و مناسبات اجتماعی را در عمق بسود خود تغییر داده است. این فرمان بی برگشت زندگی است که بهار می رسد، حتی در خزان. و تمام هفته حافظان سرمای زمستان پیروزی خود را باقداره و عریه، اعلام کرده اند.

بی بی سی در مقاله ای پرسیده است: "چه اتفاقی در انتظار است؟" پاسخ را باید از قلب ستادکودتاچیان و از دهان سردار حسین صفا هرندی شنید: "آتش زیر خاکستر است؛ هر زمان ممکن است برآورد..."

و کسی این ضرب المثل عبری را بر توفان سبز می نویسد: "چون تک سواران اشکانی را دیدی، بدان که موسم آزادی رسیده است."

میدان اصلی مبارزه دانشجویان :

عرصه عمومی

گروه تحلیلگران انقلاب سبز



چون تک سواران اشکانی را دیدی، بدان که موسم آزادی فرا رسیده است.
(ضرب المثلی عبری)

توضیح ضروری: آن چه در زیر میخوانید، یک استراتژی معطوف به عمل است که توسط تحلیلگران گروه انقلاب سبز، برای پیشبرد جنبش سبز ملت ایران در دانشگاه ها، تهیه شده است. این استراتژی پیشنهادی، یک طرح عمومی است که با توجه به امکانات و محدودیت های موجود و با نگاهی واقع بینانه طراحی شده است. تلاش ما بر این بوده است که با استفاده از عقل جمعی و نظریات گوناگون و تجربیات تاریخی، موثرترین و در عین حال کم هزینه ترین راهبرد عملی را برای فرسایش و در نهایت سقوط دولت کودتا، طراحی و عرضه کنیم. اما معتزفیم که هیچ عقلی کامل نیست و این استراتژی هم مانند تمامی محصولات عقل بشری، دارای نقاط ضعف و قابل انتقاد است. لذا صمیمانه و با آغوش باز، پذیرای انتقادات صریح و نکات مثبت و سازنده شما هستیم. از تمامی همراهان و به خصوص دانشجویان تقاضا داریم، اگر کاستی یا هر نقطه ضعف یا ابهامی در این طرح ملاحظه کردند، آن را به صورت علنی یا از طریق ایمیل، برای ما ارسال کنند. بدیهی است تمام نقطه نظرات مفید، عملی و سازنده، در اسرع وقت اعمال و ابلاغ خواهد شد.

مقدمه

بسیاری از فعالان جنبش سبز، نگران بروز خشونت در دانشگاه ها یا وقوع انقلاب فرهنگی دوم هستند. در فضای کنونی، پیش بینی بسیار دشوار است، اما با توجه به تلاش دولت کودتا برای عادی جلوه دادن اوضاع، امکان تعطیلات مقطعی یا موضعی، در برخی دانشگاه های دردرس ساز وجود دارد. در این شرایط که شاهد گسترش جنبش مدنی معترض در ایران هستیم، بهترین گزینه برای سازماندهی حرکات دانشجویی چیست؟

در این تحلیل، استدلال میشود که شرایط کنونی جامعه، همان شرایط ایده آلی است که جنبش دانشجویی سالها به دنبالش بوده و اینک این بستر اجتماعی، آماده کنش اجتماعی و سیاسی است و جنبش دانشجویی، میتواند موتور محرک این کنش اجتماعی - سیاسی باشد؛ اما برای این کار باید به شرایط و ملاحظات جدید سیاسی - اجتماعی کشور توجه شود.

اگر به تجربیات تاریخی نگاه کنیم، انقلاب فرهنگی در شرایطی رخ داد که حکومت توانسته بود سایر عرصه های مدنی را تخریب کند یا به اشغال خود در آورد. این امر باعث شده بود که احزاب عمده و تمامی گروه های سیاسی و ایدئولوژیک، دفاتر یا انجمنهایی در دانشگاهها دایر کرده و به فعالیت بپردازند؛ به تعبیری همه میخواستند از دانشگاه شروع کنند. به همین خاطر، وضعیت به گونه ای رقم خورد که فعالان غیر دانشجو هم برای تبادل افکار و جذب سمپات و عضوگیری به دانشگاه رجوع میکردند. بدین ترتیب حاکمیت پس از فتح همه عرصه های اجتماعی و مدنی، به دانشگاه رسید و با تعطیل کردن آن، کار جامعه مدنی را یکسره کرد. در وقایع 18 تیر هم، تمام توان اعتراضی موجود در جامعه، در دانشگاه متمرکز شد و سرانجام پس از چند روز حاکمیت توانست اوضاع را کنترل کند، چرا که دانشگاه با وجود تلاش وصف ناپذیر بسیاری از دانشجویان و فعالان، نتوانست کل جامعه را به حرکت در آورد.

اینک اما با شکل گیری جنبش سبز، وضعیت با دهه ۶۰ و هجده تیر به کلی متفاوت است. اکنون احاد مردم، نه تنها خود را از فعالان سیاسی و دانشجویان جدا نمیدانند، بلکه به دنبال یک محور مستحکم برای مفصل بندی حرکت اجتماعی خود میگردند. اما از طرف دیگر، نظامیان و دولتمردان کودتاگر، در حالی که از بروز ناآرامی و حرکات اعتراضی در دانشگاه مطمئن هستند، با خط و نشان کشیدن و بیان سخنان تهدید آمیز، سعی دارند که خود دستور کار

اعتراضات دانشجویی را شکل دهند؛ به این امید که اعتراضات دانشجویان فعال را به محیط دانشگاه محدود کرده و با ایجاد چرخه ای معیوب از بحث و جدل، تئوریک، زد و خورد دانشجویان بسیجی با فعالان دانشجویی و تعلیق و ستاره دار کردن و در نهایت تعطیلی، انرژی جنبش دانشجویی را در درون دانشگاه، تحلیل ببرند. اکنون این نگرانی وجود دارد که با دستگیری فعالان سیاسی و دانشجویی و تحرکات و طرح های خزنده دولت کودتا، جنبش دانشجویی، گرفتار بی برنامهگی و واکنش گرایی شود و به جای مشارکت موثر در جنبش سبز ملت ایران، به واکنشهای احساسی و مقطعی دچار شود و در نهایت پژمرده یا سرکوب شود. به همین منظور برنامه ای کلی و عمومی طراحی و پیشنهاد میشود که تقریباً در تمامی دانشگاه های دولتی و آزاد و در تمام شهرها قابل اجراست. پیش از شرح و تبیین این برنامه، نگاهی کوتاه به برنامه دولت کودتا برای انحراف و سرکوب جنبش دانشجویی خواهیم داشت.

نگاهی به خطوط کلی برنامه کودتاچیان برای انحراف و سرکوب جنبش دانشجویی:

دولت کودتا از فضای دانشگاهی و جو حاکم بر آن به خوبی آگاه است، به همین دلیل در طرح کلان خود، سعی دارد با یک «استراتژی تهاجمی»، دانشگاه را در همان هفته های اول سال تحصیلی منفعل کند. بر اساس همین استراتژی بود که در بحبوحه بحران سیاسی پس از انتخابات، رهبر نظام، به انتقاد از علوم انسانی پرداخت. در واقع، با این حرکت، جبهه ای جدید علیه جنبش دانشجویی گشوده شد و دولت کودتا، بهانه هایی ظاهراً قانونی، برای مداخله و تعطیلی یا تعلیق تعدادی از دانشکده ها به دست آورد. مزیت این کار برای دولت کودتا در این است که میتواند محور و کانون اصلی اعتراضات دانشجویی را از قلب در انتخابات، به مسائلی اداری، همچون مدرک جعلی وزیر علوم، اخراج اساتید، تغییر محتوای کتب درسی، یا تعلیق احتمالی برخی از رشته های علوم انسانی تبدیل کند و خود، دستور کار اعتراضات دانشجویی را تعیین کند، نه دانشجویان. اما تهاجم به دانشگاه فقط به انتقاد از علوم انسانی محدود نمیشود.

دولت کودتا از سال ۱۳۸۴، نسبت به کادر سازی و توجیه نیروهای خود در وزارت علوم اقدام کرده بود. در همین راستا شماری از دارندگان مدرک دکترا از دانشگاه هایی مانند امام صادق، و با پیش زمینه نظامی به استخدام این وزارتخانه در آمدند یا متصدی پستهای کلیدی در وزارت علوم شدند. هدف از جذب این نیروها، یکسخت کردن وزارت علوم و تدوین برنامه هایی برای انحراف و مشغول کردن جنبش دانشجویی به مسائل صنفی و درونی دانشگاه بود. در همین راستا بود که در اواسط شهریورماه، معاون فرهنگی وزارت علوم، از ابلاغ طرح گسترش عفاف و حجاب، به دانشگاه ها خبر داد. بر اساس این طرح، کمیته های انضباطی و حراست ها موظف اند در نحوه پوشش دانشجویان، به ویژه دختران مداخله کنند. شاید چنین اقدامی، آن هم در شرایطی که دانشگاه ها، مستعد اعتراض و مخالفت گسترده به دولت هستند، عملی نادرست و به عنوان بحران سازی دولت کودتا تلقی شود. اما از نظر استراتژیست های نظامی دولت کودتا، این ترفندها، اقداماتی پیشگیرانه هستند که برای منحرف کردن اعتراضات دانشجویی بسیار کارآمد میباشند. هدف این طرح و طرح های مشابه (مثل به خاک سپاری اجساد شهدای گمنام در دانشگاه ها) این است که اولاً پتانسیل اعتراضی جنبش دانشجویی به مسائل صنفی و اداری محدود شود تا حتی الامکان، اعتراضات از دانشگاه به جامعه سرایت نکند. ثانیاً و مهمتر این که دانشجویان فعال و سازمان دهندگان حرکتیهای اعتراضی، شناسایی و تعلیق یا دستگیر شوند.

باید توجه داشت که دولت کودتا مثل همه کودتاچیان و حکومتیهای خودکامه، به هیچ وجه قصد ندارد عرصه های اجتماعی و مبارزات سیاسی را بدون مقاومت به رقیب واگذار کند. این طبیعی است که دولت، تمام تلاش و کوشش خود را در جهت حفظ موقعیت برتر خود به خرج دهد و بیهوده است اگر انتظار داشته باشیم، در این رقابت به اصول اخلاقی یا موازین دینی، پایبند باشند. دولت کودتا بنا به ماهیت خود، از هر نیرنگی استفاده خواهد کرد و تمام تلاش خود را برای مقابله با جنبش دانشجویی به کار خواهد برد. در این رقابت تنگاتنگ، کسی برنده میشود که اولاً عرصه و میدان اصلی مبارزه را به خوبی مورد شناسایی قرار دهد، ثانیاً امکانات خود و نقاط ضعف حریف را پیدا کرده و بر آنها انگشت بگذارد و ثالثاً، عقلانی و زیرکانه عمل کند و به ترفندها و حملات ایدئولوژیک، واکنش احساسی و سریع نشان ندهد. وارد کردن ضربه اول، هم روحیه بخش است و هم سودمند، اما یک مبارز باهوش، هرگز با دریافت یک ضربه، خود را از پیش باختنه فرض نمیکند، بلکه در حین تحمل ضربه، برای یافتن نقاط ضعف حریف نقشه میکشد.

اکنون در این شرایط چه باید کرد؟

متن های علمی و سیاسی حاوی نکات عملی و اجرایی فراوانی هستند. اما اغلب این متن، حالتی مفهومی و انتزاعی دارند و برنامه های اجرایی را باید از طریق عملیاتی کردن آن مفاهیم کلی، از متن ها استخراج کرد و در عرصه عمل به کار بست. همچنین، تجربیات و درسهایی هست که جز در میدان عمل فراگرفته نمی شوند و این تجربه ها در هیچ کتابی موجود نیست. به همین دلیل برای یافتن پاسخ این پرسش، هم از تجربیات گذشته و هم از بیانیته تاریخی میرحسین موسوی، استفاده کردیم. بر طبق بیانیته شماره ۱۱، کودتاگران «همچنان به دنبال پوشاندن و پنهان کردن بحران های موجود با بحران های بزرگ تر و توسعه رفتار های نابخردانه خود به مرزهایی خطرناکترند، تا جایی که پس از ایجاد این همه پیچیدگی در فضای کشور اینک بی توجه به عواقب سنگین رفتار های خود با بهانه جویی های واهی زمزمه هایی خطرناک از جمله زمزمه تسویه های وسیع از دانشگاهیان ازاده و متعهد را سر میدهند. از این روست که اتخاذ رویکردی اجتماعی (و نه صرفاً حکومتی) برای حل مسئله به ضرورتی اجتنابناپذیر تبدیل شده است... اساس چنین رویکرد متفاوتی، پذیرش واقعیت تعدد و تنوع باورها و نگرشهای موجود در خانواده بزرگ، باستانی و خداجوی ایران زمین است». معنای این عبارات این است که باید با منابع و زمینه های اجتماعی دولت کودتا برخورد کنیم؛ آن هم برخوردی سازنده، نه تخریبی؛ به گونه ای که جامعه، آنچنان مدنی و قدرتمند شود که نه فقط روحانیان یا نظامیان، بلکه اصولاً هیچ گروه یا محفلی، دیگر قادر به ایجاد یک دولت تمامیت خواه و توتالیتر در ایران نباشد.

موسوی می گوید، برای حل معضلی که گرفتار شده ایم، بهتر است رویکردی اجتماعی (و نه صرفاً حکومتی) در پیش بگیریم. در حقیقت، اکسیر بیان و عمل هوشمندانه میرحسین موسوی، در این است که او، امروز بیش از آن که به دنبال پست ریاست جمهوری و رسیدن به حکومت باشد، در پی رویکردی است که جامعه ایرانی از طریق نیروهای مترقی و درونی خود (مثل دانشجویان)، به حدی از رشد و بلوغ اجتماعی برسد که دیگر هرگز "کودتا پذیر" نباشد و زیر بوغ هیچ دیکتاتوری نرود.

اما این «رویکرد اجتماعی» برای مقابله با کودتا، که در بیانیته تاریخی موسوی ذکر شده، چیست و در عمل، چگونه باید پیاده شود؟ آیا برگزاری میتینگ سیاسی و سخنرانی آتشین و تریبون آزاد و روشنگری و افشاگری و ارائه راه حل های نظری، به حل معضل کمک میکند؟ آیا هنوز مسئله یا خبری مانده که بخواهیم در تریبون های آزاد و میتینگ های دانشجویی مطرح کنیم؟ آیا نمیتوان از حضور بیسابقه مردم در پای صندوق های رای و تظاهرات میلیونی، نتیجه گرفت که همه آحاد جامعه پاسخ این سوالات سیاسی را یافته و انتخاب خود را کرده اند؟ آیا اکنون به جای عمل به انتخاب، هنوز باید به دنبال قانع کردن چند دانشجوی بسیجی برویم و با افشاگری و بحث اقناعی عقایدشان را تغییر دهیم؟ آیا زمان آن نرسیده که این واقعیت را بپذیریم که در بحران کنونی، اتخاذ یک رویکرد اجتماعی از برپایی اعتصاب دانشجویی، میتینگ و سخنرانی و تریبون آزاد، به مراتب ضروری تر است؟

پیش از خاتمه بحث باید به یک نکته اساسی و بسیار مهم اشاره کنیم: حرکات اعتراضی و نمادین با دو انگیزه صورت میگیرند: اول، آگاه سازی و اطلاع رسانی به سایرین. و دوم، بیان اعتراض به دولت و ارائه راه حل های پیشنهادی. در تجربه صد روزه اخیر، مشاهده کردیم که اطلاع رسانی و آگاه سازی از طریق اینترنت و سایر رسانه های خرد (میکرومدیا) به صورت مناسبی صورت میگیرد، به طوری که هرگاه در دانشگاه حرکتی رخ میدهد، عده ای از مردم برای پیوستن به دانشجویان به سمت دانشگاه حرکت میکنند، اما در پشت درهای بسته دانشگاه، متوقف میشوند. اما آن چه اهمیت دارد انگیزه دوم است؛ اعتراض، انتقاد و ارائه راه حل، در شرایطی معنا دارد که دولتی مشروع، عملی اشتباه انجام دهد یا سیاستی نادرست در پیش گیرد. به عنوان مثال بسیج دانشجویی در مورد انتخاب معاون اول، به رئیس دولت کودتا «اعتراض» داشت و این اعتراض خود را به اطلاع دولت رساند، چون به اصل مشروعیت دولت معتقد بود و به یکی از سیاستهای رئیس دولت انتقاد داشت. اما واقعیت این است که دولت فعلی یک دولت غاصب، نامشروع و کاملاً غیرقانونی است و اعتراض یا گفتگوی انتقادی به چنین دولتی معنا ندارد و نمیتوان با چنین دولتی گفتگو کرد، حتی گفتگوی انتقادی. اما در عوض انجام دادن هر عمل غیر خشونت آمیزی کاملاً مجاز و مشروع است. شاید این مثال مناسبی نباشد اما همه میدانیم که زمانی که عراق به خاک ایران تجاوز کرد و خرمشهر را اشغال نمود، هیچ انسان خردمندی به فکر برگزار تجمع اعتراضی در خرمشهر نیفتاد، بلکه راهی جبهه جنگ شد.

نتیجه: اکنون چگونه میتوان از نیروی عظیم دانشجویان، برای پیشبرد جنبش مدنی استفاده کرد؟

پاسخ این پرسش نیز در بیانیته شماره ۱۱ بیان شده است: ایجاد شبکه های اجتماعی؛ یعنی این که همه دانشجویان با هر گرایش و عقیده سیاسی، همراه با سایر اقشار جامعه - نه جدا از آنان، برای سازماندهی تحرکات مدنی و اعتراضات پراکنده و نامتمرکز در سطح شهر، با همدیگر ارتباط برقرار کنند و هسته های کوچک برای عمل موثر ایجاد کنند و به جای نمایش اعتراض، ضربه ای موثر به دولت کودتا بزنند. باید به خاطر داشت که ایجاد شبکه های اجتماعی یک روش نوین و موثر برای پیگیری اهداف اجتماعی است و پذیرش یک روش، لزوماً به معنی پذیرش بی چون و چرای عقاید طراح آن روش، نیست. میتوان با موسوی مرزبندی نظری داشت اما از روش پیشنهادی وی استفاده کرد. بنا بر این با توجه به خشونت قضائی - امنیتی و نظامی گری دولت کودتا و مزدوران آن، برپایی تظاهرات میلیونی پشت سر هم، همان سنگ بزرگی است که علامت نژدن است. اما در این فضای اجتماعی آماده و بستر مناسب موجود، دانشگاه میتواند به عنوان ستاد پشتیبانی و سازماندهی برای اعتراضات مدنی و اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد؛ این همان نقطه ضعف حریف است که همیشه با حيله های گوناگون، سعی میکند آن را مخفی نگاه دارد. میتوان در دو جبهه با دولت غاصب جنگید: محوطه دانشگاه، با خیابانهای شهر.

به حکم عقل باید عرصه ای را انتخاب کرد که حریف در آن آسیب پذیری بیشتری دارد، و به دلایل متعدد این عرصه، خیابان است، نه دانشگاه. بگذارید برد انجمن اسلامی و دیوارهای دانشکده، مال بسیج دانشجویی باشد تا به هر کس که دلشان خواست توهین بکنند و عکسهای ولی امر خود را در آن نصب بکنند و با دیدنش ذوق زده شوند! اکنون جنبش دانشجویی، عرصه بسیار بزرگتری برای مبارزه در پیش روی دارد، چرا که جامعه ایرانی به چنان بلوغی رسیده است که میتواند همراه با دانشجویان، و با محوریت آنان، کل جامعه را از سلطه همه نهادها و سازمانهای شبه نظامی و فاشیستی، آزاد کند. اکنون عموم مردم، برای پس گرفتن عرصه عمومی و اجتماعی از دولت متجاوز آماده اند، اما سایر بخش های جامعه توانایی کمتری برای سازماندهی و عمل مستقل دارند و منتظرند تا رهبران جنبش، خطر کرده و آنها را به تظاهرات دعوت کنند؛ در این شرایط، نباید جنبش اعتراضی را در محل دانشگاه یا خوابگاه متمرکز کرد، چرا که سرکوبگران به سرعت در محل متمرکز شده و جنبش را به راحتی سرکوب میکنند و بهانه لازم برای تعطیل کردن دانشگاه و متفرق کردن دانشجویان فراهم میشود.

بنابراین در عمل، گروه ها و سلول های دانشجویی با تعداد اعضای محدود و مورد اطمنان، میتوانند دسته هایی متشکل از چند سلول ایجاد کرده و در قالب همین دسته های ۳۰ تا ۴۰ نفری، به شعارنویسی، تهیه و پخش شبنامه و از همه مهمتر، «تظاهرات برق آسا» در نقاط مختلف شهر اقدام کنند: واگن مترو، اتوبوس، پارک، مسجد، سالن سینما، استادیوم، قهوه خانه ای در پایین شهر، بازاری در مرکز شهر، پاساژی در بالای شهر، بانک و هر جای دیگر. ما حرف با انتقادی نسبت به دولت کودتا و حامیان آن نداریم، ما حرف مان را در روزهای گرم خرداد بیان کردیم، اما آیا آن زمان صدای سه میلیون نفر را شنیدند که اکنون صدای سه هزار دانشجو را بشنوند؟ اکنون ما باید با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم و حرف خود را به یکدیگر بزنیم، ما انتقادی به دولت کودتا نداریم که آن را در دانشگاه بیان کنیم. پس به جای اینکه آنها ما را در دانشگاه محدود کنند، ما آنها را در تمام شهر به دنبال خود میکشیم!

این نشانه ترس نیست، بلکه وانمود کردن به فرار و غافلگیر کردن دشمن، شیوه نیاکان اشکانی ما بود. کافیسث شمار اندکی از دانشجویان که قبلاً به خوبی توجه شده اند در مکان و زمانی مناسب، به ناگهان و با برنامه قبلی شروع به شعار دادن بکنند. جمعیت ناراضی فوراً به آنها میپیوندند و میتوان به مدت پنج تا ده دقیقه هر شعاری داد و فیلم گرفت و سپس به سرعت و قبل از شروع درگیری، متفرق شد. (برای بهبود کار باید نکات امنیتی توجه کرد، به عنوان مثال، باید از همراه داشتن کارت دانشجویی پرهیز کرد و بعد از پایان تظاهرات فوراً متفرق شد و از ملاقات مجدد خودداری کرد. این نکات به تدریج و در عرصه عمل و تجربه فراگرفته خواهد شد).

در مجموع باید بدانیم که به جای خلق حماسه و نوشتن تاریخ، هر کدام از ما میتوانیم به سهم خود یک گام کوچک، اما موثر برداریم و با پرداخت کمترین هزینه، ضرباتی کاری به دولت کودتا وارد آوریم. شکی نیست که تظاهرات بزرگ و اقدامات تاریخی و سرنوشت ساز، به تدریج و از همین گام های کوچک شکل خواهد گرفت. محل دانشگاه که تعداد زیادی از دانشجویان فعال و معترض میتوانند در آن با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، باید به مثابه ستاد پشتیبانی مورد استفاده قرار گیرد؛ یعنی جایی برای برقرار کردن ارتباط و طرح و نقشه و



شارژ کردن «هدف‌های» انقلابی به بدنه آن، به روش و منش دگرگون ساز و خشونت آمیز کشیده شود. هرچند واقعیت ساختار و محتوای مطالباتش و به خصوص بکارگیری روش پرهیز از خشونت توسط فعالان اش، نشان می‌دهد که این جنبش نیز، جنبشی اصلاح گراست چرا که «مطالبات مدنی» بخش‌های بزرگی از مردم (اقتدار مختلف طبقه متوسط) برای حق مشارکت در تعیین کارگزاران حکومتی را در چهارچوب مبارزات قانون گرا و مدنی، دنبال می‌کند و از طریق عمومی ساختن این مطالبه با روش‌های صلح جویانه و تحمیل این خواسته بر دولت، شکل و سامان گرفته است. بنابراین خاستگاه آن و کلیه عناصر تشکیل دهنده اش، این جنبش را به مانند جنبش زنان در شمار جنبش‌های اصلاح گرایانه قرار می‌دهد. اما این جنبش از دو سو با خطر رو به رو شده است: نخست از سوی گروه تندرو و رادیکال (جریان راست افراطی و فرایند محور) مستقر در حاکمیت که برای حذف این جنبش و سرکوب آن، سعی دارد با ایجاد خشونت هرچه بیشتر و بستن همه راه‌های تنفسی - به وسیله آف‌توری انقلاب مخملی - جنبش سبز را به سمت «روش و منش انقلابی / برانداز» سوق بدهد تا بتواند هرچه راحت‌تر به «حذف کامل و تاریخی این جنبش» و بساطت اصلاح طلبی در کشور نائل آید. اما خطر دوم از جانب گروهی دیگر است که آنها نیز مشتاق تزیق روش و منش انقلابی بر جنبش سبز هستند، یعنی گروه‌هایی بیرون از حاکمیت که از قضا در اپوزیسیون قرار دارند.

بخش آگاه این گروه اپوزیسیون، نیرویی است که علیرغم ناکامی انقلاب‌های رادیکال و تبعات پرهزینه و خشونت بار دولت‌هایی که با انقلاب روی کار می‌آیند اما همچنان «انقلابی رادیکال» را کلید قفل گشای معضلات جامعه ایران و کل جهان می‌داند و برای اثبات مدعای خود، کلی تجربه و انبوهی نظریه‌های جامعه‌شناختی و تاریخی در آستین دارد. بی شک مخاطب من این گروه صاحب نظر و آگاه به اهداف خود، نیست چرا که به نظر ایشان روش انقلاب‌های رادیکال - به واسطه شرایط سیاسی ایران - برای «تحول جامعه» کارآمدتر است. این گروه از روشنفکران رادیکال را فقط به «ریسک» و مخاطراتی که به واسطه این گزینه‌شان ممکن است بر جامعه و جنبش‌های مدنی ایران تحمیل شود توجه می‌دهم.

اما بخشی دیگر که ناآگاهانه روش و منش انقلابی را بر جنبش سبز و دیگر جنبش‌های مدنی و دموکراسی خواه تحمیل می‌کنند گروهی هستند که درک روشن و مناسبی از عمق تفاوت «اصلاح‌گرایی» با «انقلابی‌گری» ندارند. آنان بین ارزش‌های تندروانه و انقلابی (که به غلط تصور می‌کنند از خود دور کرده‌اند) و ارزش‌های اصلاح‌گرا، در نوسان هستند. از این رو به رغم آن که در حرف و منطق عقلی پذیرفته‌اند که جنبش‌های اجتماعی بی خشونت (همچون جنبش زنان، جنبش سبز، و...) در واقع با حرکت از پایین و از بطن جامعه و با روش‌های صلح‌آمیز است که می‌توانند در نهایت به استقرار دموکراسی کمک کنند و خود و جامعه را رشد دهند، اما هنوز تحت تاثیر ارزش‌های انقلابی موروثی قرار می‌گیرند. آنان بین زمین و آسمان معلق‌اند. از یکطرف می‌خواهند جنبش سبز همچنان «متکثر» و پلورالیستیک و مدنی باقی بماند و از الگوهای مدرن پیروی کند اما از سوی دیگر در آرزوی «تغییری کلان و زیر و زبر کننده در کل سیستم سیاسی» هستند. درحالی که اگر واقعا به دنبال هدف «تغییرات کلان در سیستم سیاسی» هستیم پس در عمل نمی‌توانیم برای متکثر ماندن جنبش‌های اجتماعی جدید، از جمله جنبش سبز، جنبش زنان، دانشجویان، معلمان، و... تلاش کنیم، چرا که برای چنین «تغییر کلانی» نیازمند: یک کلمه واحد، یک حزب واحد، یک تن واحد، و یک ایدئولوژی واحد و انقلابی، و بالاخره نیازمند یک امت واحد و مطیع و ذوب شده، هستیم (همراه با رهبر یا رهبرانی که به ناچار باید جنبه اقتدار کاریزماتیک یا بت‌واره‌گی داشته باشند) تا بتوان با گذر از حمام خون، «سیستم سیاسی» را از بیخ و بن دگرگون کرد.

در حالی که متکثر ماندن جنبش‌های اجتماعی (از جمله جنبش سبز، جنبش زنان، جنبش دانشجویی) و تعمیم و تقویت ارزش‌های دموکراتیک و پلورالیستی، الزامات و محدودیت‌هایی نیز دارد. زیرا هدف این جنبش‌ها تغییر قوانین اساسی و مدنی و ارتقاء حقوق شهروندی برای رسیدن به مساوات مدنی است و این تغییر را با روش‌های بی خشونت و در پروسه‌ای آرام و تدریجی دنبال می‌کنند در نتیجه، احتیاج به امت واحد و مطیع رهبر یا ذوب شده در پدیری کاریزماتیک، ندارند بلکه مثل همین دوره (در جنبش سبز)، کنشگران و هواداران اش، از فردیت‌های مستقل برخوردارند و انبوهی از آرزوها و گرایش‌های رنگارنگ سیاسی و عقیدتی، و همچنین وجود روابط افقی میان فعالان، و ساختارهای انعطاف پذیر شبکه‌ای (و بی شمار هسته‌های خودبنیاد و داوطلب)، این جنبش‌ها را هویت می‌بخشد و به جلو می‌راند. معنای «اصلاحات ساختاری» در یک نظام پندر سالار و تمامیت خواه، جز این نیست.

سازماندهی، نه مکانی برای کنش اعتراضی. باید بدانیم که مکان جغرافیایی دانشگاه - آن قطعه زمین دانشگاه - قلمروی ما نیست که بخواهیم مثل یک شیر نر، محیط آن را علامت گذاری کنیم و از ورود غریبه با دشمن به آن جلوگیری کنیم. واقعیت تلخی است، اما به هر حال، باید پذیرفت که دانشگاه، قبلا با سوء استفاده از اموال عمومی، اشغال شده و عوامل کودتا با بهترین وسایل سرکوب و شناسایی، در آن سنگر بندی کرده‌اند و منتظرند که ما در درون دانشگاه، یک اقدام اعتراضی مسالمت آمیز به عمل آوریم، تا ما را شناسایی کنند و تک تک دستگیرمان کنند. در این شرایط، انتخاب رویکرد اجتماعی به جای رویکرد صنفی و سیاسی، نه یک انتخاب، بلکه یک «ضرورت» است.

این یک تاکتیک مبارزاتی است که به شیوه‌ای عمل کنیم که نیروهای بسیجی، تجهیزات شوند و جاسوسی و تسلیحاتی که در دانشگاه انبار کرده‌اند، بدون استفاده بماند و پوسیده شود. بنا بر این وقتی خیابان در انتظار دانشجویان است، الله اکبر گفتن شبانه در خوابگاه، جز زد و خورد و هزینه دادن نتیجه دیگری برای دانشجویان ندارد. آنها در دانشگاه، بسیج دانشجویی ایجاد کرده‌اند که پس از سرکوب، ادعا کنند دانشجویان غیور، با تعدادی دانشجو نما، برخورد کرده‌اند. اما همین سرکوبگران بسیج، در خیابان چیزی جز اراذل لباس شخصی نیستند و همین امر محدودشان میکند. اعتراض و عدم تمایل به پذیرش وضع موجود در تمام آحاد جامعه وجود دارد، اما به خاطر فقدان سازماندهی و محدودیت اطلاع رسانی، به خوبی بیان نمی‌شود، جنبش دانشجویی می‌تواند با جسارت و توانایی خود، زبان بسته جامعه را باز کند و همصدا با آن سرود رهایی سر دهد. بشکه باروت منتظر جرقه‌ای است تا ضیافت نور و آتش برپا کند؛ پس دیگر لازم نیست دانشجو، برای روشنی بخشیدن به جامعه، گرفتار کمیته انضباطی کودتا شود یا در پشت دیوارهای بلند دانشگاه بسوزد، یا در خوابگاه توسط دانشجویان بسیجی کتک بخورد... رای گمشده ما در همان جایی پنهان شده است که در آن به سرعت رفته بود، همین جا، در همین کوچه‌ها و خیابانهای همین شهر، که اکنون منتظر ما هستند.

جنبش سبز و اسطوره شرمندگی طبقه متوسط

نوشین احمدی خراسانی



جنبشی با عنوان «جنبش سبز» به تازگی در مملکت ما چشم به جهان گشوده است. این جنبش نوپا، مطالباتی مشخص، نمایندگان و رهبران فکری شناخته شده، و شبکه وسیع و معینی از نیروهای اجرایی و عمل کننده دارد. همچنین از ظرفیت‌های تکنولوژیک و دیجیتال و سازوکارهای خاص خود برای ارتباط و بسیج هواداران بهره مند است. این جنبش مدنی با توجه به خلاقیت و پتانسیلی که در آفرینش «نمادهای ترکیبی» دارد و از آن جا که مطالباتش نسبت به جنبش‌های دیگر همچون جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش سندیکایی، و قومیت‌ها به نسبت «عمومی تر» است، بی شک امکان بسیج عمومی تر را نیز دارد.

هرچند تا به کنون گروه‌ها و کنشگرانی که روش و منطق انقلابی، دگرگون ساز و تقابلی را برای تحولات جامعه ترجیح داده‌اند، همواره سعی داشته‌اند این منش را بر جنبش‌های دموکراتیک و مطالبه محور (از جمله بر جنبش زنان نیز) تحمیل و «اهدافی» فرا واقعی، تقابلی و نامنتطبق بر بافت این جنبش تزیق کنند، اما به رغم همه تلاش‌هایی که صورت گرفت جنبش زنان اساسا این ظرفیت و پتانسیل را نداشت که به جنبشی انقلابی و سرنگون ساز تغییر یابد. جنبش سبز هم - که شباهت‌های زیادی با جنبش زنان دارد - پس از طی کردن مراحل رشد جنبشی خود، اکنون به نظر می‌رسد به یک جنبش قابل اعتنا و جدی در کنار دیگر جنبش‌های اجتماعی ایران تبدیل شده (که البته گسترده تر از دیگر جنبش‌های تاکتونی است)، جنبشی که در حقیقت «احزاب سیاسی» را نیز به «جنبشی» سیاسی با مطالبات مدنی ارتقاء داده و با این کار توانسته از میان ایرانیان علاقمند، عضوگیری گسترده‌ای در داخل و خارج کشور هم داشته باشد. یعنی اتفاقی که تا پیش از این در احزاب سیاسی نیفتاده بود.

جنبش سبز به دلیل آن که مطالبات مدنی اش حول رابطه مستقیم بین شهروندان با دولت قرار دارد، در بلند مدت این ضعف (یا پتانسیل) را دارد که با تزیق و



تحقیر تاریخی

بیش از یک قرن است که طبقه متوسط در اکثر کشورهای توسعه نیافته (از جمله ایران)، به وسیله تبلیغات توهین آمیز نیروهای «چپ انقلابی» با عنوان «خورده بورژوا» و «مذبذب و «ناپیگیر»، مورد تحقیر قرار گرفته است. متأسفانه این تبلیغ و تحقیر گویا چنان در تار و پود حافظه و روان جمعی این طبقه ته نشست کرده که هر حرکتی را به ناچار باید با رنگ و بوی «چند دست پینه بسته کارگر مستضعف» جبران کند. همین حس شرمندگی را حتا ما در جنبش زنان هم داشتیم به طوری که گویا اگر چند تا زن کارگر می آمدند و در کمپین فعالیت می کردند خیال مان راحت می شد که خواسته های کمپین یک میلیون امضا متعلق به «همه زنان» است و بنابراین می توانستیم ادعا کنیم کمپین متعلق به «همه» است و «ما» نماینده همه اقشار خلق هستیم؟!!

این در حالی بود که ما پس از سه سال تلاش بی وقفه کمپین، هرگز موفق نشده بودیم حتا یک صدم از جمعیت طبقه متوسط را (که جنبش مان اساسا متعلق به همین طبقه است) بسیج کنیم. مصداق این ناتوانی ما به خصوص در برگزاری تجمع های خیابانی 22 خرداد (روز همبستگی زنان ایران) بازتاب داشت که طی چند سال متوالی، با بوق و کرنا برگزار می کردیم اما در بسیج مردم هرگز موفق نبودیم. فقط سال اول 1384 مقابل دانشگاه تهران که با همه زور و توان و تجربه مان که به کار گرفتیم فقط چهار / پنج هزار نفر آمدند. می خواهم بگویم که ما جنبش زنانی ها برای ارتباط گرفتن و بسیج جمعیت طبقه خودمان (طبقه متوسط مدرن) ناتوان بودیم اما با کمال حیرت می دیدیم که بعضی از دوستان انقلابی مان مدعی نمایندگی طبقه کارگر یا زنان روستایی هم بودند!!

این بینش کل نگر و عمیقاً انحصارطلبانه ی «تعلق داشتن یک خواسته به همه»، برای اثبات حقانیت و مشروعیت اش، به نظر می رسد اسطوره جان سخت دیگری است برآمده از اعماق فرهنگ سیاسی گذشته ما ایرانیان که لاجرم به لایحه هایی از نسل جوان در جنبش سبز هم تسری پیدا کرده است. این در حالی است که جنبش سبز (به مانند جنبش زنان) چه اقتدار کند یا شرمند باشد جنبشی است متعلق به اقشار مختلف طبقه متوسط کشور. اساسا بار جانفروسی بیکار سنگر به سنگر برای کسب حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و استقرار مساوات مدنی در اغلب ممالک جهان همواره بر دوش طبقه متوسط مدرن بوده است. خواسته های جنبش سبز هم، عمدتاً خواسته های بلافصل طبقه متوسط است. نیروهای فعال و عمل کننده آن - موتور محرکه اش - نیز طبقه متوسط مدرن شهری است. و بالاخره می بینیم که پرداخت هزینه های سنگین و خونفشان این بیکار مدنی نیز بر دوش اقشار مختلف طبقه متوسط قرار دارد.

البته منظور آن نیست که دیگر گروه ها و طبقات اجتماعی در این بیکار مدنی هیچ نقشی ندارند و از تحقق خواسته های این جنبش بهره مند نمی شوند، بلکه منظور آن است که در طبقات دیگر (فردستان) خواسته آزادی های فردی و اجتماعی، لزوماً خواسته های بلافصل شان نیست. و باز هم این بدان معنا نیست که طبقات دیگر با مطالبات طبقه متوسط مخالف اند و مثلاً از خواسته برگزاری انتخابات آزاد و حذف نظارت استصوابی، بدشان می آید بلکه بی هیچ تردیدی از انتخابات آزاد سود هم می برند. همانطور که تغییر قوانین تبعیض آمیز که ما در کمپین یک میلیون امضا و سپس در ائتلاف همگرایی جنبش زنان، دنبال می کردیم ممکن است نیاز عاجل زنان کارگر نباشد ولی همه می دانیم که زنان کارگر نیز از تحقق خواسته برابری در حقوق و منزلت اجتماعی، بسیار سود خواهند برد. مسئله در واقع این است که لزومی ندارد همه طبقات و گروه های مردم حتماً و منحصرأ تحت لوای «یک خواسته» مجتمع باشند و آنقدر برای شان «از اولویت» برخوردار باشد که مثلاً بخواهند برای تحقق آن در جبهه دفاع اجتماعی قرار بگیرند و به همراه میلیونها نفر از اقشار مختلف طبقه متوسط، در تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت کنند و هزینه بپردازند.

این دیدگاه الزام آور و انحصاری، ناشی از همان فرهنگ سنتی/سیاسی پیشینیان، و متأثر از اسطوره های بعضاً مذهبی ما (امت واحده) است که گویی فقط خواسته ای «مشروع» قلمداد می شود که همه طبقات به ویژه «طبقات مستضعف و کارگری» نیز در آن مشارکت داشته باشند و به آن خواسته به دیده یک ریسمان وحدت بخش نگاه کنند و با چنگ زدن به این ریسمان از تکرر و گوناگونی بپرهیزند. هر چند این «مشارکت انبوه و توده وار» اگر صورت بیبذیر خوشحال کننده است ولی عدم مشارکت همه مردم، نباید کنشگران جنبش های اجتماعی جدید - و به خصوص فعالان و رهبران جنبش سبز و جنبش زنان - را دچار شرمندگی و احيانا نامیدی بکند. زیرا خصلت و مرزهای عمل جنبش های اجتماعی جدید، همه ی پهنه کشور نیست و لزومی هم ندارد که چنین باشد.

ما میلیونها مردم طبقه متوسط ایران که بخش اعظم جمعیت شهرنشین را تشکیل می دهیم، مطالباتی داریم که در صورت تحقق، اتفاقاً بقیه طبقات از آن بهره مند خواهند شد ولی برای تحقق آن لزوماً در آن شریک نمی شوند

و حاضر به پرداخت هزینه هم نیستند چرا که مثلاً «اولویت» کارگرانی که بیش از هشت ماه حقوق شان را دریافت نکرده اند و محتاج نان شب هستند به طور عاجل و طبیعی ایجاد سندیکا و نهادهای صنفی است.. اما کدام عقل سلیمی می تواند منکر شود که همین اقشار فرودست از برگزاری انتخابات آزاد و روی کار آمدن دولتی غیرنظامی، بهره مند نمی شوند؟ وانگهی تعلق داشتن چنین مطالباتی به طبقه متوسط، دلیل بر آن نیست که دولت ها برای این خواسته های عدالت خواهانه (به این بهانه ی بلاموضوع که: همه مردم را در بر نمی گیرد) اهمیتی قائل نباشند، چرا که ما هم در این کشور حقی داریم و به عنوان میلیونها شهروند این جامعه، خواستار آنیم که نیازها و خواسته های مان برآورده شود. تحقق این مطالبات نیز برعهده حاکمانی است که همه امکانات و اختیارات کشور را در انحصار گرفته اند.

طبقه متوسط مدرن می تواند با واقع بینی و شجاعت، از شرم تاریخی و تحمیل شده فاصله بگیرد و خواسته هایش را که معمولاً کل جامعه از آن بهره مند می شود با سربلندی و رضایت درونی (و اطمینان اخلاقی) دنبال کند. طبقه متوسط مدرن نه فقط از هوشیاری، فداکاری، مرجعیت، و دانش و اخلاق مدرن برخوردار است بلکه دارای ابزار و مکانیزم های پیشرفته و منحصر به فرد نیز هست که به این طبقه ی مرجع و پرشمار کشور امکان می دهد که **حتا بدون مشارکت و درگیر شدن دیگر طبقات، خواسته های انسانی اش را آرام و مسالمت آمیز پیش ببرد و آن ها را بر حاکمان تحمیل کند، همانطور که تاکنون انجام داده است.**

اما به رغم حضور و جان سختی بیش های کلان نگر و انحصارگرا در فرهنگ سیاسی ما، که تلاش می کند همه طبقات اجتماعی را به زیر سایه هژمونی و خواسته های خود بکشاند، دنیا عوض شده و ما ایرانیان نیز وارد عصر دیجیتال شده ایم. در عصر ارتباطات و تبدیل شدن جهان به یک دهکده با میلیاردها نوع سلیقه و خواسته و انگیزه، از این پس واقعاً ضرورتی ندارد که «خواسته های معین» یک قشر یا طبقه از جامعه لزوماً خواسته «همه مردم» باشند. لزومی ندارد که کارگران یا روستاییان شعاری را که طبقه متوسط شهرنشین می دهد، طوطی وار تکرار کنند. لزومی ندارد که مفهوم عدالت را همچون یک قرن پیش، تا به این حد «سایه گستر و فراگیر» تعریف کنیم و بعد هم به واسطه چنین تعریفی، یک جنبش مدرن و مدنی را پیشاپیش محکوم به ناکارآمدی قلمداد نماییم. صفت ممیزه این عصر، اتفاقاً رنگارنگی در خواسته ها و روش ها و انگیزه ها و مفهوم ها است. به راستی که موسم آن فرا رسیده که از این انحصارطلبی سنتی و بازدارنده (که بسترساز تزلزل و ریزش نیروهای فعال طبقه متوسط از جنبش های دموکراسی خواه است)، آگاهانه فاصله بگیریم. شاید ته مانده ی همین خصلت تمامیت خواهی است که به لایه هایی از فعالان جنبش سبز (چه در داخل و چه در خارج کشور) اجازه می دهد که برخی از دوستان شان که مثلاً مایل نیستند مچ بند سبز به دست شان ببندند را متأسفانه سرزنش کنند و به آنها سرکوفت بزنند. به باور من فقط کافی است که مطالبات جنبش سبز یا دیگر جنبش های اجتماعی جدید، به «ضرر» گروه های دیگر مردم نباشد. هر قشر و گروهی از جامعه که به خواسته های دموکراتیک خود دست یابد، بی شک گروه های دیگر را نیز بهره مند خواهد کرد.

نتیجه این که هر جنبش اجتماعی جدید و مطالبه محور چنانچه مصمم باشد خواسته هایش توسط «همه مردم» نمایندگی شود پس از مدتی فعالیت و هزینه پرداختن متوجه خواهد شد که این تصمیم اش، در عمل، نه ممکن است و نه معقول. زیرا چنین توقع بزرگ و کلان مقیاسی، مجبورش می کند که مطالباتش را آنقدر وسعت دهد و بر حجم خواسته ها بیفزاید تا همگان را به جنبش خود جذب کند. یعنی ناگزیر خواهد شد که موقعیت خود را ناگهان در حد یک «نظام سیاسی بدیل» گسترش بدهد. پیشاپیش روشن است که این کار سبب خواهد شد که اساس حرکت آن جنبش اجتماعی از «مطالبه محوری» به مسیری دیگر (مسیرهای آزموده شده و شکست خورده) سوق یابد و تجربه تاریخ معاصر کشور خودمان هم به دفعات نشان داده که در چنین وضعیتی، خواه ناخواه «مسئولیت های سنگین و بیرون از طاقت» بر این جنبش و بر رهبران آن، تحمیل می شود که تنها دو راه برایش باقی می ماند: یا ناگزیر است که رقیب را «نابود» و از سر راه بردارد، و یا این که: زیر بار وظایف سنگین و بزرگ مقیاس، به تدریج از نفس می افتد و گرفتار بحرانا و انشقاق های درونی می شود و سر آخر به وسیله رقیب در کمین نشسته و سرکوبگر، به تلنگری «نابود» می شود... و چه غم انگیز!

سخن پایانی

اگر 15 سال پیش «جنبش دانشجویی» توانسته بود با گرفتن مسئولیتی سنگین و پرداخت هزینه های بسیار، جلودار دیگر جنبش های اجتماعی باشد و پرچم «حق طلبی» را افراشته نگه دارد، و اگر در طول 5 سال گذشته، «جنبش زنان» با توجه به ارائه پتانسیل های جدید موفق شده بود با قبول مسئولیت سنگین و پذیرش



تاریخچه قرارداد "ترک سل". دولت محمد خاتمی برای به راه اندازی دومین شبکه دوم تلفن همراه، در پی مزایده ای بین المللی بود. به دلیل حساسیت این طرح از همان آغاز، نهادهای مختلف حکومتی چون قوه قضائیه، بازرسی نهاد ریاست جمهوری، وزارت اطلاعات، سازمان سرمایه گذاری خارجی، وزارت امور اقتصادی و سازمان مدیریت و برنامه ریزی جریان مناقصه را زیر نظر گرفتند و پس از بررسی، آن را بدون اشکال امنیتی تشخیص دادند (۱).

شرکت ترک سل (TURKCELL) با پروانه و اجازه سازمان سرمایه گذاری خارجی و ثبت رسمی (پنج مرداد ۱۳۸۳) توانست در این مناقصه کند. واژه ترک نباید بر ماهیت فراملیتی این شرکت سایه افکند. ترک سل که در هلند به ثبت رسیده، کنسرسیومی است متشکل از اربکسون، یکی از عرضه کنندگان اصلی فناوری تلفن همراه، شرکت سوندای فنلاندی و یک شرکت ترک.

این شرکت با حدود ۲۵ میلیون مشتری بزرگ ترین ارایه دهنده خدمات موبایل در ترکیه است و گذشته از ترکیه در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نیز چندین طرح را به انجام رسانیده است. ترک سل در عین حال نخستین شرکت ترکی است که سهامش در بازار بورس نیویورک داد و ستد می شود.

قرارداد "ترک سل". در دوران مجلس ششم که همسوی دولت اصلاحات محمد خاتمی بود، شرکت ترک سل در بیست و دو شهریور ۱۳۸۳ با همکاری شرکت های ایرانی "فرمان ارتباط" و شرکت صنایع وابسته به "صا ایران"، با ترکیب سهام ۷۰ درصد برای ترک سل و ۳۰ درصد برای طرف ایرانی، برنده مناقصه شد. گفته می شد پیشنهاد ترک سل ۱۵ درصد ارزان تر از طرح دیگر رقبا چون "ام تی ان" از آفریقای جنوبی، "ام تی سی" از کویت و "اوراسکوم تله کام" از مصر بود (۲).

در ازای این امتیاز، ترک سل ۳۰۰ میلیون یورو به حساب خزانه دولت واریز کرد (۳). هدف آن بود که ۶ میلیون شماره در سال ۱۳۸۴ و به تدریج تا ۱۲۷ میلیون شماره تا سال ۱۳۸۸ (پایان برنامه چهارم) به مشتری واگذار شود. برآورد شده بود که در مدت ۱۵ سال اجرای قرارداد اپراتوری شبکه تلفن همراه توسط "ترک سل"، درآمد دولت به قیمت روز، تا ۱۸٫۲ میلیارد دلار و ایجاد فرصت های شغلی مستقیم تا ۱۲۰۰۰ برسد (۴).

کودتای اقتصادی رانت خواران سپاه علیه "ترک سل". قرارداد "ترک سل" اما، با یورش سرسختان سپاه و به ویژه روی کار آمدن محافظه کاران مورد پشتیبانی سپاه در مجلس هفتم به حالت تعلیق افتاد. بهانه همچون در مورد قرارداد کنسرسیوم "تاو" و اشغال فرودگاه امام خمینی در پی آن، "مسائل امنیتی و مخالفت با سهم اکثریتی خارجی" بود.

در نخستین گام، مجلس هفتم طرحی دوفوریتی را در آذر ماه ۱۳۸۳ تصویب کرد که بر اساس آن دولت در بستن قرارداد با شرکت های خارجی در دو زمینه هوانوردی و ارتباطات ملزم به کسب اجازه از مجلس می شد. درست همان دوزمینه ای که دولت با دو شرکت "تاو" برای بهره برداری از فرودگاه امام خمینی و "ترک سل" برای ارائه خدمات تلفن همراه وارد داد و ستد شده بود.

همان مجلس در ۲۷ بهمن ۱۳۸۳، بر اساس مصوبه ای سهم شرکت ترک سل در قرارداد مربوط به شبکه و خدمات تلفن همراه را از ۷۰ درصد به ۴۹ درصد کاهش داد. شورای نگهبان هم پیش از آن با واکنشی منفی نسبت به این قرارداد، اعلام کرده بود که شرکت های خارجی نمی توانند بیش از ۴۹ درصد سهام را در اختیار داشته باشند.

دیدگاه دولت محمد خاتمی اما آن بود که درصد سهام کاسته شده از شرکت ترک سل میان بانک ملی ایران و پست بانک تقسیم شود تا پس از آن و حداکثر تا ۳ سال به بازار سهام ارائه شود. دولت وقت با تغییر قرارداد موافق نبود و آن را برای جلب سرمایه گذاری خارجی زیانمند می دانست. به ویژه آن که با فسخ این قرارداد می بایستی به شرکت ترک سل غرامت نیز پرداخت می شد.

قدرت اما در دست دولت نبود و این سرسختان سپاه بودند که با دست گرفتن امتیازهای اقتصادی و قدرت سیاسی در پی یک دست کردن حاکمیت خود در کشور بودند. از همین رو، سرانجام قرارداد ترک سل لغو شد و مجوز اپراتوری دوم تلفن همراه در آذر ماه ۱۳۸۴ به شریک ایرانی و شرکت تلفن همراه آفریقای جنوبی (MTN) واگذار شد که برنده بعدی مزایده بود (۵). شرکت MTN با پرداخت ۲۹۰ میلیون یورو برای تحصیل پروانه فعالیت (License) عملاً جایگزین شرکت ترک سل شد و سهم ۴۹ درصدی آن را به خود اختصاص داد (۶). کنسرسیوم ایرانی هم متعده شد ۳۰۰ میلیون یورو به حساب خزانه دولت واریز کند. چهار ایرانی و سه آفریقایی هیات مدیره کنسرسیوم را می گرداندند و مدیر عامل آن نیز برگزیده ایران است.

حالا این شرکت ایران سل که بود؟ کنسرسیومی متشکل از دو شرکت ایرانی "پرمان ارتباط"، وابسته به بنیاد مستضعفان و گسترش الکترونیک ایران (صا ایران)، "نماد صنایع الکترونیک ایران" و وابسته به وزارت دفاع (۷).

هزینه های آن، جلودار دیگر جنبش ها حرکت کند، امروز «جنبش سبز» مسئولیت خطیر و بار سنگین جلوداری جنبش های اجتماعی و بسیج نیرو را در کشور ما برعهده گرفته است. در هر لحظه ای از تاریخ یکی از این جنبش ها، پیشقراول و خود را در تیر رس خطر و سرکوب قرار داده است و بقیه جنبش ها نیز با انواع روش های خلاق و تفویض امکانات و انتقال تجربه های منحصر بفرد خود به آن ها یاری رسانده اند.

در عین حال، این در حاشیه قرار گرفتن (از تیر رس خارج شدن) جنبش های دیگر، ای بسا «فرصت» گرانبهایی است که فعالان این جنبش ها با ایفای نقش مستمر حمایت از جنبشی که در حال حاضر جلودار شده و سینه اش را آماج تیرهای بلا قرار داده، در عین حال بتوانند برای آینده خود، سرمایه (سرمایه اجتماعی و اخلاقی) ذخیره کنند و بالمآل به بازسازی و تعمیق خواسته های مستقل خود نیز بپردازند. بنابراین، «پیششاری» «و» «جلوداری» جنبش های اجتماعی گوناگون در مقاطع مختلف، واقعا «امتیاز» نیست بلکه پذیرش موقعیتی دشوار است که اگر برای نمونه در این مقطع از زمان به طور موقتی از دوش «جنبش زنان» برداشته شده، سبب می شود که جنبش زنان بتواند تجدید قوا بکند و برخی از وظایف معطل مانده خود را که به واسطه «زیر نور افکن رسانه ای قرار گرفتن» و نیز «هزینه پردازی» ناشی از «جلوداری» فرصت نکرده بود انجام دهد، در این فرصت پیش آمده به انجام برساند، و این جنبش را که طی چهارسال گذشته به واسطه وظیفه سنگین جلوداری، عمدتاً در «سطح» گسترش یافته بود، از «عمق لازم» نیز برخوردار سازد.

اگر فعالان هر جنبش اجتماعی، درک خوب و مناسبی از «موقعیت» ها و شرایط گوناگون سیاسی داشته باشند و بتوانند نقش و رسالتی که در هر مقطع تاریخی برعهده شان قرار می گیرد مسئولانه و با تواضع مدنی دریابند و از ایفای تعهد اجتماعی خود برآیند روشن است که در چنین وضعیتی حرکت آرام یکصدساله جامعه ما به سمت اصلاحات دموکراتیک در حوزه های مختلف و رسیدن به مساوات مدنی، نه فقط با هزینه های کمتر همراه خواهد شد بلکه مهم تر از این ها، جنبش های اجتماعی می توانند از فرصت «یاری رسانی به یکدیگر» و تقویت همبستگی شان در «زمین مشترک» ایجاد شده توسط جنبش سبز، بهترین و شرافتمندانه ترین بهره ها را نصیب خود سازند و با اندوختن سرمایه های عظیم اجتماعی، پایه های جامعه مدنی کشور خود را هر چه بیشتر استحکام بخشند.

کودتای اقتصادی پیش از کودتای انتخاباتی ۲:

مصادره قرارداد "ترک سل" توسط سپاه

جمشید اسدی



یورش جناح سرسخت سپاه پاسداران برای در اختیار گرفتن تام و تمام کشور، با کودتای انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد. پیش از این سپاه پاسداران به کودتایی اقتصادی دست یازیده بود. هم چنان که در زمینه سیاست، سپاه رای مردم به نامزدهای تصویب شده خود نظام را برنتابید و احمدی نژاد را به کاخ ریاست جمهوری فرستاد (برای چه مدت؟)، در زمینه اقتصاد نیز، قراردادهایی که از آن شرکت های رقیب شده بود را پذیرفت و به زور در اختیار خود گرفت. این بی کم و کاست یعنی کودتای اقتصادی.

پس از شرح داستان اشغال نظامی فرودگاه خمینی، حالا به جنبه دیگری از کودتای اقتصادی سرسختان سپاه در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی اصلاح طلب می پردازیم: ماجرای فسخ قرارداد رسمی جمهوری اسلامی با شرکت ترک سل. این یکی دیگر از نشانه های کودتای اقتصادی بود که در اواخر دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی توسط جناح سرسخت سپاه پاسداران انجام و پیش در آمد کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ شد. این ماجرا که در پاییز ۱۳۸۳ رخ داد نشان می دهد تا چه حد اقتصاد ایران در بند قدرت و رانت خوری پاسداران سرسخت است.



میر حسین و آغاز دیکتاتوری

هوشنگ اسدی



نردیام دیکتاتوری را این بار نگ سبز زده ایم و گذاشته ایم زیر پایش:

- یاحسین، میر حسین. پاتو بذار. تولدت مبارک....

و این نردبام که هر چه بالاتر می رود، بیشتر فرومی شود، از فرش تا عرش پله می خورد. اولین پله اش هم اینجاست. همینجا. در قلب ما. روح ما. فرهنگ ما.

فلان شاعر که باشی می بریمت بالا. بالا. می تعریف. می تمجید. والا تو از فردوسی و نرودا بزرگتری. بادت می کنیم. بادت می کنیم. می خواهی ستاره ها را بجینی. می شوی بزرگترین شاعر دنیا. می خواهی سر به تن هیچ شاعری در دنیا نباشد. همه را می بندی به تیغ حذف.

- ای بابا بیپایان. فایده ندارد.

وارد روزنامه واقعی یا مجازی که بشوی هولت می دهیم پله ها را می دوی. نیامده می شوی سر دبیر. هم هنری. هم ورزشی. هم سیاسی. ایول. ایول. برایت هورا می کشیم. وسط راه به اورینا فلاچی می گویی:

- بیا از من یاد بگیر.

پله ها را دو تا یکی می روی بالا. می دوی. قلمت شده خنجر.

- صبر کن بابا اسداله. فایده ندارد.

قزاق که باشی می شوی سرهنگ. سردار. جلویت دولا و راست می شویم. کلاه می خواهی، برایت سر می آوریم. می شوی سالار و شاه. کارهای خوب هم کم نمی کنی. دانشگاه می سازی. ایران نو را معمار می شوی. چند تائی می شویم منتقد و مخالف. دهانمان را می دوزی. بقیه می چاپلوسی. دادن لقب تعظیم. تکریم. تو را برده ایم بالای نردبام. خدا را بنده نیستی. تو فقط باید حرف بزنی. نوه ات سالها بعد به تاریخ می گوید:

- کسی از ترس جرئت نداشت به پدر بزرگ دروغ و به پدرم راست بگوید..

حالا تو درس نخوانده ای. از کوهپایه آمده ای. نظامی هستی. لقب کبیر می دهیم. بتو. پسر ت که

د رسوئیس درس خوانده و عشق پاریس است، تو را می گذارد توی جیبش. از بس برایش دست می زنی که از نردبام تندتر بالا برود تابشود خدایگان.

داغ می کنیم و بساط خدایگانی را جمع می کنیم. قرار می شود آزادی داشته باشیم.

جمع می شویم دور و بر پیرمرد. در لهله و فریاد سوار نردبامش می کنیم. زیر بغلش را می گیریم که بالا برود. آنقدر بالا می رود که دم مرگ فرمان کشتار مخالفان خود را صادر می کند.

بعد دوباره نوبت مقدسین می رسد. یکی حضرت علی می شود که فقط شمشیر خونریزش را به ارث برده است. داستان خلخال زن یهودی و غیره را قاب می کند. لشگریانش را می فرستد بجه های مردم را بکشند. بعد می آید گریه می کند و ما هم برای مظلومیت او زار می زنی.

پیشکارش هم که باید درجات کمتری از حضرت علی داشته باشد، خدا از کار د رمی آید. میلیونها نفر را خس و خاشاک می بیند. نور از پیشانی اش تق می کشد. ملائک دورو برش پرواز می کنند. مانیم که برایش مایه می آیم و کتاب می نویسیم.

بازیه تنگ می آیم. می زنیم به کوچه. به خیابان. فریاد می زنیم:

مرگ بر دیکتاتور...

لبا سهای سرخ را در می آوریم و سبز می شویم. نه، روی لباس های سرخ جامه سبز می پوشیم. دریافته ایم که درد مشترک ما استبداد است. می خواهیم دیکتاتور نداشته باشیم. یاحسین می گوئیم. به میر حسین رای می دهیم. دیکتاتورهای حاضر بر صحنه ما را به خاک و خون می کشند و ایمان را می خورند و مخابرات را هم رویش.

تازه سه ماه تمام شده که یاد نردبام تاریخی می افتیم. شاید هم او ما را پیدا می کند. از خاطره قومی استبدادی، از عمق فرهنگ ما سر بر می کشد. نردبام را

در می آوریم و از سر عشق زیر پای کسی

می گذاریم که به او رای داده ایم. جمع می شویم. کیک درست می کنیم. هورا می کشیم. نردبام را در فضای مجازی می گذاریم و صدایش می زنیم:

- تولد، تولد مبارک...

او را هول می دهیم طرف نردبام. پایش را که بگذارد کار تمام است. باذوق کشف کرده ایم که در مهر ماه دو بار دبستانی دیگر او، هم متولد شده اند. نردبام را که حالارنگ سبز دارد برای آنها آماده می کنیم. اهل خامنه که رفت بالا نوبت زاده یزد و الیگودرز است. بیشترها زادگان آلاشت و تهران و خمین راهم روی

صایران با ۵,۰۰۰ کارمند، بزرگ ترین تولید کننده تجهیزات الکترونیکی آزمایشی، پزشکی، صوتی- تصویری، امنیتی و مایکروالکترونیک در کشور است و همین شرکت بود که ماهواره ملی امید را در ۱۴ بهمن ۱۳۸۷ به فضا فرستاد و در مدار زمین قرار داد.

شایان یادآوری است که حتی پیش از ماجرای ایران سل هم، شرکت صا ایران در تمامی مناقصه های مربوط به فناوری های الکترونیک و مخابرات شرکت می کرد و برنده می شد. (۸)

کودتای اقتصادی رانت خواران سپاه پیش از کودتای سیاسی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸. رانت خواران تمامیت خواه سپاه از طریق نمایندگان خود در

مجلس شورای اسلامی هفتم، نه تنها قراردادهای رسمی دولت ایران با دو شرکت "تاو" و «ترک سل» را بر خلاف رسوم بین المللی به زور بر هم زدند و آن ها را از آن خود کردند، بلکه به کمک امتیاز های اقتصادی توانستند بر فرادستی سیاسی خود بیافزایند و حتی به کودتایی انتخاباتی دست یازند.

حالا این دو، دو بازوی استبداد و ارتجاع در ایران اند: امتیاز های

اقتصادی به سپاه امکان می دهند که به بسیج و سازماندهی سیاسی

بپردازد و قدرت سیاسی نیز امکان آن فراهم می آورد که امتیاز های

اقتصادی را از آن خود کند. اگر باز زبان خوش شد، که چه بهتر، مثل

دوران احمدی نژاد، در غیر این صورت با زور و توپ و تانک مثل

دوران خاتمی.

در حال گذاشتن نقطه پایانی بر این نوشته بودیم که شاهد و دلیلی برای آن رسید. خود بخوانید: شرکت توسعه اعتماد مبین وابسته به تعاون سپاه

پاسداران در رقابت داخلی با موسسه مهر اقتصاد ایرانیان وابسته به

بسیج ... سهام ۵۰ بعلاوه یک درصدی مخابرات ایران را از دولت خرید.

با اعلام انصراف ناگهانی و مهیم تعاونی پیشگامان یزد یکی از سه

خریدار تأیید شده ... دقیقی قبل از انجام بزرگ ترین معامله بورس ایران به ارزش نزدیک به ۷۸۰۰ میلیارد تومانی (معادل ۸ میلیارد دلار)، تنها

دو موسسه مهر اقتصاد ایرانیان وابسته به بسیج و توسعه اعتماد مبین

وابسته به بنیاد تعاون سپاه برای خرید سهام مدیریتی مخابرات از دولت با هم رقابت کردند و سرانجام توسعه اعتماد ... هر سهم شرکت مخابرات

ایران را ۳۴۰ تومان و ۹ ریال خریداری کرد. به این ترتیب سپاه

پاسداران در رقابتی درونی با خودش سهام مدیریتی مخابرات را تصاحب کرد. این معامله تنها نیم ساعته انجام شد؛ و از ساعت ۱۱ و ۱۵ دقیقه آغاز

و در ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه به پایان رسید (خبرنامه گویا به نقل از شبکه

جنیش راه سبز، "جرس": سپاه در نیم ساعت سهام مخابرات را خرید،

یکشنبه ۵ مهر ۱۳۸۸).

۱- به گفته معصوم فردیس معاون پژوهشی مرکز تحقیقات مخابرات و به نقل از روزنامه اعتماد، ۲۶ نوامبر ۲۰۰۴.

۲- کاوه امیدوار (۲۰۰۵)، پرونده ترک سل، بازتاب تیرگی افق اقتصادی ایران، دوشنبه ۱۲ سپتامبر

۳- ابرار اقتصادی، ۲۶ آذر ۱۳۸۳

۴- روزنامه اقتصاد پویا، پنجشنبه ۵ آذر ماه ۱۳۸۳

۵- تیترا اخبار روزنامه خراسان مورخ ۲۷/۰۵/۸۴.

۶- AFX News Limited (Iran says finalising mobile network contract with South Africa's MTN), 10.04.2005

۷- (روزنامه حیات نو اقتصادی، پنجشنبه ۵ آذر ماه ۱۳۸۳).

۸- آزاد سازی نه خصوصی سازی، گفتگوی سیامک قلیزاده با دکتر

رمضانعلی صادق زاده، رئیس کمیته مخابرات مجلس هفتم، شماره ۱۲۰

- سال سوم - شنبه ۲۳ دیماه سال ۱۳۸۵



این نردبام فرستاده بودیم. نردبامی است که تا افق می رود. هرچه بالاتر فروتر. و سرانجام سقوط می کند. می افتد جانی

د رتاریخ کنار هینلر و صدام واستالین..

از وقتی خبر برگزاری تولد میر حسین موسوی را شنیدیم ، دلم مدام شور می زد. من عاشق و فریفته او نیستم که هیچ ، راهم غیر از " رزم مشترک برای آزادی در لحظه کنونی تاریخ" از او جداست. اما نگران بودم. نردبام رامی د پدم که رنگ شده و نو د ارد از متن فرهنگ ما می آید. همیشه هم از همین جای کوچک شروع می شود. منتظر بودم کسی هشدار بد هد. دهقان فداکاری پیدایش بشود و فانوس را مقابل قطار سبز بگیرد و بگوید:

- از همین جا ها شروع می شود...

نگران بودم تا امروز که بیانیته شماره سیزده در آمد و این خطوط را در آن خواندم: " مردمی که می خواهند سرپای خود بایستند و حیاتی کریمانه را تجربه کنند جا دارد که از نخستین قدم هایی که به ناکامی شان می انجامد بایبشترین دقت ها پیشگیری کنند. تولد اینجانب نه هفتم مهر که روز آشنایی با شماست. حتی اگر روز هفتم مهر به دنیا آمده بودم نیز جا نداشت حرکت شما به کیش شخصیت آلوده شود. امیدوارم این کلمات مرا صمیمانه و از سر نگرانی و نه یک شکسته نفسی بی حقیقت و تعارف گونه تلقی کنید. "

این میر حسین موسوی امروز ششم مهر ماه 1388 است. پایش را روی پله اول نردبام نمی گذارد. متوجه هستیم چه حادثه مهمی است ؟ و یا تلاش خواهیم کرد نردبام را جایی دیگر زیر پایش بگذاریم.

یاد ما ن نرود. این مائیم که از آخوند و قزاق و شاهزاده و بچه آهنگر ، دیکتاتور می سازیم.

در دادگاههای استالین چه گذشت

حمید رضا خادم



۱ هفتم نوامبر 1917 انقلاب شوروی که حاصل تلاش رهبران حزب بلشویک از جمله لنین ، تروتسکی بود به پیروزی رسید و حزب با تقسیم کار و وظایف در میان رهبران و اعضای خود هر یک را به گوشه ای جهت تثبیت و تحکیم حاکمیت و ایده های کمونیستی گسیل داشت . شور و حرارت پیروزی انقلاب و سرمستی از این پیروزی و همچنین ایدئولوژی خاص کمونیستی ، فضایی در حزب بلشویک و جامعه انقلابی فراهم نمود که رهبران حزب را در شرایطی آرمناخواهانه به تقلا گسترش آن در تمام جهان واداشت تا به اصطلاح طعم شیرین انقلاب پروتریایی به رهبری بلشویکها کام ملت های جهان و خلق ها را شیرین نماید ! غافل از آنکه اژدهای خفته دیکتاتوری به کمین نشسته و مترصد فراهم شدن فرصتی است تا سربر آورد . رهبر حزب به دلیل بیماری و سکنه های پشت سرهم آرام آرام از صحنه سیاسی و نظریه پردازی کنار رفت و سرانجام لنین در سال 1922 تسلیم مرگ شد ، اما جالب آنکه از تمامی اعضای ارشد و رهبران حزب ، لنین تنها فردی بود که به مرگ طبیعی بدرود حیاط گفت و سایر اعضای حزب فرجامی متفاوت داشتند . آنان یا ترور شدند و یا در دادگاه های تاریخی محکوم به اعدام گشته ، به جوخه تیرباران سپرده شدند . چهار دادگاه فرمایشی ، دهها متهم و احکام سنگین اعدام ، حاصل تصفیه های خونینی بود که استالین به واسطه آن توانست مقصود خود که همانا تسخیر تمامی ارکان قدرت و برپایی نظام تمامیت خواهانه بود را با رعب و وحشت و سرکوب برقرار سازد . نظامی که ایدئولوژی پایه آن و خشونت و قتل و سرکوب ابزار آن بود . در این نوشته سعی بر آن است تا بدون ارائه تحلیل و اعمال نظر شخصی تنها با بیان و شرح تاریخ و وقایع روی داده در آن دوران قضاوت را بر خوانندگان واگذار نموده و واکنش های جهان در همان دوران تشکیل دادگاه های نمایشی مجدداً بازخوانی و با نگاه امروزی به آن توسط خود خواننده مقایسه گردد . " او توطئه گری بی پرستی است . در جهان همه چیز تابع حرص و آز بی حد و حصر او برای رسیدن به قدرت و حاکمیت مطلق است . او همیشه آماده است برای از میان برداشتن ما ، همواره تغییر کند و حتی به شکلی اساسی دگرگون شود . او تنها نگاهش را به حاکمیت مطلق دوخته است و برای دستیابی به آن هیچگونه رحم و گذشتی را روا نمی دارد و به محض دستیابی به آن تمامی عوامل یاری دهنده به خود را نابود می سازد . استالین عیش انتقام جویی بی پایانی دارد و همواره خنجرش را در زیر لباسش پنهان می کند . " سرگئی بوخارین 1928 در

ملاقات با کامن اف در سال 1934 یعنی در سرآغاز سالی که پاکسازی های گسترده استالین در اتحاد جماهیر شوروی در حال برنامه ریزی بود و همچنان حذف برخی عوامل و اعضای حزب به واسطه ترور ادامه داشت ، سرگئی میرونویچ کیراف ، رهبر سازمان حزب کمونیست در لنینگراد و از منتقدین اقتصادی دبیرکل حزب توسط فردی گسیل شده از سوی استالین به نام نیکولایف به قتل رسید . شاید در ابتدا قتل کیراف با تاکتیک حذف تدریجی مخالفان صورت گرفت اما بعدها دستاویزی شد تا اکثر مخالفان و حتی افراد نزدیک به خود استالین به جوخه های تیرباران سپرده شوند و در واقع حذف ، سرکوب و پاکسازی حزبی با عمیق جلوه دادن این ترور و انگیزاسیون روندی سریع و ناگهانی بخود بگیرد تا بصورت جمعی در دادگاه به محاکمه و سپس از میان برداشته شوند تا آنانی که در پی اجرای وصیت نامه لنین بودند و برای اجرای آن قصد برکناری دبیرکل حزب را داشتند از سر راه او کنار گذاشته شوند . این که عنوان شد شاید در ابتدا ترور کیراف تاکتیک اصلی برای حذف ناگهانی مخالفان نبود به این دلیل است که ابتدا این ترور به برخی نفوذی ها که از مرزهای شوروی وارد شدند نسبت داده شد و بعدها آن ترور با اتصال نفوذی ها که ده ها تن از آنان اعدام شده بودند به مخالفان بهانه ای بزرگ برای حذف آنان برپا ساخت . وضعیت اقتصادی شوروی در آن سالها روز بروز در حال سقوط بود و فشار اقتصادی و عدم پایداری به عده ها سبب انتقاد هایی از سوی فعالان حزب و مردم شده بود و با افزون شدن فشار های سیاسی واکنش هایی در میان مردم پدید آمده بود به شکلی که انتشار وصیت نامه لنین ، جزوه های اقتصادی و انتقادی به شیوه حاکمیت استالین و شبنامه ها رو به فزونی بود و این امر بر ترس استالین و همچنین خشم او نسبت به مخالفان و منتقدان تاثیر فراوان داشت . پس از قتل میرونویچ کیراف تا سال 1936 یعنی سالی که دادگاه های معروف استالین تشکیل شود ، وی با ایجاد کمیسیون هایی متشکل از جوانان حزبی اقدام به حذف افراد با سابقه ای که بعدها عناصر بریده از ایدئولوژی و غیرقابل اعتماد خوانده شدند ، نمود و در گام بعدی انحلال انجمن بلشویک های قدیمی را در سال 1935 اعلام کرد . برخی از این اعضای قدیمی باور داشتند که اعتراض آنان نسبت به ممنوع الحجاب شدن برخی آثار لنین ، انتقاد به وضعیت موجود و شخص استالین و مواجبه با کتابهایی که بطور مستمر به تعلق نسبت به استالین می پرداختند از دلائلی بود که فشار بر آنان را افزون ساخت . از سوی دیگر پنهان کاری های استالین و ترس او از بر ملا شدن جنایاتش ، از جمله اعدام های مستمر ، تبعید ده ها هزار جوان مخالف به اردوگاه های کار اجباری ، اعدام کودکان بی سرپرست به اتهام سرقت و داشتن بیماری های مقاربتی ، قتل و ترور مداوم سران ارتش و ... سبب شد نزدیکان وی نیز به دلیل اطلاع از این جنایات در تیررس استالین قرار گیرند و یک به یک حذف شوند . در واقع تمامی همزمان وی که روزگاری پایه پای یکدیگر تزار را سرنگون ساخته بودند اینبار خطری برای او محسوب می شدند ، اما دستاویز اصلی که می توانست کار را برای استالین به راحتی به پایان رساند ، انگیزاسیون و همچنین پافشاری بر اعتراف برخی از اعضای حزب در جاسوسی و قتل کیراف بود . به هر روی دادگاه های استالین با قرائت کیفرخواست و اعلام اتهام ها آغاز شد . خیانت به طبقه کارگر ، جاسوسی ، خرابکاری ، کشتار جمعی از کارگران ، احیای سرمایه داری ، مشاوره جهت ترور رهبران شوروی ، از جمله اتهامات مطرح شده و تماماً غیر مستند بود و عجیب آنکه با آن همه دستگاه عریض و طویل امنیتی حتی یک نسخه سند و مدرک دال بر اثبات اتهامات مطرحه ارائه نکردید و با توجه به شرایط بین المللی و سوالات فراوان در خصوص اسناد و مدارک ، ویشنیسکی دادستان کل کشور و منتسب استالین جهت توجیه غیر مستند بودن اتهامات به دفاعی غیر منطقی پرداخت و در دومین جلسه دادگاه گفت : " جرم محکومان مسلم و آشکار است و سوال پیرامون اسناد و مدارک صحیح نیست ، چراکه طبق اصول عمده علوم مربوط به امور جنایی ، ارایه اسناد ضرورتی ندارد " نکته جالب ، بازتاب دادگاه های استالین در شوروی و جهان بود ، چراکه وقتی برخی سران حزب محکم و استوار می ایستادند و می گفتند من مجرم و باید اعدام شوم و در اعترافات سنگین با یکدیگر رقابت می کردند ، شگفتی بسیاری در میان ناظران پدید می آورد . برخی از حضور روانشناسان و کسانی در زندان خبر می دادند که به امر هیپنوتیزم وارد بودند ، برخی شکنجه های قرون وسطایی را دلیل این اعترافات می دانستند و برخی تکنولوژی سرد شکنجه ، مواد مخدر و داروهای روانگردان را سبب صراحت در این اعترافات دروغ می خواندند ولی جالب تر از همه این ها عدم افتخار اذهان عمومی ، برخی نزدیکان به استالین ، مطبوعات و دولتها در این اعترافات بود . چراکه هرگز مجرم بودن افراد و حقانیت استالین نه بر کسی آشکار گردید و نه کسی بر آن باور داشت و واژگانی از مشکوک بودن دادگاه ها گرفته تا خواندن استالین بعنوان فردی دروغگو ، جاعل ، جانر و جنایت کار در مطبوعات دنیا منتشر گردید . پایان بخش اولادامه دارد

این نردبام فرستاده بودیم. نردبامی است که تا افق می رود. هرچه بالاتر فروتر. و سرانجام سقوط می کند. می افتد جانی

د رتاریخ کنار هینلر و صدام واستالین..

از وقتی خبر برگزاری تولد میر حسین موسوی را شنیدیم ، دلم مدام شور می زد. من عاشق و فریفته او نیستم که هیچ ، راهم غیر از " رزم مشترک برای آزادی در لحظه کنونی تاریخ" از او جداست. اما نگران بودم. نردبام رامی د پدم که رنگ شده و نو د ارد از متن فرهنگ ما می آید. همیشه هم از همین جای کوچک شروع می شود. منتظر بودم کسی هشدار بد هد. دهقان فداکاری پیدایش بشود و فانوس را مقابل قطار سبز بگیرد و بگوید:

- از همین جا ها شروع می شود...

نگران بودم تا امروز که بیانیته شماره سیزده در آمد و این خطوط را در آن خواندم: " مردمی که می خواهند سرپای خود بایستند و حیاتی کریمانه را تجربه کنند جا دارد که از نخستین قدم هایی که به ناکامی شان می انجامد بایبشترین دقت ها پیشگیری کنند. تولد اینجانب نه هفتم مهر که روز آشنایی با شماست. حتی اگر روز هفتم مهر به دنیا آمده بودم نیز جا نداشت حرکت شما به کیش شخصیت آلوده شود. امیدوارم این کلمات مرا صمیمانه و از سر نگرانی و نه یک شکسته نفسی بی حقیقت و تعارف گونه تلقی کنید. "

این میر حسین موسوی امروز ششم مهر ماه 1388 است. پایش را روی پله اول نردبام نمی گذارد. متوجه هستیم چه حادثه مهمی است ؟ و یا تلاش خواهیم کرد نردبام را جایی دیگر زیر پایش بگذاریم.

یاد ما ن نرود. این مائیم که از آخوند و قزاق و شاهزاده و بچه آهنگر ، دیکتاتور می سازیم.

در دادگاههای استالین چه گذشت

حمید رضا خادم



۱ هفتم نوامبر 1917 انقلاب شوروی که حاصل تلاش رهبران حزب بلشویک از جمله لنین ، تروتسکی بود به پیروزی رسید و حزب با تقسیم کار و وظایف در میان رهبران و اعضای خود هر یک را به گوشه ای جهت تثبیت و تحکیم حاکمیت و ایده های کمونیستی گسیل داشت . شور و حرارت پیروزی انقلاب و سرمستی از این پیروزی و همچنین ایدئولوژی خاص کمونیستی ، فضایی در حزب بلشویک و جامعه انقلابی فراهم نمود که رهبران حزب را در شرایطی آرمناخواهانه به تقلا گسترش آن در تمام جهان واداشت تا به اصطلاح طعم شیرین انقلاب پروتریایی به رهبری بلشویکها کام ملت های جهان و خلق ها را شیرین نماید ! غافل از آنکه اژدهای خفته دیکتاتوری به کمین نشسته و مترصد فراهم شدن فرصتی است تا سربر آورد . رهبر حزب به دلیل بیماری و سکنه های پشت سرهم آرام آرام از صحنه سیاسی و نظریه پردازی کنار رفت و سرانجام لنین در سال 1922 تسلیم مرگ شد ، اما جالب آنکه از تمامی اعضای ارشد و رهبران حزب ، لنین تنها فردی بود که به مرگ طبیعی بدرود حیاط گفت و سایر اعضای حزب فرجامی متفاوت داشتند . آنان یا ترور شدند و یا در دادگاه های تاریخی محکوم به اعدام گشته ، به جوخه تیرباران سپرده شدند . چهار دادگاه فرمایشی ، دهها متهم و احکام سنگین اعدام ، حاصل تصفیه های خونینی بود که استالین به واسطه آن توانست مقصود خود که همانا تسخیر تمامی ارکان قدرت و برپایی نظام تمامیت خواهانه بود را با رعب و وحشت و سرکوب برقرار سازد . نظامی که ایدئولوژی پایه آن و خشونت و قتل و سرکوب ابزار آن بود . در این نوشته سعی بر آن است تا بدون ارائه تحلیل و اعمال نظر شخصی تنها با بیان و شرح تاریخ و وقایع روی داده در آن دوران قضاوت را بر خوانندگان واگذار نموده و واکنش های جهان در همان دوران تشکیل دادگاه های نمایشی مجدداً بازخوانی و با نگاه امروزی به آن توسط خود خواننده مقایسه گردد . " او توطئه گری بی پرستی است . در جهان همه چیز تابع حرص و آز بی حد و حصر او برای رسیدن به قدرت و حاکمیت مطلق است . او همیشه آماده است برای از میان برداشتن ما ، همواره تغییر کند و حتی به شکلی اساسی دگرگون شود . او تنها نگاهش را به حاکمیت مطلق دوخته است و برای دستیابی به آن هیچگونه رحم و گذشتی را روا نمی دارد و به محض دستیابی به آن تمامی عوامل یاری دهنده به خود را نابود می سازد . استالین عیش انتقام جویی بی پایانی دارد و همواره خنجرش را در زیر لباسش پنهان می کند . " سرگئی بوخارین 1928 در

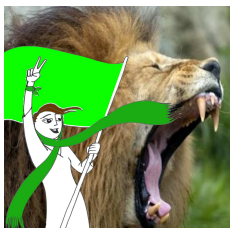


نتیجه می‌رسید. در جای دیگر هنگامی که شکنجه‌های فیزیکی کارگر نمی‌افتاد فرزندان و خانواده متهمان به میدان کشیده می‌شدند، مثلا اسمیرنوف یکی از افرادی که سالها در زندان بود و به دستور استالین در میان متهمین قرار گرفته بود در یکی از روزها با همسرش در زندان مواجه گردید که ظاهرا به وی اطمینان داده بودند که در صورت اعتراف از مرگ نجات خواهد یافت و حتی همسرش را تحت فشار وادار به همکاری نمودند تا در پروسه اعتراف گیری بازپرسان را همراهی نماید. اما علیرغم تمامی فشارهای ممکن برخی از متهمین همچنان مقاومت می‌کردند و زیر بار اتهامات بازپرسان نمی‌رفتند و این موضوع بر خشم وصف ناپذیر استالین که همواره چهره اش را کیود و فریادش را به آسمان می‌برد می‌افزود. در جلسه ای میان ریاست بازپرسان و استالین که مقرر شده بود گزارش بازپرسی‌ها در اختیار استالین قرار گیرد موضوع مقاومت کامنوف و زینویف مطرح گردید. استالین پرسید: آیا می‌دانید شوروی با همه سرمایه‌هایش چه ارزشی دارد؟ پاسخ شنید که بی‌نهایت است و قابل محاسبه نیست. استالین پرسید آیا کسی توان مقابله با این قدرت را دارد؟ پاسخ شنید که هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر آنرا ندارد. و استالین در آخرین جمله اش فریاد زد که هرگز نگویند کسی اعتراف نمی‌کند و تا زمانی که اعتراف نگرفتید گزارشی برای من نیاورید. بر این اساس فشارها چند برابر شد و بازپرسی به صورت شبانه روزی ادامه یافت، اعتراف سایرین دائما در محضر کسانی که تن به اعتراف نمی‌دادند بازگو می‌شد، شرایط عدم رسیدگی به بیماری و یا حتی تجویز داروهایی که بیماری را تشدید می‌کرد لحظه به لحظه عرصه را به آنان تنگ می‌کرد، بازجویی‌هایی از نوع انگیز اسبون آزارشان می‌داد، احضار اعضای خانواده و اعترافات آنان آرام آرام در هم می‌شکستشان و شکنجه‌های بی‌توقف توان و یارای مقاومت را از آنان سلب می‌کرد و از سویی وعده‌های استالین ذهنشان را بازی می‌داد و در نهایت مقاومت به پایان رسید. این خبر و پذیرش حضور در دادگاه از سوی متهمان نتوانست جلوی شادی استالین را بگیرد و در حالی که خبر را گوش می‌کرد سبیلش را تاب می‌داد و برای اولین بار عواملش را تحسین و تشویق می‌نمود. پس از ملاقات استالین با متهمان اصلی و اطمینان دادن به آنان که مخالف اصلی ما تروتسکی است نه شما و مطمئن باشید به شما و خانواده شما آسیبی نخواهد رسید، شرایط برای زندانیان تغییر کرد، شکنجه‌های جسمی متوقف شد، غذای مناسب، پزشک و دارو، حمام و لباس مناسب در اختیارشان قرار گرفت تا هرچه سریعتر آماده حضور در دادگاه شوند. از سویی دیگر مقدمات تشکیل دادگاه فراهم می‌شد و استالین شخصا در تمامی مراحل دخالت می‌کرد، از انتخاب سالن دادگاه گرفته تا تعداد و نام متهمین در دادگاه اول و تا گزینش خبرنگاران که به دستور وی همه باید از کارمندان سازمان امنیت و کاملا قابل اعتماد باشند. انتخاب سالن کوچک توسط استالین عامدانه و هوشمندانه صورت گرفت تا با گنجایش محدود بتوان ورود افراد را کنترل کرد. بطور دائم بر وعده‌های داده شده به متهمان و آرامش دادن به آنها تاکید می‌شد، روزها پیش از آغاز دادگاه دادستان منتسب استالین به تمرین با مامورانی که باید در دادگاه اعتراف می‌کردند پرداخت و در تمرینی دیگر برخی از ماموران خبره و آموزش دیده می‌باید در جای جای دادگاه مستقر شوند تا هر صدایی را بلافاصله خفه کنند. اما هیچ یک از این کارها سبب نگرید که استالین بدون احتیاط عمل کند و درب دادگاه را بروی غیر خودیها بگشاید. دادگاه با داستانی وینشنسکی آغاز شد، متهمان به طریقی شگفت انگیز و غیرقابل تصور برای خود اتهام می‌تراشیدند، از داشتن وکیل سرباز می‌زدند، خود را بی‌آنکه قاضی سخنی بگوید خائن، حقوق بگیر فاشیسم و توطئه‌گر علیه سوسیالیسم می‌خواندند و وکلای آنان با اعلام جرم و اعتراف متهمان عنوان میکردند که وکیل مدافع جهت رد اتهامات وارده قصد دفاع ندارد! یکی از وکیل مدافعان به نام برانود که در واقع باید وظیفه دفاع از موکلین خود را انجام می‌داد در دومین جلسه دادگاه چنین گفت: " در این پرونده هیچگونه تردیدی نسبت به واقعیات امر وجود ندارد و حق با رفیق دادستان است که گفته: از کلیه جهات خصوصا بازپرسی، اعتراف شهود و ... همه موارد جرم مورد تایید قرار گرفته اند پس می‌نشینم و در رد اتهامات موکلیم هیچگونه دفاعی ندارم." همچنین کازناچیف وکیل دیگر متهمان گفت: " جرایم موجود در پرونده نه تنها با اعتراف متهمان، بلکه با شهادت شهود نیز مسجل شده است. گناه متهمان از حد و اندازه خارج است." و همینطور وکیل مدافعی دیگر به جای دفاع از موکلینش در مدح و ثنای استالین زبان به تملق گشود و گفت: " یکصد و هفتاد میلیون مردم شوروی حائل از عشق، احترام و وفاداری به گرد رهبر خود کشیده اند که هیچکس و هیچ نیرویی یاری در هم شکستن آنرا ندارد." با آن رهبر، با آن دادستان، با آن متملقین حاضر در امور کشوری و با آن دستگاه مخوف امنیتی نباید انتظاری فراتر از این اعترافات می‌رفت. حدس و گمان‌ها در مطبوعات جهان و همچنین ناظران، در این

چند ماه پیش از آغاز محاکمات یعنی در اوایل سال 1936 سازمان امنیت شوروی طبق دستوری مشخص جلسه مشاوره ویژه با یکصد نفر از اعضای ارشد خود تشکیل می‌دهد و از توطئه‌ای بزرگ علیه رفیق استالین خبر می‌دهد. در این جلسه به ریاست ماچالوف به اعضا عنوان می‌شود که رهبری این توطئه بر عهده تروتسکی، زینویف و کامنف و برخی دیگر از رهبران معترض است. ریاست جلسه که به نمایندگی از استالین سخن می‌گفت افزود دفتر سیاسی استالین و شخص وی این توطئه را مطلقا صحیح می‌داند، از این رو وظیفه هر یک از بازپرسان، گرفتن اعتراف از متهمان است. بر این اساس کمیته‌ای تشکیل و از بین آن چند گروه تحقیق و بازپرسی ایجاد نمود و ریاست آنرا به یاکودا، کمیسر امور داخله و اگذار کرد. همچنین مقرر گردید چند مامور مخفی که سابقه دوستی با متهمان را داشتند در زندان در کنار آنان قرار دهند و رهبری توطئه توسط متهمان اصلی را در اعترافات بیان نمایند و تاکید گردد که این افراد بر واژه خیانت اصرار فراوان ورزند و خود را بصورت مستمر خائن معرفی کنند. در کل طرح استالین از این قرار بود که ده‌ها متهم که شخصیتی ضعیف تر از سایرین داشتند را به زندان مرکزی منتقل نمایند و با قرار دادن شرایط سخت زندان و شکنجه، توطئه علیه استالین، به رهبری تروتسکی و برخی اعضای ارشد حزب که مخالف وی بودند را اعتراف کنند. روزها بازجویی ادامه داشت و متهمان به شکل باور نکردنی در برابر تمامی فشارها مقاومت می‌کردند، حتی اعتراف جاسوسان گسیل شده از سوی سازمان امنیت تأثیری بر روان آنان نداشت و نمی‌توانست مقاومت آنان را درهم بشکند و به همین دلیل استالین روز بروز عصبانی تر از قبل به دستگاه امنیتی و معاون خود یژوف می‌تاخت. در این شرایط بود که اندیشه‌ای از ذهن یژوف گذشت و با احضار یکی از متهمین به دفتر خود وی را به گناه خوانده و برای اثبات آن و مراتب اخلاص خود به حزب خواهان همکاری وی شد. این امر سبب گردید که اولین اعتراف‌ها آغاز گردد و متهمین دیگر از جمله زینویف و کامنوف عامل اصلی ترور کیراف معرفی شوند و تصمیم آنان برای قتل استالین در ردیف اتهامی آنان بر اساس این اعترافات شود. گزارش عملکرد بازپرسان، لحظه به لحظه برای استالین قرائت می‌شد و وی بر اساس برنامه خود اتهام‌هایی که باید مورد اعتراف متهمان قرار گیرد را بر آن اضافه و با حذف می‌کرد. شخص بعدی که مورد نظر یژوف بود، پیکل رئیس دبیرخانه زینویف بود، چراکه هم بلحاظ شخصیتی انسانی لطیف و دوستار هنر و ادبیات بود و هم بلحاظ جایگاه شغلی می‌توانست اعترافاتش مورد پذیرش سایرین باشد. بنابراین با همراه ساختن دوستانش که در سازمان امنیت نیز شاغل بودند و تغییر دادن شرایط بازجویی و وعده‌هایی به او که دوران اسارت را در یکی از تاسیسات ساختمانی در ساحل ولگا خواهد بود او را نیز تسلیم نمودند. اما همچنان تیم بازپرسی در گرفتن اعتراف از سایر متهمان ناکام بود و همین امر سبب فریادهای خشم آلود استالین بر سر مجریان این پروژه شد تا در جلسه‌ای اضطراری راهی برای خروج از بحران و کاهش خشم دیکتاتور فراهم آورند. جلسه‌ای که میان ماچالوف و بازجویان تشکیل شد به بحث پیرامون متهمین و شیوه بازپرسی پرداخته شد که در این میان صورتجلسه ابلاغی کمیسر در خصوص منع شکنجه متهمان که در آن روزها به صورت نمایشی تنظیم شده بود از جمله موانع در اعترافگیری خوانده شد، پس از طرح این موضوع سخنی از سوی ماچالوف مطرح گردید که سرآغاز اعترافگیری‌های آتی در سیستم امنیتی شوروی شد، وی اظهار داشت که " به شما از جانب کمیسر اعلام می‌کنم که از این پس می‌توانید طبق تشخیص عمل کنید و هرکاری دل‌تان می‌خواهد انجام دهید، از سر و کول متهمان بالا بروید و پیاده نشوید تا اعتراف بگیرید." این جمله برای بازپرسان بسیار آشنا بود چرا که بار اول آنرا در سال 1931 از زبان استالین در اعتراف گیری از برخی رهبران منشویک‌ها شنیده بودند و با این تکرار دیگر حجت را بر خود تمام شده می‌دیدند. در حین بازجویی‌ها که در زیر شکنجه صورت می‌گرفت مسائلی چون اعتقادات شخص، فشار بر خانواده و مسائل عاطفی نیز در دستور کار قرار گرفت و با شناسایی نقاط ضعف متهمین هر یک را بگونه‌ای مورد آزار قرار می‌دادند ولی در عین حال کارآمدترین نوع اعتراف گیری شکنجه‌های فیزیکی و همچنین وعده‌های دروغین در خصوص آزادی و بی‌گناهی آنان بود. روزی برمان که ریاست بازپرسان را بعهده داشت هنگامی که از راهرو زندان عبور می‌کرد صدای نعره‌هایی را از یکی از اتاق‌ها شنید و وقتی وارد آن شد، دید که یکی از بازپرسان " لیاند " را که استاد دانشگاه مارکسیسم لنینیسم لنینگراد است را مجبور به بلعیدن شیشه دوات روی میز نموده در حالی که ابعاد آن دو برابر مشت یک مرد بود. آن بازپرس چنان مجنون وار متهمین را آزار میداد که حتی بسیار سریعتر از بازپرسهای خبره و باتجربه به

جنش سبز و بمب اتمی

بابک داد



واقعبیت این است که امروز امنیت ایران زمین به خطر افتاده و تیغ زهر آلود، به دست گروهی زنگی مست افتاده است. کودتاچیان در مراکز پنهان که هفته قبل یکی از آن‌ها افشا شد، مشغول ساختن تجهیزات هسته‌ای هستند که بر خلاف قوانین بین‌المللی و صرفاً برای دستیابی به تسلیحات اتمی برپا شده‌اند و اگر مسئولان در میدان نباشیم، عاقبتی شوم از تحریم گرفته تا جنگ را بر ایران تحمیل خواهند کرد.

تصویری که از تحولات داخل کشورمان در ذهن دنیاست، دارد به مرور تصحیح و واقعی‌تر می‌شود. این کار مهمترین وظیفه ماست که در هر جایی و از هر تریبونی که داریم، از شبکه‌های خانگی و فامیلی و اینترنت و وبلاگها و... این تصویر را دقیق‌تر و واقعی‌تر کنیم. اینکه میان جنبش سبز با حکومت ولایت نظامی/سلطانی فقیه، چه دره عمیقی از فهم و درک و عمل وجود دارد. اینکه جنبش سبز برای احیای ارزشهایی متولد شده که ارزشهایی انسانی‌اند و در بسیاری جهات نسبتی با نظام کودتایی، خونریز و متجاوز فعلی ندارد.

سه ماه و ده روز قبل مردم دنیا تصور می‌کردند مسائل ایران، یک دعوی انتخاباتی و داخلی است و حداکثر اختلاف نظرهایی درباره نتایج انتخابات میان چند گروه در گرفته است. با کشتار معترضان بیگناه و دستگیرهای گسترده فعالان و روزنامه‌نگاران و بلاگرهای ایرانی، کم‌کم مردم دنیا متوجه شدند این اتفاقات، نشانه‌های بالینی یک کودتای نظامی تمام عیار را دارد و دیگر اختلافات میان دو نامزد انتخاباتی موسوی- احمدی نژاد نیست، بلکه منازعات اساسی‌تر و بر سر مسائل ریشه‌ای‌تری مثل حق انتخاب مردم، وحشی‌گری و تمامیت‌خواهی اقلیت طرفدار نظام سلطانی فقیه و قربانی شدن جمهوریت و اسلامیت و ایران در پای جماعتی کم‌شعور و خونریز است. حالا مردم دنیا با

ادامه جنبش صد و پنجاه روزه ملت و بخصوص تظاهرات بی‌سابقه جنبش سبز در روز ایران (قدس سابق) با بخشهای تازه‌ای از واقعیت‌های جنبش سبز مواجه شده‌اند. این جنبش اولاً بسیار پرحاشیه است و کاملاً مردمی و همه‌گیر است. ثانیاً جنبشی است بدنیاالصلح، حق‌حاکمیت مردم و دوستی با جهانیان و اساساً اهل جنگ طلبی و دشمنی با کشورها نیست. جنبش سبز روسیه و چین را بدلیل حمایت از کودتا و کشتارها محکوم کرد اما در عین حال بدنیاالماجراجویی و جنگ در جهان نیست و با دخالت رژیم کودتایی در امور داخلی کشورهایی مثل لبنان و عراق و فلسطین مخالف است. جنبش سبز با تعبیر نام «روز قدس» به «روز ایران» بر این حقیقت تأکید کرد که وقتی ملت ایران حق راهپیمایی و حق طلبی ندارد و خود مورد تجاوز و غصب قرار دارد و نمی‌تواند حقوق اساسی را مطالبه کند، طبیعتاً نمی‌تواند و نباید وکیل و وصی ملت‌های دیگر شود و برای آزادی ملت‌های دیگر (مثل فلسطینیان) و در اصل به سود ماجراجویی‌ها و امتیازگیری‌های دولت ایران در تظاهرات روز قدس شرکت کند! چرا که گفته‌اند چراغی که به منزل رواست به مسجد حرام است.

جنبش سبز تریبون محدودی دارد و در داخل کشور دچار سانسور شدید رسانه‌ای است و در خارج نیاز به سخنگویانی دقیق و هماهنگ با حرکت اصیل ملت دارد. با این همه این جنبش بدلیل اصلاتی که از توده‌های مردم گرفته، توانسته با سرعتی باورنکردنی حساب یک ملت پرشمار و متمدن را از اقلیت حاکم و دولت خونریز و متجاوز منصوب رهبری جدا کند. با این حال هنوز هم خلأهایی هست که به زودی و به هر حال مرتفع می‌شوند. تا آن زمان باید هم در داخل و هم در خارج «تفاوت‌های جنبش سبز» با حکومت کودتایی را دقیق نمایش دهیم و بازتعریف کنیم. نباید بگذاریم تعاریف کلی، باعث ایجاد سوء تفاهم و شباهت شکنجی جنبش سبز با حکومت شود. اینجا لازم است ما بر روی نقاط اختلافمان با سران کودتاچی تمرکز کنیم و خط‌کشی‌های جنبش سبز با حکومت را در سر فصل‌های مهمی مثل دموکراسی، حقوق بشر، انرژی اتمی و سیاست خارجی برجسته‌سازی کنیم. وگرنه ممکن است ناخواسته در جنگ روانی کودتاچیان با افکار عمومی جهان قرار بگیریم و در یک سوء تفاهم بزرگ، جنبش سبز به عنوان ملت و سربازان این حکومت منزوی به شمار آید؛ در حالی که این حکومت کودتایی،

اعترافات این بود که این سخنان نه از روی خائن بودن افراد است و نه از روی مجرم بودن آنان، بلکه گروگوشی زنده ماندن و سپس آزادی و رهایی از شکنجه و مصون ماندن خانواده است که افراد را وادار به اینگونه اعترافات نموده و چنین مطرح می‌شد که این معامله‌ای است که میان بازپرسان و متهمان صورت گرفته تا هرکدام به خواسته‌های آنان عمل کنند، شامل رفت و رحمت رفیق استالین خواهند شد. لذا هرکدام در بیان اعتراف و پذیرش اتهام اینگونه خود را گناه کارتر از سایرین نشان می‌دادند. از سوئی استالین را رهبری بی‌نظیر می‌خواندند، از سوئی خود را مجرم و از سوئی دیگر فشار و شکنجه را منکر می‌شدند. زینویف از اعضای ارشد انجمن بلشویک‌های قدیمی در آخرین دفاع خود چنین می‌گوید: «حزب به ما اعلام خطر کرد و یادآور شد که راه ما به کجا منتهی می‌شود. استالین در یکی از سخنرانی‌های خود خاطر نشان کرد که اقدام معترضان در حکم تحمیل اراده به حزب است. اما ما اعتنایی نکردیم». کامنف دیگر عضو ارشد انجمن بلشویک‌های قدیمی می‌گفت: «سومین بار است که برابر دادگاه قرار دارم، دوبار زندگی به من بازگردانده شده، گذشت هم اندازه‌ای دارد. ما کار را از حد و اندازه گذرانده ایم و فراتر رفته ایم و ما مجرمیم». بوخارین از رهبران نامدار بلشویک‌ها نیز در دادگاه سوم، شکنجه و فشار در زندان را رد کرد و گفت: «اظهارات مطبوعات جهان را مبنی بر اینکه متهمان تحت تأثیر شکنجه و هیپنوتیسم و مواد مخدر به اعتراف و اداری شده‌اند درست نیست و این پندارهای بیگانگان و افسانه‌های ضد انقلاب هاست.» و در ادامه استالین را امید بشریت خواند. کارل رادک دیگر متهم حاضر در دادگاه اظهار می‌داشت: «دو ماه و نیم تمام بازپرس خور را آزار دادم، در دادگاه سوال شد که آیا به هنگام بازپرسی در معرض شکنجه بوده‌ام؟ باید بگویم که در مورد من ماجرا به گونه‌ای عکس بود. بازپرس من شکنجه نکرد، بلکه من او را آزار دادم». همچنین گولتسمان اعتراف کرد که «در سفری در سال 1932 به دانمارک با تروتسکی در هتل بریستول ملاقات داشته و بر ضد استالین و از میان برداشتن او توطئه کرده است.» هرچند که دیری نپایید تا این دروغ و دروغ‌های دیگر توسط مطبوعات کنجکاو برملا گردد. چرا که با پیگیری آنان مشخص شد که هتل بریستول در نروژ قرار داشته نه در دانمارک و اصلاً این هتل در سال 1917 از بین رفته و چنین هتلی در سال 1932 اساساً وجود نداشته است. این آخرین به اصطلاح دفاعیات متهمان در تاریخ سوم اوت 1936 بود و همه متهمین به نوعی خود را گناهکار خواندند تا شاید آخرین امیدها برای زنده ماندن و عمل شدن به وعده‌های استالین وجود داشته باشد. داوران که حکم را از پیش در دست داشتند با حرکتی نمایشی و برای نشان دادن استقلال دادگاه بیش از شش ساعت در اتاق مجاور دادگاه به شور نشستند و در ساعت دو بامداد حکم اعدام از طرق تیرباران در دادگاه خوانده شد. جالب آنکه حتی پنج مأمور نیروهای امنیتی که در این اعترافات ساختگی با آموزشهای لازم و برای شکستن سایر متهمان حضور داشتند نیز فردای همان روز همراه با سایرین تیرباران شدند. هنوز سایر دادگاه‌های استالین آغاز نشده بود که یکی از خوشنوبرترین جنایات به دستور شخص استالین آغاز شد و آن تیرباران حدود پنج هزار نفر از معترضان و مخالفان بود و مدتی بعد، تهیه لیست پنج هزار نفری دیگر و اعدام دسته جمعی آنان در تابستان 1937 بود. دور دوم، دادگاه‌ها با همان شیوه پیشین و همان اتهام‌ها ولی اینبار با متهمانی دیگر آغاز شد، رادک، سربریاکوف، سوکولنیکوف و... به اتهام همکاری با تروتسکی، زینویف و کامنف محاکمه شدند و فرجام آنان نیز مانند متهمان پیشین شد. نفرت و انزجار از این اعمال استالین تمام جهان را در بر گرفت و او چه در دوران حیات و چه پس از آن ننگی بر نام خود و دوران حکومت خود نهاد که برای همیشه از وی بعنوان جنایتکار علیه بشریت یاد شود.



امروز برای بقای ملت و سرزمین مادری مان ایران، لازم است مردم دنیا را توجیه کنیم تا آنها صدای ما را پژواک بخشند. ملل جهان باید بدانند جنبش سبز بدنبال دستیابی به احترام جهانی بر اساس اصول مترقی است و این احترام را با ارباب جهانیان و بمب اتمی نمی خواهد و در 100 درصد مسائل با حکومت دیکتاتوری و دولت کودتایی ایران اختلاف نظر دارد. مردم دنیا ممکن است ندانند معنای ضمنی نامه نگاری میرحسین موسوی (رئیس جمهوری منتخب ملت) با آیت الله منتظری (نماد مرجعیت پاک دینی) چیست؟ شاید ندانند جنبش سبز بدنبال قرائت اصیل دینی فارغ از حکومت داری است. شاید ندانند معنای مورد نظر سران جنبش سبز از مفاهیم مذهبی یا سیاسی و حتی اقتصادی و فرهنگی، هیچ سختی با مراد و مقصود حکومت طالبانی آقای خامنه ای و جنئی و احمدی نژاد ندارد. باید با وضوح به آنها فهماند بین جنبش سبز و نظام تحت رهبری آقای خامنه ای چه دره عمیقی از فهم عمومی و مواضع سیاسی وجود دارد. باید برای مردم و دولتهای ناآگاه توصیف کرد بین دولت سبزی که میرحسین موسوی در نظر داشت با دولت ناپاک و متجاوز احمدی نژاد چه تفاوتی فاحشی هست؟ و مردم خواهان تغییر، بدنبال تغییر در تصویری بودند و هستند که دنیا از ایران در ذهن داشت و به اشتباه احمدی نژاد را نماد جامعه ایرانیان می پنداشت. چه در زمینه حقوق بشر، یا انرژی اتمی و ماجراجویی های منطقه ای که هر کدام سرفصل های مهمی هستند و جای توضیح دارند. باید موضع روشن جنبش سبز را در خصوص همه این مسائل وضوح بخشیم تا مردم دنیا دچار سوء برداشت نشوند.

هرگونه «تعطل کردن» ما در روشن کردن نقاط اختلافان با حکومت کودتایی ایران، تعطل پرخطری است و فقط به بدفهمی دنیا دامن می زند و اتفاقاً حکومت کودتایی ایران سعی دارد درها بر همان پاشنه یعنی «سوء تفاهم بین المللی» بچرخد تا او زمان کافی برای دستیابی به بمب اتمی را پیدا کند و دیگر با بمب و تهدید و ارباب جهانیان حکومت کند. درست مثل حکومت قذافی در لیبی. این سوء تفاهم که حکومت ایران مدعی است «مردم ایران انرژی هسته ای را برای احیای غرور ملی خود می خواهند» و پشتیبان حکومت برای دستیابی به بمب اتمی هستند، سوء تفاهم خطرناکی برای تمام ایرانیان است که باید به بهترین شکلی پادزر آن را تهیه کنیم و نگذاریم جنبش سبز را در لکنت یا سانسور رسانه ای فعلی، به دام چنین سوء تفاهمی بکشانند. لازم است در جنبش سبز چه در بدنه داخلی و چه در سطوح خارجی به روشنگری بیشتری دست بزنیم. در شعارها، نوشته ها و بیانیه های خود بر این حقیقت تأکید کنیم که جنبش سبز درباره مقوله انرژی اتمی دقیقاً دیدگاهی صلح آمیز، قانونمند و هنجارپذیر دارد و ابداً اجازه ماجراجویی اتمی به سران رژیم کودتایی را نخواهد داد. تدقیق و ظریف کاری در این مقوله بسیار حیاتی است. باید نظرمات را واضح و بی تکلف بگوییم که جنبش سبز بدنبال احیای حق حاکمیت رای مردم است و عموم مردم ایران، از اساس مخالف دستیابی به بمب اتمی و ماجراجویی در عراق و فلسطین و لبنان هستند. در این صورت می توان و باید، سمت و سوی تحریم ها و تهدیدهای بین المللی را از مردم دربند ایران به سوی حاکمان نامشروع بگردانیم. می توان و باید از فجایع انسانی بعدی جلوگیری کرد وگرنه این اقلیت نامشروع، همزمان با نابودی خویش، کشور را به ورطه نابودی خواهند کشاند.

باید این حقیقت بزرگ را به باور جهانیان برسانیم که ملت ایران از جنگ بیزار است و تسلیحات هسته ای و بمب اتمی نمی خواهد، بلکه بدنبال آزادی، عدالت، دموکراسی و صلح جهانی و حق انتخاب نوع زیستن خویش است. در عین حال که خواهان استقلال و حفظ تمامیت ارضی سرزمین خود هستیم و اجازه تجاوز دشمن خارجی را نمی دهیم، اما عجلتاً بدنبال نجات کشورمان از چنگال این اقلیت متجاوز و کودتاچیان غاصب هستیم که کشور را به فقهرا می برند. این پیام را باید با وضوح و تکرار به گوش مردم سایر کشورها برسانیم که اگر در ایران، مردم و رای ملت حاکم نباشند، تضمینی برای هنجارشکنی غاصبان حکومتی فعلی نیست، که ایرانیان با رژیم کودتایی تفاوت اساسی دارند و تمدن ترین ملل جهانند و هیچ خطری از سوی مردم ایران (نه حکومت کودتاچی کنونی) سایر مردم جهان را تهدید نخواهد کرد. این گوشه ای از کار ماست. اینکه تصویر ایرانیان را در ذهن جهان تصحیح کنیم و بگوییم تنها همین اقلیت کودتاچی است که بعد از سرکوب جنبش حق طلبانه مردم ایران، به سرعت به دنبال ساختن بمب هسته ای است و از حالا چنگ و دندان را به کشورهای دیگر نشان می دهد. جنبش سبز در صد و شش روز اخیر این تصویر نادرست را از ذهن بسیاری از ملل جهان زوده و این حاصل تلاش همه کوشندگان این جنبش ملی بوده است. اما هنوز به نو به نو کردن این روشنگریها و تداوم تصحیح چهره ایرانیان نیاز مندیم.

واقعیت این است که امروز امنیت ایران زمین به خطر افتاده و تیغ زهرآلود، به دست گروهی زنگی مست افتاده است. کودتاچیان در مراکز پنهان که هفته

هرگز برآیند انتخاب ملت صلح دوست و تمدن ایران نیست. ایرانیان مهاجر در خارج کشور هم که با حضور بی سابقه در اعتراضات اخیر و همین حضور آرام اما فعال خود به مردم دنیا نشان داده اند خصلت این جنبش، تغییر مسالمت خواهانه و حق طلبی غیر خشونت آمیز است و جنبش سبز محصول یک دعوی داخلی بر سر موضوعاتی داخلی نیست، بلکه خواسته های عمومی و مطالبات معوقه ملت ایران در دل این جنبش جای گرفته اند. با این همه هنوز هم به روشنگری بیشتر و جداسازی حساب جنبش ملی سبز با حکومت غیر مردمی آقای خامنه ای و احمدی نژاد نیاز داریم. هرچه مسئولیت گروهبای سیاسی و سران و شخصیتها در جنبش سبز بالاتر می رود، مسئولیت آنها برای این روشنگری و خالص سازی مواضع سبزها بیشتر و بیشتر می شود. مردم دنیا باید بدانند حکومت ایران در پی احیای غرور ملی ایرانیان نیست و غرور ملی ایرانیان هم با دستیابی به بمب اتمی احیاء نمی شود. دنیا باید مردم ایران را بشناسد که بر خلاف آن عده قلیلی می اندیشند که غالباً در تصاویر تلویزیونی حکومتی به عنوان ملت ایران نمایش داده می شوند و شعار جنگ و مرگ سر می دهند. ملت ایران غرور ملی خود را با دستیابی به بمب اتمی یا انکار ملل دیگر و یا با جنگ و خونریزی مطالبه نمی کنند. اینها خواسته اقلیت غاصبی است که مانند انتخابات اخیر، همه دستگاههای تبلیغاتی کشور را در اختیار گرفته اند و با نمایش این خواسته جعلی، به عنوان خواست ملی ایرانیان به دروغگویی در داخل و خارج می پردازند. سالهاست با تکیه بر اعتبار یک ملت بزرگ، آدمهای حقیری دارند مقاصد حقیرتر خود را پیش می برند و جنبش سبز از دل اعتراضات فراگیر به این خیانتها مدام سر بر آورده و مردم را به درجه ای از شعور و بلوغ سیاسی رسانده که دیگر حاضر نیستند مورد سوء استفاده آن اقلیت قرار بگیرند. طرح عامه فریب آقای خامنه ای و دولت کودتایی اش این است که غرور ملی مردم ما را با اصرار بر شعار «انرژی هسته ای حق مسلم ماست» تهییج کنند. اما جنبش سبز غرور ملی ایرانیان را در ارزشهای دیگری دید که مورد اقبال میلیونها ایرانی قرار دارند و آنها حقوق اولیه و اساسی تری هستند که بدون آن حقوق مسلم، کرامت و غرور و احترامی برای ملت باقی نمی ماند. ارزشهایی به مراتب اصیل تر از قدرت هسته ای؛ ارزشهایی مثل حق طلبی، آزادی، صلح و برادری، حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش، برابری حقوق شهروندان و آزادی در اندیشه و عمل. امروز مردم ایران بدرستی آگاه شده اند که عاقبت ماجراجویی های هسته ای، هیچ غروری برای ایرانیان به دنبال نخواهد داشت. مردم به عینه دیدند که پایه و بنای این حکومت کودتایی بر دروغ و خیانتهاست استوار است که نمونه واضحش را در انتخابات و کودتا و اتفاقات بعد از آن دیدیم و دیدیم. مردم ما غرور ملی خود را از مسیر مورد نظر احمدی نژاد و خامنه ای و با دستیابی به بمب اتمی دنبال نمی کنند. حاکمان بدنبال غرور ملی از همین نوعی هستند که خودشان گرفتار شده اند و این غرور نیست، تفرعن و خودپرستی فرعون است. غروری که به جای احترام، نفرت می زاید. به جای مناعت و سعه صدر، تنگ چشمی و جاه طلبی و خونریزی به بار می آورد. غرور ملی مورد نظر آقای خامنه ای، چیزی شبیه همین نخوت و غرور و استکباری است که خود ایشان بدان دچار است و نسبت به یک ملت بزرگ نشان می دهد. غرور بیمارگونه ای که هیچ چیز عطش بی پایان آن را سیراب نمی کند و عاقبتی جز هلاکت ندارد. برای بدست آوردن یا تصاحب یک چنین احساس غروری به عنوان بدیل غرور ملی (!)، البته که حکومت باید بدنبال سلاح اتمی و قدرت نظامی باشد. زیرا پایگاهی در میان مردم ندارد و مشروعیت خود را باید از روسیه و چین و کوبا گدایی کند و برای بقای خود بدنبال تسلیحات اتمی برود. مردم ایران اما از اینگونه غرور ملی دلزده و خسته هستند. مهاجران ایرانی بیشتر از ما نگاه تحقیرآمیز مردم دنیا به چنین ملتی را تجربه کرده اند. کیست که نداند هیچ ملتی به صرف دستیابی به بمب اتمی صاحب غرور و احترام بین المللی نشده که حکومت کودتایی ایران دومین آنها باشد؟ از پاکستان تا کره شمالی و چین و هند بگیرد تا روسیه و حتی آمریکا هیچکدام نتوانسته اند مشروعیت خود را با صرف دستیابی به بمب اتمی تأمین کنند ولی تفکر کودتاچیان در ایران، از سالها قبل بر همین پایه استوار بوده و هست که می توانند با ارباب مردم داخل و جهانیان، به سیادت و آقای دست پیدا کنند و از دیدگاه آنها چه چیزی مرعوب کننده تر از اسلام هسته ای؟

حاکمیت نظام ما فریب و تهییج مردم بی خبر، آنها را در ماجراجویی های هسته ای خود همراه می کند و در نهایت به بمب اتمی دست پیدا کند و جهان را به تمکین یا رضایت وادار سازد. آنها به همین مسیر ادامه می دهند و نهایتاً ایران و ایرانیان را به پرتگاه مخوفی می کشانند که نه تنها غرور ملی نخواهند داشت، بلکه عزت ملی ایرانیان را هم دستخوش ماجراجویی های خود خواهند کرد و از ایران مخروبه ای به مراتب بدتر از عراق بعد از صدام حسین برجای خواهند گذاشت.

نتایج چنین دولتهایی نیز ناسازگار است! تحقیق خود را با گذاشتن بر محک داوری و تجربه دیگران (چه از طریق معیار آزمون پذیری یا ابطال پذیری و چه به محک استدلال و انتقاد نظری) استوار می گردانند. اگر این موارد برخی از امهات علوم اجتماعی باشد دشمنی با چنین دانشی به اندازه دشمنی با سایر علوم مضحک و بی معنا بنظر می رسد و روشن است که اگر بصیرتی کافی وجود داشته باشد چنین دشمنی هایی هم وجود نخواهد داشت.

انتقاداتی که می توان علیه علوم اجتماعی غربی مطرح کرد - و ای بسا متخصصان علوم اجتماعی ایرانی خود بیش از دیگران این انتقادات را بارها مطرح کردند - امری اکادمیک و در تخصص صاحبان این دانش است. تردیدی نیست که دانش انسانی باید با فرهنگ و جامعه میزبان متناسب شود، تردیدی نیست که باید نظریه های مبتنی بر زمینه رشد یابند، تردیدی نیست که موضوعات مورد تحقیق باید حلال مشکلات جامعه ما باشند. اما اینها مواردی نیست که به دادگاه نیاز باشد، از تریبون نماز جمعه گفته شود یا تلویزیون دولتی بدین شکل بدان حمله کند (بیش از این شبکه چهار سیما بارها همین صاحبانظران و همین تئوری ها را برای مقاصد خود بکار گرفته بود). این امور مواردی است که دولتها باید به دانشگاهها کمک کنند تا در فضای مساعد حوزه گفت و گویی و مجادلات علمی توسعه یابد تا بدین ترتیب علوم اجتماعی به سمت دانشی سازنده برای جامعه حرکت کند. در عین حال دولتها باید بدانند که نمی توانند از علوم اجتماعی انتظار داشته باشند که با ارزشهای مدرن مبارزه کند چرا که در این صورتها دولتهای مدرن خود نیز نباید وجود داشته باشند و این خواست با وجود چنین دولتهایی نیز ناسازگار است!

یادآوری وظایف رئیس قوه قضائیه

آرش کیخسروی
وکیل پایه یک دادگستری



قانون اساسی و سایر قوانین کشور وظایف سنگین و خطیری بر عهده رییس قوه قضائیه گذاشته اند که بخشی از آن به شرح زیر می باشد:

- 1- اداره تشکیلات دادگستری کشور، نظارت بر سازمان ها و تشکیلات قضایی وابسته و در صورت لزوم ایجاد تشکیلات جدید
 - 2- تهیه لوایح قضایی مناسب
 - 3- استخدام قضات و تعیین درجه صلاحیت آنان
 - 4- عزل و نصب رییس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رییس دیوان عدالت اداری، رییس سازمان بازرسی کل کشور، رییس سازمان ثبت اسناد و املاک، رییس سازمان زندان ها و رییس پزشکی قانونی
 - 5- نظارت بر سازمان صدا و سیما و تعیین نماینده قوه قضائیه در شورای نظارت بر این سازمان
 - 6- تعیین نماینده در کمیسیون ماده ده قانون احزاب جهت نظارت بر گروه ها
 - 7- انتخاب یکی از قضات جهت عضویت در هیات نظارت بر مطبوعات
 - 8- پیشنهاد وزیر دادگستری به رییس جمهوری و معرفی حقوق دانان به مجلس شورای اسلامی جهت انتخاب و عضویت در شورای نگهبان
 - 9- عضویت در شورای عالی امنیت ملی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای موقت رهبری، شورای موقت ریاست جمهوری و شورای بازرگری قانون اساسی
 - 10- رسیدگی به داریایی رهبر، رییس جمهور، معاونان رییس جمهور و وزیران و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت
 - 11- تصویب آیین نامه های اجرایی قوانین و صدور بخشنامه ها و دستور العمل های داخلی قوه قضائیه
- و در کنار این موارد، نظارت بر امور اجرایی انتخاب اعضای موضوع ماده 3 قانون هیات منصفه، انتخاب اعضای کمیسیون نظارت بر حسن اجرای قوانین، ریاست هیات نظارت مرکزی موضوع ماده 15 قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی و تعیین نماینده در هیات عالی نظارت بر تخلفات اداری و چندین مورد دیگر

قبل یکی از آنها افشا شد، مشغول ساختن تجهیزات هستند که بر خلاف قوانین بین المللی و صرفاً برای دستیابی به تسلیحات اتمی برپا شده اند و اگر مسئولانه در میدان نباشیم، عاقبتی شوم از تحریم گرفته تا جنگ را بر ایران تحمیل خواهند کرد. نباید و نمی توانیم گوشه ای بنشینیم و این فاجعه عظیم را تماشا کنیم. باید مراقب باشیم احمدی نژاد و حکومت نامشروع فعلی، دارند آتشی می افروزند که ممکن است هیزم آن ملت ایران و این سرزمین استبداد زده باشد. با هر وسیله ای، با هر رسانه ای، باید حساب ملت صلح دوست ایران را از جریان خشونت طلب حاکم جدا کنیم. بخصوص تکیه بر این حقیقت که «ما بمب اتمی نمی خواهیم» و جنبش سبز خواهان اصول انسانی مانند صلح، برابری، آزادی و عدالت است اهمیت اساسی دارد.

تردید نکنیم که حکومت نامشروع ایران در حال سقوط و نابودی است و دیکتاتورهایی مثل صدام و خامنه ای به هنگام سرنگونی و سقوط خود، کشور را هم به ورطه تباهی و نابودی می کشند. مراقب باشیم این حاکمان زبون در حال گریختن از این سرزمین دیرین، کشور عزیزمان را به آتش جنگ و تباهی و نیستی نکشانند و مام وطن را نابود نکنند. این مسئولیت سنگین همه ما در این برهه زمانی است. لازم است هر کجا که هستیم و با هر وسیله ای که در اختیار داریم، مسئولیت خود را به انجام برسانیم. یا حق!

علوم اجتماعی، رها و آزاد از قدرت

عباس کاظمی

عضو هیئت علمی ارتباطات دانشگاه تهران



این روزها که بحث علوم اجتماعی نقل و نبات شده و بر سر زبان ها افتاده است و در دادگاه، نماز جمعه و تلویزیون دولتی به نحوی در آن باب سخنی رفته است، در نظر برخی از دوستان بر اهمیت علوم اجتماعی افزوده است. چرا که علوم اجتماعی هیچگاه تا بدین حد موضوع سخن نبوده است. چه چیزی علوم اجتماعی را در زمانه ما تا دین حد به دانشی مسئله ساز بدل کرده است؟ آیا جز این است که علوم اجتماعی دانشی رها و آزاد از قدرت است و نتایج این دانش چونان دانشهای پزشکی و مهندسی از در مصالحه با قدرت در نمی آید؟ آیا جز این است که علوم اجتماعی بر ارزشهایی متفاوت با تاکید می کند. به گمان من مخالفان علوم اجتماعی موجود، پیش فرضهای این دانش را به درستی درک کرده اند اما نتیجه درستی از آن نگرفته اند.

- علوم اجتماعی پروژه ای مرتبط با مدرنیته است.
- علوم اجتماعی بر ارزشهای مدرن (چون آزادی و دموکراسی) تاکید دارد.
- علوم اجتماعی به واقعیتهای بیرون از ما معتقد است و از این رو محتاطانه با واقعیات رویارو می شود. به عبارتی دستوری با واقعیات اجتماعی برخورد نمی کند.

مخالفان علوم اجتماعی نه با آن بلکه با جوامع مدرن سرناسازگاری دارند. جرم علوم اجتماعی کمک به مدرن شدن جوامع است و این چیزی است که مورد پسند دوستان نیست. اما باید بدانها گفت که علوم اجتماعی دشمن نیست بلکه برای حل مشکلات جوامع مدرن پدید آمده است. همه چیز در این دانش، امری هنجاری نیست که مورد پسند این با آن فرد نباشد. بسیاری از چیزها در این علم همانند سایر علوم، توصیفی و تبیینی است. علوم اجتماعی در بدو امر ایمان دارد که واقعیاتی اجتماعی در بیرون از ما وجود دارد (چه آن را ما پدید آورده باشیم و چه پیش از ما وجود داشته باشد، چه واقعیاتی سیال و چه متصلب باشد...)، دیگر آنکه این واقعیات تابع اراده حاکمان و ذهنهای فردی نیست و در یک رابطه پیچیده اجتماعی پدید آمده است (برای مثال انقلاب، اعتراض، جنبش و نظایر آن با خواست یک یا چند فرد بر نمی خیزد و با خواست یک یا چند فرد دیگر فرو نمی نشیند) و سوم آنکه مطالعه در باب این واقعیات ادب و آدابی دارد که تنها با رعایت آن ادب آن واقعیات فهم پذیر می شود. چهارم آنکه علوم اجتماعی

طور مثال جذب وکیل توسط قوه قضاییه که مغایر با نص صریح قانون می باشد با اعمال نظر شخصی در برنامه پنجساله سوم گنجانیده شد و بصورت شتاب زده و بر خلاف مصلحت کشور به تصویب رسید و شخص و نهادی خود را در این باره ملزم به پاسخگویی ندانست.

یک تیم متخصص در زمینه نگارش لوایح حقوقی با استفاده از نظرات اتاق فکر می تواند بسیاری از معضلات مربوط به قوانین را حل و فصل نماید.

6- از آنجا که یکی از وظایف قوه قضاییه گسترش آزادی های مشروع است ریاست قوه می باید با اظهار نظر صریح در موارد مرتبط با حقوق شهروندی و حقوق بشر مانع از تضييع حقوق شهروندان گردند. به عنوان مثال تاکید ریاست بر قانونی بودن راه پیمایی های مردمی و عدم نیاز به کسب مجوز مطابق با اصل 27 قانون اساسی می توانست مانع از ایجاد بسیاری از حوادثی شود که شاهد آن بودیم، یا انعکاس نقطه نظرات قانونی در خصوص برنامه های صدا و سیما از طریق نماینده قوه قضاییه در شورای نظارت بر برنامه ها و جلوگیری از اعمال رفتار های سلیقه ای و انعکاس یک جانبه و دور از واقعیت اخبار در رسانه ملی و تبدیل آن به رسانه دولتی موجب اعتماد مردم به دستگاه قضا خواهد شد. همچنین از طریق نماینده قوه قضاییه در هیات نظارت بر مطبوعات می توانند با اظهار نظر قانونی مانع از اعمال سلیقه شخصی و فرا قانونی در صدور مجوز و یا توقیف نشریه ها و تضييع حقوق افراد شوند. و نیز از طریق نماینده قوه در کمیسیون ماده ده قانون احزاب با توجه به اصل 26 قانون اساسی می توانند آزادی های مصرح در قانون اساسی را برای فعالیت های حزبی و گروهی فراهم نمایند و یا از طریق هیات نظارت مرکزی قانون احترام به آزادی های مشروع مانع از بسیاری اقدامات خلاف قانون ضابطان قضایی نا آشنا با حقوق اساسی مردم گردند و مواردی دیگر از این قبیل

7- و نهایتاً اینکه تشکیلات گسترده قوه قضاییه برای برقراری عدالت در کشور بنا گردیده و هزینه سنگین آن از طرف مردم پرداخت می شود. همانگونه که در قانون اساسی نیز آمده این قوه باید مستقل، حافظ حقوق فردی و اجتماعی و ناظر بر حسن اجرای قوانین باشد و می باید بگونه ای فعالیت کند که این استقلال، قربانی قدرت های سیاسی نشود. حضور مردم و نخبگان در صحنه فعالیت های این تشکیلات به همراه پرسشگری ضامن استقلال این قوه خواهد بود. می باید با پاسخگویی صحیح و علمی به سوالات مردم و ارائه آمار های دقیق زمینه را برای نظارت همگانی و بازرسی علمی متخصصین فراهم نمود و راه را بر بهتر از خود نیز نبست.

یاد داشت هائی در باره انضباط سیاسی

ورای آثار ششم و حزب پیشگام

آرش ویسی - امید مهرگان



1 - وقتی جنبشی به راه می افتد، در مراحل میانی حرکت آن، این بیم به وجود می آید که مبادا انرژی سیاسی مردم یا همان اعضای برساننده جنبش فروکش کند یا به ته برسد. بهرغم این واقعیت غیر «علمی» که قدرت مردم هرگز به ته نمی رسد، باید گفت که این بیم به واقع نشان از صداقت درونی یک جنبش دارد. این نکته بالاخص در مورد آن جنبش هایی صادق است که نقطه شروع شان شکلی از خودانگیزگی یا خلاقیت سیاسی محض است، یعنی بدون هدایت پیشینی یک حزب، گروه، تشکیلات و غیره. با این حال، حتی در حرکت های کاملاً «از پایین» نیز، در چنین مقاطعی، ایده نوعی سازماندهی یا هدایت کردن یا به اصطلاح کانالیز کردن نیروی جنبش در سمت و سوی مناسب سربرمی آورد. و از آنجاکه یک جنبش بنیاداً چیزی یکسر متفاوت از آشوب طلبی آنارشی گرا باشد، چنین ایده های گریزناپذیر است.

ولی با این ایده چه باید کرد؟ شکی نیست که هر جنبشی که بخواهد هدفی از پیش معلوم، بیرونی و کاملاً تعیین یافته، یا به اصطلاح «مطالبه» ای جزئی و خاص و روشن، برای خود برنهد، به واقع دچار نوعی نقض غرض شده است. زیرا نکته اصلی در مورد یک جنبش، از قضا، اتکای آن به نوعی نظم یا هدف یا منطق

با توجه به گستردگی وظایف و مسوولیت هایی که ذکر گردید، از آنجا که جناب آقای لاریجانی سابقه قضاوت و تجربه مدیریت در سطح کلان کشور را ندارند لذا به زمان زیادی نیاز می باشد تا با صرف وقت و امکانات از واقعیت های موجود در قوه قضاییه به حد کمال و متناسب با جایگاه ریاست اطلاع حاصل کنند. ایشان در قبال وظایف مهم فوق شرعا و قانونا مسوول می باشند و توجه دارند که حمل این همه وظایف سنگین و رعایت حق الناس و دفاع از حقوق هفتاد میلیون نفر انسان عزیز خدا امری بسیار خطیر می باشد که مسوولیت انجام آنرا در حال حاضر بر عهده گرفته اند. از آنجا که مسوولیت در قبال وظایف و نسبت به نتیجه کار خواهد بود و تشکیلات تابع برنامه است و نه افراد، ضروری می باشد همه آحاد جامعه نسبت به نظارت همگانی بر قوه قضاییه اقدام نمایند و با نقد و بررسی عملکرد مسوولین و ارایه راه حل ها و راه کارها مانع از انباشت مشکلات و افزوده شدن گره ها در کار شوند. با این دیدگاه، به عنوان یک شهروند، مطالبی را با عنایت به اصل هشتم قانون اساسی جهت کمک به اصلاح روند موجود در قوه قضاییه بیان می دارم:

1- لازم است قبل از هر اقدام اصولی، ریاست محترم نسبت به ارائه ی دیدگاه ها و نقطه نظر ایشان در خصوص مسایل اساسی قوه قضاییه اقدام نمایند تا صاحبان تخصص و تجربه بتوانند آنرا مورد ارزیابی و نظارت قرار دهند. باید مشخص شود در کجا ایستاده ایم؟ به کجا می خواهیم برویم؟ چه امکاناتی داریم؟ چه موانعی بر سر راه ما هست؟ به چه وسایلی نیاز داریم؟ چگونه به این وسایل دست پیدا می کنیم و نهایتاً اینکه چگونه و با چه معیار هایی خود را ارزیابی می کنیم؟

2- تصمیم گیری و برنامه ریزی دراز مدت در قوه، در طول این سال ها با مشکلاتی روبرو بوده که تا کنون بنا به دلایل مختلف مورد رسیدگی و آسیب شناسی قرار نگرفته است. حجم زیاد پرونده های ورودی به دستگاه قضایی یکی از نتایج برنامه ریزی های کوتاه مدت و انتقال بحران از نقطه ای به نقطه دیگر می باشد. برای رفع نقصان تجربه و جلوگیری از آزمون و خطا و استفاده از نظرات و تجربیات گرانقدر متخصصان حقوق ایران که جای خالی آنها در دستگاه قضا احساس می شود، لازم است نسبت به تشکیل اتاق فکر متشکل از برجسته ترین حقوق دانان ایران اقدام شود. چنانچه این اتاق فکر با همکاری دانشگاه های معتبر کشور باشد و هم وطنان بی برنامه و بی انگیزه که جز منافع شخصی خود دغدغه دیگری ندارند و متأسفانه همه جا نیز با قیافه های حق به جانب و به ظاهر متعهد حاضر می باشند و به گزینش سلیقه ای دیگران نیز می پردازند در آن دخالت ننمایند می توان با امید بیشتر و برنامه ای معتبر و روزآمد به فعالیت پرداخت.

3- از تأثیر گذارترین تصمیم های ریاست قوه اداره تشکیلات دادگستری و انتصاب مسوولین دستگاه قضا و روسای سازمان های وابسته است. با دقت و امعان نظر در انتخاب این روسا و نظارت دقیق و پی گیری امور آنها و نهایتاً ارائه گزارش عملکرد در فواصل مشخص به مردم، ریاست قوه می تواند مانع از شکل گیری و بروز بسیاری از تخلفات و سوء مدیریت ها و روز مرگی ها در سطح کشور شوند. چنانچه آقای لاریجانی با اشراف کامل نسبت به تجزیه و تحلیل امور تحت ریاست خود اقدام نمایند و از مسوولین درخواست پاسخگویی داشته باشند و از طرفی نگذارند مدیران در سایه امن عدم پاسخگویی قرار گیرند آنگاه انگیزه کاری لازم برای همگان ایجاد خواهد شد.

4- معرفی اعضای حقوق دان شورای نگهبان جهت انتخاب مجلس شورای اسلامی نیز از جمله وظایف موثر رییس قوه است. در این دوره های اخیر اکثر اعضای حقوق دان این شورا برای جامعه حقوقی کشور و حتی عموم مردم آشنا به مسایل حقوقی، یا نا آشنا هستند و یا دارای سوابق بسیار کمتری نسبت به جمع کثیری از اساتید و بزرگان حقوق ایران می باشند. اساتید بزرگی نظیر آقایان دکتر آزمايش، دکتر آخوندي، دکتر کاشاني، دکتر محقق داماد، دکتر کاتوزیان، دکتر شمس، دکتر لنگرودي و بسیاری دیگر تا کنون به انحاء مختلف کنار گذاشته شده و از سرمایه عظیم حقوقی آنها در این زمینه بهره ای نصیب ملت نشده است. جا دارد ریاست محترم قوه در نحوه انتخاب این اعضا تجدید نظر فرموده و از یکسونگری حاکم بر مجموعه خود را رها نمایند.

5- تهیه لوایح قضایی امری بسیار مهم و پر مسوولیت است که در سرنوشت میلیون ها هم وطن تأثیر مستقیم می گذارد. لازم است لوایح بر اساس نیاز جامعه تهیه شده و از هرگونه فعالیت شتاب زده و تأثیر پذیر از خواسته ها و علایق شخصی جلوگیری به عمل آید. بخشی از قوانین این سال ها از جمله قانون تشکیل دادگاه های عام به صورت سلیقه ای نگاشته شده اند. این قوانین نیاز جامعه را در بر نداشته و معضلی را حل نکرده اند. حتی گاهی اوقات مسایلی که می باید مورد بحث و بررسی دقیق آنهم در زمان مناسب قرار گیرد از طرق دیگری نظیر قانون برنامه پنج ساله و یا قانون بودجه به تصویب مجلس رسانیده شده است. به



4- یکی از مهم‌ترین نقص‌های الگوی مزبور، در قرابت آن با شکل دولت بروکراتیک بورژوازی نهفته است، به بیان دیگر، رابطه حزب با مردم از جنس رابطه بامیانجی و سلسله‌مراتبی دولت با مردم است. به‌واقع حزب، در این معنا، چیزی جز نوعی دولت نقاب‌دار نیست. عجیب نیست که «حزب پیشگام»، به ابزاری مخوف برای استثمار کارگران و زحمت‌کشان مبدل شد. در شکل افراطی این الگو (استالینسم)، با تفوق قوانین آهنین تاریخ، علاوه بر زدودن خصایص سوبژکتیو و مصادره انرژی سیاسی توده‌ها، حزب نیز دیگر شأنی سوبژکتیو ندارد؛ لذا، سازمان سیاسی دیگر قادر نیست در قالب مداخله‌ای ذهنی (لنینی)، روال عادی وقایع را برهم زند. تسلیم شدن جملگی احزاب کمونیست در برابر دولت‌های بورژوازی به‌واقع نتیجه چنین تعبیری بود. افول جنبش‌های کارگری حاکی از بی‌خاصیت شدن اشکال سازمان‌دهی مبتنی بر حزب پیشگام در معنای لنینی آن است. هیچ حزبی نمی‌تواند پیشگام باشد. پیشگام فقط و همواره خود مردم، خود سوره‌های سیاسی، اند. یکی از نمونه‌های گویای این مصادره انرژی سیاسی به‌دست حزبی مرکزیت‌گرا و دولت‌مآب، همان تصرف شوراهای کارگری و دهقانی در اکتبر 1917 به‌دست حزب بلشویک بود. هرچند لنین شعار «همه قدرت به شوراهای» را سر داده بود، اما عملاً اخلاف او همه قدرت را به یک حزب خاص بخشیدند، و نهایتاً همه قدرت حزب نیز به‌دست یک شخص خاص افتاد.

5- رستاخیز دوباره سیاست مستلزم پاره‌کردن بندهای هستی‌شناسانه‌ای است که سیاست را تابع نیروهای مافوق خودش (اقتصاد، دولت، تاریخ) می‌سازد. در این رستاخیز، سیاست دیگر قلمرو طبقه‌ای خاص نیست، بلکه در مقام کنشی سوبژکتیو خطابش به تمامی بی‌صدایان و مطرودان است. البته باید تأکید کرد که در اینجا تاریخ، و نه قوانین آهنین تاریخ، یگانه محتوای اصلی سیاست را تشکیل می‌دهد. تاریخ همان عرصه‌ای است که سیاست دولت و سیاست مردم برای مصادره و نجات آن با یکدیگر در نبردند. هیچ سیاستی نمی‌تواند یکسر تھی از هر نوع محتوای تاریخی گردد. در این صورت، به شکل دیگری از آنارشیسم تروریستی بدل خواهد شد. زیرا به گفته آدورنو، مسأله نه حفظ بخشی از گذشته (کاری که دولت‌ها می‌کنند) بلکه نجات و رستگاری گذشته است. از مارکس تا بنیامین، سیاست رهایی‌بخش همواره با نوعی تلقی از گذشته ستم‌دیده و تلاش برای احضار اشباح تاریخ گره خورده بوده است. و این صرفاً استعاره‌ای ادبی برای تزیین کلام نیست، بلکه گویای پیوند وثیق تاریخ و سیاست است.

6- جنبش به‌مثابه بنده جمعی چندگانه، به‌واقع انضباط درون‌ماندگار خاص خود را می‌طلبد. ولی این درون‌ماندگاری پیرو نوعی دوگانگی است، نوعی رفت‌وآمد میان دو حد نهایی: سازمان و خودانگیختگی. برخلاف تصور رایج نقطه مقابل یک جنبش نه سازمان، بلکه انارشیزم است. انارشیزم تابع نوعی از انحراف است که معرف وسواس آن با قانون است. انارشیزم‌گرایی روی دیگر سکه دولت‌گرایی است. اما تا آن‌جا که به جنبش مربوط می‌شود، اصولاً انضباط نمی‌تواند درون‌ماندگار نباشد. بنابراین، انضباط یا سازمان‌دهی، بلکه همانا آگاهی جمعی مردم در پیوند با یک امر مشترک، در پیوند با نوعی نظم بشری، است. مردم یگانه حاملان حقیقت جنبش‌اند و هر گونه تلاش برای جدا کردن حقیقت از مردم مستقیماً معادل انحلال سیاست در نخبه‌گرایی و سیاست‌ورزی دولتی است. این حقیقت عبارت است از همان گواهی‌دادن بر تعلق به نوع بشر و تصدیق خصلت ژنریک، گشوده، و بی‌انتهای بشریت (مسلم است که منظور از مردم صرفاً مجموع تکتک افراد جمعیت نیست، که در توالی کسالت‌بار زندگی روزمره شعور خود را به حکومت و انهادند، بلکه مردم همیشه فقط بخشی از جمعیت است، فاعلیتی است که با پیوند دادن خلاقانه شور و منطق، امریت دولت را به چالش می‌کشند. از این حیث، هر عضوی از جمعیت نیز می‌تواند مستقیماً خود را بخشی از مردم، خود را خود مردم، اعلام کند).

7- اتصال موقعیت‌های خاص به هدف عام جنبش، مستلزم آگاهی به لحظات و موقعیت‌های حساس در متن یک فرایند است. سازمان‌دهی با مداخله‌اش در سیر وقایع، جهت آتی آنها را نشان‌دهنده می‌کند. تا آن‌جا که به اعضای منفرد و خصلت فردی انضباط مربوط می‌شود، تداوم هر جنبشی تا حد زیادی در گرو عوامل ذهنی است، از باور به تبلیغات دولت، یأس، کم‌کاری رهبران تا استفاده درست از اشتباهات دولت. هر یک از این عوامل لحظاتی حساس از یک فرایند اند که می‌توان با مداخله، از وقوع آن‌ها جلوگیری کرد یا بانی بروز آن‌ها شد، فی‌الواقع همپای طرح پرسش «چه باید کرد» باید پرسش «چه باید نکرد» را نیز طرح کرد. سازمان‌دهی و انضباط با متصل کردن این لحظات به یکدیگر، از لحاظ کمی و کیفی، جنبش را تقویت می‌کند.

جنبش مردم ایران، در مقطعی که تمامی وسایل ارتباطی قطع شده بود و بخش زیادی از سیاستورین منتقد در زندان بودند، با اتکا بر شکل خلاقانه‌ای از

درون‌ماندگار است که از دل خود جنبش و در مواجهه با لحظات و وضعیت‌های خاص تحقق می‌یابد. اما تحقق این حرکت درون‌ماندگار و خلاقانه سیاسی، که جنبش بدون آن به‌زودی از پا درمی‌آید یا در قالب‌های سترون منجمد می‌شود، مستلزم چیزی است که آن را انضباط سیاسی می‌نامیم.

انضباط سیاسی امری جدایی‌ناپذیر از هر جنبش سیاسی است، اما نه در مقام سویه‌ای فرعی یا فنی بلکه به‌عنوان تلاشی برای تثبیت دستاوردها و تعیین مسیر آتی جنبش. هر جنبشی لاجرم باید از شکل اولیه خودسازمان‌دهی خودانگیخته و غریزی که ماحصل ایام طفولیت است، فاصله گیرد تا توان تأمل در باب موقعیت خویش را کسب کند. زیرا یک جنبش سیاسی نیز توان خاص خویش برای تأمل‌درنفس را دارد. و تأمل یا تفکر یک جنبش به‌واقع عین کنش آن جنبش است. دقیقاً برای تداوم همین تأمل/کنش است که جنبش نیازمند نوعی انضباط است، انضباطی مشخصاً سیاسی. در تقابل با دولت‌مردانی که از اصول حرف می‌زنند، اعضای یک جنبش مردمی نیز می‌توانند سرفرازانه از اصول خویش حرف بزنند، و بدین‌ترتیب، از هر نوع انگ آشوب‌طلبی، اغتشاش و بی‌نظمی بی‌قانون برانند جویند (باید تأکید کرد که انضباط جنبش از انضباط دولتی متمایز است. دولت می‌خواهد فرآیند قلمروسازی و نظم‌دهی را در انحصار خود نگاه دارد، از همین‌روست که دولت هر شکلی از خیزش سیاسی را در هیأت هرچیز و مرجع و اغتشاش باز نمایی می‌کند. سیاست مردمی بر لزوم نظم به‌مثابه قاعده‌ای برای زیستن جمعی واقف است، لیکن نه از طریق پیکربندی فنی و بوروکراتیک دولت).

اگر بخواهیم پرسش «انضباط سیاسی چیست؟» را در قالب عبارتی واحد پاسخ دهیم، می‌توانیم بگوییم: انضباط سیاسی یعنی تعهد مستمر به ایده نظم، در ورای هر نوع قانون‌گذاری دل‌خواهی و پیشینی.

2- اگر قیام توده‌ها را تا حدی واجد خصلتی سوبژکتیو (استوار بر تصمیم، انتخاب، تعهد و وفاداری) بدانیم، آن‌گاه انضباط و سازمان‌دهی واجد شأنی خودانگیخته و درون‌ماندگار می‌شوند، و با این حال، این انضباط نه در خودانگیختگی محض انحلال می‌یابد و نه در سازمان‌دهی عمودی و مرکزی. اتفاقاً تأکید بر انضباط سیاسی یک جنبش به‌معنای تأکید بر وجود نوعی انسجام آگاهانه و پیوند روشن و عقلانی میان بدن‌های تشکیل‌دهنده بدنه جنبش است. بنابراین، حتی درون‌ماندگار بودن جنبش نیز نباید مزاج جنبش را سرکوب کند. این‌که هر جنبشی دارای مزاجی است که از سطح تکتک افراد یا اعضای جنبش فراتر می‌رود، پیشاپیش گویای این واقعیت است که یک جنبش همواره پایبندی درون وضعیت و پایبندی بیرون آن دارد. انضباط سیاسی معرف چیزی نه کمتر از نوعی خودآگاهی سیاسی است. در غیاب این خودآگاهی، جنبشی در کار نیست، بلکه آنچه هست تجمع بدن‌هایی مجزا از هم است که امیال خودخواهانه یا حداکثر تصادفاً مشترک خود را دنبال می‌کنند.

3- باید متذکر شد که ما میان انضباط و سازمان‌دهی نه قائل به تمایزی وجودی هستیم و نه نوعی همسانی ناب. انضباط امری ناظر بر سویه کلی یا جهان‌شمول جنبش سیاسی است که نهمتها برای تداوم جنبش بلکه برای شکل‌گیری آن نیز ضروری است. اما، سازمان‌دهی‌ای که در دل انضباط پرورش می‌یابد، جنبه‌ای ظریف‌تر است که کار آن به‌واقع وصل‌کردن موقعیت‌های خاص به سویه کلی است تا بدین‌ترتیب، این موقعیت‌ها به نفع این سویه دگرگون شوند. سازمان‌دهی نمی‌تواند امری مقدم بر جنبش باشد، زیرا وقتی بین کلیت زندگی و سیاست فاصله‌ای فراخ وجود دارد، انضباط و سازمان‌دهی سیاسی شقی فرعی و دسته‌چندم است، مع‌هذا، به‌مجرد گره خوردن سیاست با زندگی روزمره، لزوم سازمان‌دهی بر گرده توده‌های مبارز سنگینی خواهد کرد. با توجه به تجربه خیزش‌های مردمی در اعصار ماضی، قائل شدن جایگاهی تجربی و بعضاً ابزاری برای جنبش‌های خلقی، نهمتها رویکردی «انقلابی» نیست، بلکه موضعی است سیاست‌گش. در گفتار انقلابی کلاسیک، سوره سیاسی (طبقه کارگر)،

به‌واسطه رسالت تاریخی‌ای که بر موقعیت‌اش در نظم اقتصادی-سیاسی حک شده است، به‌طور پیشینی واجد توان «انقلابی» است. این توان مستقیماً با فعلیت یا جنبه بالفعل این سوره مرتبط دانسته می‌شود ولی، به‌زبان هگلی، همچنان درخود یا فی‌نفسه و لاجرم ناآگاهانه است. اکنون آنچه نیاز است تزریق آگاهی به این سوره برای لافسه یا برای خود ساختن این توان است. حزب همان عاملی است که بناست این آگاهی را تزریق کند. پس شکل اصلی سازمان‌دهی و انضباط سیاسی عبارت از «حزب پیشگام» در مقام قابله‌ای برای تولد نظم نوین است. بر اساس چنین روالی، حزب نیرویی جدا از سوره سیاسی است، و حتی در مقاطعی با مرجع قرار دادن تاریخ، بدون توجه به توده‌ها، به‌واسطه نوعی «آگاهی قبلی از حقیقت»، دست به کنش سیاسی می‌زند. به زبانی ملموس‌تر، حزب پیشگام درصدد است تا «از بالا» انرژی سیاسی جنبش توده‌ای (در این مورد، کارگری) را هدایت و کانالیزه کند و نهایتاً به‌خدمت فرآیند دولت‌سازی درآورد.



اگر منظما از ریشه‌های کاربرد خشونت جمعی، اعم از جنگ و ترور گروهی بپرسیم، همواره با پدیده‌ای به نام «دشمن‌پنداری» در بینش‌های افراطی و ایدئولوژی‌های توتالیتر روبرو می‌شویم. رهبران جمهوری اسلامی، از همان نخستین روزهای تاسیس این نظام، برای توجیه سرکوب هر دگراندیش و صدای مخالفی، به لولوی «دشمن» و «توطئه‌ی بیگانگان» متوسل شده‌اند. «دشمن» و «دشمنان» و لزوم پیکار علیه آنان، شاه بیت سخنان آنان در سه دهه‌ی گذشته بوده است. آنان همه جا «دشمن» می‌بینند: از دشمن نظامی گرفته تا دشمن ارزشی، از «استکبار جهانی» گرفته تا دختر جوانی که در خیابان حجاب اسلامی را خوب رعایت نمی‌کند. واژه‌ی «دشمن» در هیچ یک از سخنرانی‌های آنان غایب نیست.

برای درک منطق چنین رویکردی و نیز فهم بهتر ابعاد خشونت‌ی که هم‌اکنون در برابر دیدگان ماست، باید با کارکرد «دشمن‌پنداری» در جهان‌بینی اسلام‌گرایان حاکم بر ایران آشنا شد. پیش‌درآمد این امر، درنگی بر مفهوم «انگاره‌ی دشمن» است.

ایضاح مفهومی

انگاره‌ی دشمن، تصویری است که آدمی به یاری نیروی انگارش، از دشمن خود در ذهن متصور می‌شود. غالباً چنین تصویری بهیمی و خوف‌آور است و احساس ترس و بی‌اعتمادی و احتیاط برمی‌انگیزد. انگاره‌های دشمن، متشکل از خصلت‌های منفی و بدی است که آدمی به دیگری نسبت می‌دهد. زیرا دشمن هر چه بدتر باشد، پیکار با آن موجه‌تر است.

انگاره‌ی دشمن، الگویی تفسیری درباره‌ی انسان‌ها و گروه‌های انسانی، اقوام، کشورها و ایدئولوژی‌های دیگر است که بر پایه‌ی یک دوگرایی (دوالیسم) و تقسیم جهان به «نیک» و «شر» استوار است. انگاره‌ی دشمن با تصورات، مواضع و احساساتی منفی در پیوند است. شاخص انگاره‌ی دشمن، تصویری از «دیگری» یا «بیگانه» یا «غیرخودی» است که شر است. در برابر این تصویر، تصویری از نیکی «خویش»، «دوست» یا «خودی» نهاده می‌شود. در گستره‌ی سیاست، انگاره‌های دشمن با عوام‌گرایی (پوپولیسم) رابطه‌ای تنگاتنگ و به «نظریه‌ی توطئه» (۱) گرایش دارند.

کارکرد روانی انگاره‌ی دشمن

همزاد انسان به گونه‌ای طبیعی و فطری، نظام ارزشی ساده‌ای است که تنها به ارزش‌های مثبتی که در خدمت تداوم حیات و ایجاد لذت هستند پاسخ مثبت می‌دهد. این نظام ارزشی، از توانش نفی برخوردار نیست. ولی نظام ارزشی حاصله از تربیت انسان، یعنی نظام ارزشی اکتسابی، ظاهراً بیشتر این هدف را دنبال می‌کند که از واکنش‌های منفی و نتایج برآمده از آن‌ها بپرهیزد. زیرا مخالفت، ترس می‌آفریند. آدمی همواره تلاش می‌کند به وضعیت کمترین احساس ترس دست‌یابد. این کار از طریق گریز به سوی واکنش‌های رفتاری تأییدی و مثبت و پناهگیری در سایه‌ی آن‌ها انجام می‌گیرد.

ارزش‌های تربیتی به ما می‌آموزند که در این یا آن شخص و این یا آن فرهنگ، چه چیز را باید مثبت و چه چیز را منفی تفسیر کرد. همه‌ی ایده‌آل‌های ما از کودکی به این صورت شکل می‌گیرند. از این گذرگاه، حتا بسیاری از بخش‌های از نظر ارزشی خنثای واقعیت، می‌توانند به گونه‌ای منفی تفسیر و به انگاره‌ی دشمن تبدیل شوند. بر این پایه می‌توان گفت که انگاره‌ی دشمن، تفسیر آسیب و خطری است که با یک ساختار پیوند می‌خورد. ساختارها می‌توانند انسان‌ها و افکارشان یا شیوه‌های رفتاری و وضعیت‌های آنان باشند.

وجود یک انگاره‌ی دشمن در روان آدمی، در وهله‌ی نخست ترس می‌آفریند. اهمیتی ندارد که این احساس ترس، آگاهانه باشد یا در ناخودگاه انسان. این احساس ترس، محرک روندی است که واکنش، گریز یا رفتاری پرخاشگرانه نسبت به «دشمن» برمی‌انگیزد. اگر ارزیابی آدمی از انگاره‌ی دشمن با واقعیت منطبق باشد، گریز یا رفتار تهاجمی و پرخاشگرانه، مناسب‌ترین واکنش روحی برای بقا است. ولی اگر این ارزیابی از دشمن با واقعیت همخوانی نداشته باشد و به دیگر سخن، دشمن خیالی اصلاً دشمن نباشد، نتیجه‌ای که از این دشمن‌پنداری غیرواقعی حاصل می‌شود، گریز و رفتار پرخاشجویانه‌ی زیانمندی است که وضعیتی غیرسازنده یا ویرانگر ایجاد می‌کند. برای نمونه، اگر انسانی در بیشه‌ای با یک شیر روبرو شود، انگاره‌ی دشمنی که از این جانور در ذهن دارد، او را به فرار وامی‌دارد. این فرار سازنده و متضمن بقای زندگی انسان است. ولی اگر انسان در مامور پلیسی که او را در خیابان به دلیل سرعت غیرمجاز در رانندگی متوقف کرده یک انگاره‌ی دشمن ببیند، قطعاً به رفتاری غیرسازنده دست خواهد زد.

سازماندهی درونی و خودانگیخته، به مقاومت ادامه داد. لیکن استفاده از مشت آهنین از سوی حاکمیت، لزوم شکل‌گیری انضباط سیاسی گسترده‌تر و باثبات‌تری را پیش کشید. از روز اول معلوم بود که رفتن به سوی تشکیل حزب کاری اشتباه است، زیرا علاوه بر اشکالات کار حزبی که در بالا ذکر شد، محدودیت ارائه برنامه‌های غیرایدئولوژیک، پذیرش افراد، و نیز فرار گرفتن در ردیف دیگر احزاب موجود، از جمله معایب این شکل سازمان‌دهی در این شرایط خاص بودند. تشکل نوظهور «راه سبز امید» تلاشی است برای رفع این معایب. تکیه بر خصلت شبکه‌ای (1) تشکل برای فعال کردن شبکه‌های اجتماعی، بالقوه قادر است گونه‌های از انضباط دموکراتیک و افقی را پدید آورد که واجد توان قبض و بسط در برابر حوادث آتی است. رأس این انضباط، بیش از این‌که هسته خودمختار جنبش باشد، سخنگوی آن است، و لاجرم از این طریق، جنبش به قدرت سیالیت زیادی دست یافته است. لیکن این امر نباید مانع از توجه به اهمیت نقش ویژه و تأثیرگذار موسوی و دیگر سخنگویان رسمی جنبش شود، زیرا در شرایط کنونی موسوی به‌مثابه یک نام، کلیت جنبش را بازنمایی می‌کند. باید خاطر نشان کرد که ویژگی شبکه‌ای صرفاً در اتصال با امر کلی است که دارای خصلتی سیاسی می‌شود. این امر کلی، این دادخواهی سیاسی فراگیر و جهان‌شمول، همچون ریسمانی است که از میان همه شبکه‌ها عبور می‌کند و آنها را به هم پیوند می‌دهد. در غیر این صورت، شبکه‌ای بودن، خود، به تجزیه جنبش سیاسی به اقدامات پراکنده و بی‌ربط با یکدیگر یا انجمن‌های فرهنگی می‌انجامد و بدین ترتیب، انرژی سیاسی جنبش را به هدر می‌دهد. چنین مسائلی روشن‌گر این واقعیت‌اند که نمی‌توان تنها با تکیه بر دستورالعمل‌های نظری به انضباط و سازمان‌دهی حرکتی سیاسی دست یافت، بلکه تحقق آن‌ها متضمن تن دادن به نوعی تجربه‌گرایی طاق‌تفرساست، تن‌دادن و گشوده‌بودن به امکان‌هایی که هر بار از دل هر وضعیت خاص سربرمی‌آوردند. و این کاملاً وابسته به خلاقیت خود مردم است و نه هیچ جور «نظریه دقیق، جامع، حساب‌شده، و برنامه‌دار» از بالا. باری، انضباط سیاسی از آن حیث ضروری است که انرژی سیاسی یک جنبش مردمی را از هدر رفتن به دو شیوه رایج نجات می‌دهد: 1- خودانگیختگی محض آنارشستی، 2- سازمان‌دهی حزب‌گرایانه غیرمردمی. تأمل/کنش یک جنبش با تحمیل انضباط بر خود، به‌واقع راه را برای خلاقیت‌های سیاسی بعدی باز می‌کند. این خود معرف ضرورت گشوده بودن جنبش به امکان‌های روبه‌روست.

توضیحات:

نبايد این خصیصه شبکه‌ای بودن را با تز جامعه شبکه‌ای کاستلز و نگری اشتباه گرفت. اصولاً نگری خصلت شبکه‌های اجتماع را مشتق از قدرت و نهادهای شبکه‌ای می‌داند که تولید اقتصادی را در دست دارند. از همین‌رو، او بر این باور است که سوبژکتیویته سیاسی به صورت خودانگیخته از دل این نهادها سربرمی‌آورد. بنابراین علاوه بر پذیرش سروری سیستم، نگری عملاً سوزنه سیاسی را به مرجعی بیرونی مشروط می‌کند. خصایلی که انتخاب، تعهد سیاسی، سازمان‌دهی و هر شکلی از مداخله سوبژکتیو را در سیستم منحل می‌کنند.

انگاره دشمن

بهمن محیی



سرکوب گسترده‌ی تظاهرات اعتراضی در جریان رویدادهای پس از انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست‌جمهوری در ایران و نیز خبرهایی که از درون بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها به بیرون درز کرد، منطقی می‌بایست خوش‌باورترین افراد نسبت به «حکومت عدل الهی» را بیش از همه تکان داده باشد. خشونت در این نظام چیز تازه‌ای نیست و از همان آغاز همزاد آن بوده است، ولی شاید برای بسیاری در جریان حوادث اخیر، این پرسش‌ها برای نخستین بار بطور جدی مطرح شد که ریشه‌های چنین خشونتی در کجاست، چرا سپاه پاسداران و نهادهای زیرمجموعه‌ی آن چون بسیج و «لباس‌شخصی‌ها»، چنین سنگدلانه معترضان را کشتار و سرکوب کردند و چرا چنین دگراندیشان متفرند؟ ساده‌ترین پاسخی که می‌توان به این‌گونه پرسش‌ها داد این است: آن‌ها از دگراندیشان متفرند، زیرا آنان را دشمن می‌پندارند.

انگاره‌ی دشمن در آموزش نظامی

یکی از مهمترین گستره‌هایی که در آن انگاره‌ی دشمن کارکرد خود را به برجسته‌ترین گونه‌های آشکار می‌سازد، گستره‌ی نظامیگری است. در این پهنه، «انگاره‌ی دشمن» حکم مجوزی برای کشتن دارد، مجوزی که به جنگ حقانیت می‌بخشد. ولی چگونه؟

قتل ممنوع، بزرگترین تبه‌کاری انسان است. حیوانات صرفاً برای خوردن و بقا یا رهایی از جنگ رقیب یکدیگر را می‌کشند. ولی انسان می‌تواند با انگیزه‌های ناچیز ممنوع خود را بکشد. عموماً گفته می‌شود که فقط بیماران روانی آدم می‌کشند. ولی نوع دیگری از آدمکشان نیز وجود دارند: سربازان. اگر چه قاعدتاً سربازان را برای کشتن غیرنظامیان آموزش نمی‌دهند. در سنت یهودی - مسیحی، کشتن انسان ممنوع اعلام شده است. طبق روایت کتاب مقدس، یکی از ده فرمانی که خدا در کوه سینا بر موسی نازل کرد این بود: «قتل مکن!». کارکرد این دستور اخلاقی را در یک سرباز زمانی می‌توان از بین برد که به او یک «انگاره‌ی دشمن» داده شود. پس کارکرد انگاره‌ی دشمن این است که به کشتن در جنگ مشروعیت می‌بخشد. این مشروعیت‌بخشی برای سربازی که می‌کشد ضروری است. تکیه‌گاهی برای اوست تا بتواند پس از بازگشت به زندگی صلح‌آمیز، دچار ناراحتی وجدان نباشد. بدین‌سان، جوانی شاید مهربان و خوش‌قلب، در او نیفورم نظامی، به ماشین کشتار تبدیل می‌شود. روی این موضوع باید کمی درنگ کرد.

آموزش‌های سخت نظامی در وهله‌ی نخست متوجه آن است که واکنش سربازان را با تمرین سرعت بخشند، به گونه‌ای که آنان بتوانند سریع و خودکار رفتار کنند، بدون آن که ببینند. ولی به محض آن که تاثیر جبر کتف سریع کاهش می‌یابد، اندیشه به کار می‌افتد. پس باید اندیشه را نیز آموزش داد. «انگاره‌ی دشمن» در خدمت چنین آموزشی است. انگاره‌ی دشمن همواره و از همان آغاز ابزاری در خدمت تبلیغات نظامی بوده است.

پس مفهوم انگاره‌ی دشمن ناظر بر آن است که ما حتا واقعبین دشمنی را از فیلتر ذهنی خود عبور می‌دهیم. سربازی که در مقابل این دوراهی قرار می‌گیرد که بکشد یا نکشد، از «دشمن» سخن می‌گوید. ولی از آنجا که او دشمن را شخصاً نمی‌شناسد، به سوی «انگاره‌ی دشمن» نشانه می‌گیرد. «انگاره‌ی دشمن» موضوع را غیرشخصی می‌کند. حتا او نیفورم هم موضوع را غیرشخصی می‌کند و مخالفان را که از افراد تشکیل شده‌اند، به توده‌ای غیرقابل تفکیک فرومی‌کاهد. بر این پایه، سرباز نارنجک را به میان «انسان‌ها» پرتاب نمی‌کند، بلکه آن را به میان چنین توده‌ی بی‌شکل و تفکیک‌ناپذیری پرتاب می‌کند. برای سرباز، کشتن مخالف غیرشخصی آسان‌تر است تا اینکه تصور کند انسانی را که دارد می‌کشد دارای همسر و فرزند است و شاید در زندگی صلح‌آمیز آدم نیکی باشد. روند آگاهی که رفتار خویشتن را منتقدانه همراهی می‌کند، باید در وضعیت بهیمی «کشتن یا مردن» از کار بیفتد. حتا سربازی که طبق دستور می‌کشد، باید به قوانین جامعه‌ی متمدن متعهد باشد، زیرا کشتن در زندگی روزمره ممنوع است. هر اندازه قانون اساسی جامعه‌ای خردگرایانه‌تر باشد، به همان نسبت استدلال کردن در آن برای کشتن و قربانی‌شدن در جنگ دشوارتر است.

هر جنگی قربانی می‌طلبد. سربازان آموزش می‌بینند که بکشند، ولی این آموزش همزمان برای مردن هم هست. مردن وقتی آسان‌تر می‌شود که آدمی برای امر نیکی بمیرد. برای نمونه برای «سرمین پدری» یا در پیکار علیه «شرارت». «انگاره‌ی دشمن» چنین القا می‌کند که دشمن شر است. او مانند دیگر انسان‌ها آمیزه‌ای از نیک و بد نیست، بلکه یکسر شر است. از آن هم فراتر، اصلاً او خود شرارت است. «شرارت» مقوله‌ای انتزاعی است. برای به دست آوردن تصویری از آن، فقط می‌توان خود شیطان را در نظر آورد. شیطان در پندارهای دینی، آمیزه‌ای از انسان و حیوان است.

انسان‌ها فقط می‌توانند انسان‌های دیگر را با این پیش‌فرض بکشند که آنان را موجوداتی پست‌تر از نوع خود بدانند. این خوارشماری اخلاقی باعث می‌شود آدمی تصور کند که قربانی موجود پست و شروری است که با وجدان آسوده می‌توان او را نابود ساخت. «انگاره‌ی دشمن» کمک می‌کند تا وجدان برای امر کشتن از کار بیفتد.

«نیک و بد»، سنجیدارهایی برای تفکیک برپایه‌ی آموزه‌ی اخلاقی هستند. ولی این آموزه‌ی اخلاقی چیزی واقعاً موجود نیست، بلکه امری قراردادی است که گروهی از انسان‌ها بر روی آن توافق کرده‌اند. آدمیان بر روی تفسیرهایی از واقعیت توافق می‌کنند. واقعیت یک چیز است و تفسیر آن چیز دیگر. «انگاره‌ی دشمن» بر خلاف دشمن واقعی، عنصر ساختاری یک قلمرو مجازی است و به جهان واژگان تعلق دارد. در همین جهان هم می‌تواند با «امر شر»

بر این پایه می‌توان گفت که انگاره‌های دشمن، در وجود ما ترس می‌آفرینند. آن‌ها از عینیت‌گرایی ما می‌کاهند و در ما رفتارهای پر خاشاکانه برمی‌انگیزند. انگاره‌های غیرواقعی دشمن یا به عبارت دیگر دشمن‌پنداری‌های وهم‌آلود، ویرانگر هستند. انگاره‌های دشمن در محیط اجتماعی می‌توانند دگراندیشان، اقوام، ملت‌ها، فرقه‌ها یا پیروان ادیان و مذاهب دیگر باشند.

ارتباط میان پیش‌داوری و انگاره‌ی دشمن

پیش‌داوری‌ها و الگوهای دوست - دشمن، همه کارکردهای مشابهی دارند. کارکرد اصلی آن‌ها مرزبندی و کشیدن دیوار جدایی است. در مرزبندی‌های مبتنی بر پیش‌داوری، معمولاً خصوصیات منفی «غیرخودی‌ها» و فضیلت‌های «خودی‌ها» برجسته و با یکدیگر مقایسه می‌شوند. ولی در الگوهای فکری مبتنی بر دوست - دشمن، «خودی و غیرخودی‌ها» در فرجام خود به «دوست و دشمن» تبدیل می‌شوند. تفاوت میان پیش‌داوری ملی و انگاره‌ی دشمن در آن است که پیش‌داوری‌های ملی می‌توانند خصوصیات مثبت و منفی ملتی بیگانه را با هم پیوند زنند، ولی انگاره‌ی دشمن فقط بر پیش‌داوری‌ها و خصوصیات منفی استوار است. برای نمونه، در میان شماری از مردم کشورهای همسایه‌ی آلمان، این پیش‌داوری وجود دارد که آلمانی‌ها مردمی سرد، خشک و خشن هستند. ولی همه‌ی آنان همزمان باور دارند که آلمانی‌ها آدم‌های پرتلاش، دقیق و با نظمی هستند. از سوی دیگر، در زمان رژیم نازی در آلمان، با تبلیغات منظم، انگاره‌ای از دشمن در اذهان عمومی شکل گرفته بود که یهودی‌ها را انسان‌هایی از نظر نژادی پست به شمار می‌آورد. همین انگاره‌ی دشمن در فرجام خود به اردوگاه‌های مرگ و اتاق‌های گاز راه برد.

بر این پایه می‌توان گفت که در انگاره‌ی دشمن، یکسری پیش‌داوری‌ها و خام‌داوری‌ها منفی با هم ترکیب می‌شوند که همزمان از جبری برای یکسان‌انگاری پیروی می‌کنند و داوری عینی و منصفانه در مورد آنچه را که بر او برچسب «دشمن» خورده است، ناممکن می‌سازند. بدین‌سان دو اردوی متقابل شکل می‌گیرد: اردوی دوستان و اردوی دشمنان. در چنین الگویی، «دشمن» در خدمت تجاوز و ایجاد ناامنی و «دوست» در خدمت آرامش و امنیت است. چنین انگاره‌ی دشمنی، تخیلی جمعی و پیش‌داوری گروهی بیمارگونه‌ای است که در ذات خود هیچ غایت دیگری جز توجیه رفتارهای پر خاشاکانه را دنبال نمی‌کند.

دشمن‌پنداری، دشمن می‌آفریند

انگاره‌ی دشمن، مفهوم تازه‌ای است که در دهه‌ی هشتاد میلادی سده‌ی گذشته کاربرد گسترده یافت. البته دشمن‌پنداری همواره امری ناموجه نیست، بلکه در مواردی موجه است، زیرا دشمنی امری واقعی است. اگر چه صلح‌دوستان با آن مشکل دارند، ولی واقعیت این است که جهان ما محلی صلح‌آمیز و دوستانه نیست. همیشه در جایی از جهان آدم‌هایی یافت می‌شوند که نمی‌گذارند دیگران در صلح و آرامش زندگی کنند.

در جوامع انسانی، مانند قلمرو حیوانات، «دشمن طبیعی» وجود ندارد. «دشمن» تنها می‌تواند نتیجه‌ی یک پندار باشد، زیرا انسان دشمن انسان نیست، بلکه انسان در پی دشمن می‌گردد و آن را می‌یابد و به او اعلام جنگ می‌دهد.

ولی وضعیت جنگی به تنهایی برای تعریف دشمن کافی نیست. اگر دو مرد مسلح تصادفاً با هم روبرو شوند و از سر راه هم کنار روند، انگاره‌ی دشمن غیرفعال مانده است. ولی اگر آنان نخواهند از سر راه هم کنار بروند، انگاره‌ی دشمن فعال می‌شود و شروع به تاثیرگذاری می‌کند. درست مانند لحظه‌ای که یک نفر قصد جان دیگری را دارد. این، لحظه‌ی ظهور «دشمن خونی» است و چنین دشمنی با نقاب مرگ ظاهر می‌شود.

از دیدگاه تاریخی، هر انگاره‌ی دشمنی، دارای هسته‌ای از یک تجربه‌ی تاریخی در دناک و خوفناک است که در حافظه‌ی جمعی ضبط شده است. نخستین قبایل انسانی، مهاجرت‌های خود را با هدف تسخیر مناطق بهتر آغاز کردند و به ناچار با قبایل دیگر روبرو و درگیر شدند. این رویداد در حافظه‌ی جمعی انسان‌ها ضبط شده بود که «بیگانگان» همواره مایه‌ی شر و دردسر هستند. چنین تجربه‌ی به قدمت خود تاریخ بشریت است.

بدین‌سان، یک «دشمن واقعی» به مرور زمان به «انگاره‌ی از دشمن» تبدیل شد، به فرمولی میان تپه‌ی که هر بار می‌توان آن را با محتوایی تازه از افراد و گروه‌های تازه انباشت. بر این پایه می‌توان گفت که دشمن‌پنداری، امری قراردادی و پدیده‌ای جمعی است. بدیهی است که هر کس می‌تواند انگاره‌هایی از دشمنان شخصی نیز داشته باشد و فرضاً در این همسایه یا آن همکار خود دشمنی شرور ببیند. ولی این فرد دشمن خصوصی او باقی می‌ماند.



بر این پایه، اگر کسی خدای اسلام‌گرایان را نپرستد، یا بدتر از آن اساسا خدایی نپرستد، دشمن آنان به شمار می‌رود، اگر کسی زن و مرد یا مومن و نامومن را برابر بداند، دشمن آنان به شمار می‌رود، اگر کسی نخواهد جهان را بر پایه‌ی الگوی خدا و شیطان به نیک و بد تقسیم کند، دشمن آنان به شمار می‌رود و سرانجام اگر کسی نخواهد مطیع اراده‌ی آنان باشد، دشمن آنان به شمار می‌رود. از دیدگاه اسلام‌گرایان، دشمن را باید نابود ساخت.

برای اسلام‌گرایان، صرف وجود دگراندیش، سرچشمه‌ی نفرت است، زیرا تحمل وجود چنین آدمی برای اسلام‌گرایان، اهانت‌آمیز و حقارت‌بار است. بلندپروازی اسلام‌گرایان برای اسلامی‌کردن جهان، با واقعیت‌های جهان سازگار نیست، پس آنان از واقعیت متنفرند و می‌خواهند آن را نابود کنند. همه‌ی اسلام‌گرایان به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارند. به باور آنان، زندگی واقعی در این جهان نیست و تازه پس از مرگ آغاز می‌شود. در بینش اسلام‌گرایان، مرگ از زندگی برتر است. بر این پایه، آنان به مرگ احساس نزدیکی بیشتری می‌کنند تا به زندگی. آنان معتقدند که در آخرالزمان، تفاوت میان زندگی و مرگ و زمین و آسمان از بین می‌رود و مومنان واقعی پاداش اعمال نیک خود را خواهند گرفت. ولی این همه‌ی ماجرا نیست. افزون بر آن، اسلام‌گرایان جهان زمینی را میدانی برای کارزار خشونت‌آمیز میان مومنان و نامومنان می‌دانند، میان قلمرو اسلام و بقیه‌ی جهان. نتیجه‌ی چنین پیکاری از پیش تعیین شده است و آن پیروزی مسلمانان است. پیروزی مسلمانان نشانه‌ی برتری اسلام بر ادیان و اعتقادات دیگر است.

اسلام‌گرایان، علل عقب‌ماندگی سیاسی، اقتصادی، علمی، اجتماعی و مآلا تمدنی جوامع اسلامی را با یک فرمول سحرآمیز توضیح می‌دهند و آن «توطئه‌ی بیگانگان» و «جهان کفر» است. ولی خود تاریخ اسلام، انباشته از توطئه و دسیسه است. در قرآن آمده که علیه محمد توطئه شد. در دوره‌ی جانشینان محمد نیز توطئه میان مسلمانان به شدت رواج داشت. از خلفای راشدین یعنی جانشینان بلاواسطه‌ی محمد، تنها ابوبکر به مرگ طبیعی درگذشت. سه تن دیگر یعنی عمر، عثمان و علی همگی قربانی ترور سیاسی یا خونخواهی شخصی شدند. در دوره‌ی حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز توطئه و دسیسه‌چینی برای کسب قدرت سیاسی آنچنان گسترده بود که ذکر نمونه‌های آن در اینجا بی‌مورد است. در دوره‌های متاخر نیز در کشورهای اسلامی، توطئه همواره گسترش داشته است. مسلمانان، بیش از همه به دست مسلمانان کشته شده‌اند.

با این همه، امروزه نفرت اسلام‌گرایان متوجه جهان «غرب» است. آنان در غرب نه تنها بزرگترین دشمن خود و نیرومندترین مانع برای سلطه‌ی جهانی اسلام را می‌بینند، بلکه آن را سرچشمه‌ی فساد و تباهی و نیز عاملی برای عقب‌ماندگی جهان اسلامی می‌پندارند. بیهوده نیست که اسلام‌گرایان همه‌ی مخالفان مسلمان و غیرمسلمان خود را «عوامل استکبار» و «وابستگان به غرب» می‌خوانند و همه‌ی خشونت‌های خود را از کشتارهای آخرالزمانی گرفته تا عملیات انتحاری، به نام پیکار علیه غرب توجیه می‌کنند.

در «نظریه‌ی توطئه»ی اسلام‌گرایان، موضوع اصلی، یعنی نفرت از غرب و آرزوی تحقیر و نابودی آن به خوبی آشکار است. البته این نفرت، از تکنولوژی غرب نیست. اسلام‌گرایان با ماشین و فن‌آوری غرب مشکلی ندارند. آنان حتا کامپیوتر و تانک و هواپیمای جنگی و نیروگاه هسته‌ای ساخت غرب را دوست دارند و می‌خواهند برای مصون ساختن نظام ارزشی خود به بمب اتمی دست یابند. نفرت آنان، از نظام ارزشی و فرهنگ مدرن غرب است، از آزادی و فردیت انسان، از دموکراسی و حقوق بشر، از تکثر و رواداری. در جهان تصویری و جادویی و در اسطوره‌های عوام‌پسند اسلام‌گرایان، غرب سرچشمه‌ی فساد و تباهی و کانون همه‌ی پلیدی‌ها و زشتی‌هاست.

اسلام‌گرایان با دموکراسی و حکومت مردم مخالف‌اند، زیرا در کانون آغازهای بزدانشناختی اسلام، بر روی فرمانروایی خدا یا حکومت الله تاکید شده و چنین امری از بنیاد ناکی حاکمیت مردم است. وظیفه‌ی اسلام‌گرا، ایجاد حکومتی دینی برای به کرسی نشاندن قوانین الهی است. راه رسیدن به این هدف، «جهاد» نام دارد. در جهان‌بینی اسلام‌گرایان، جایی برای احساسات ملی و میهنی وجود ندارد. اساسا مفاهیم «ملت» و «میهن» برای آنان معنا ندارد. هر چه هست «امت» است و «دارالاسلام» که باید آن را بر «دارالحرب» پیروز کرد و با ایجاد امپراتوری جهانی اسلام، قوانین شرع را در سراسر جهان برقرار ساخت. در راه نیل به این هدف، غرب بزرگترین مانع است.

بدین‌سان، «دشمن» در میان اسلام‌گرایان تعریف مشخصی دارد. اصلی‌ترین انگاره‌ی دشمن نزد آنان «غرب» است. همه‌ی دیگر «غیرخودی‌ها»، چیزی جز زیرمجموعه‌ی غرب نیستند. بسیجی یا پاسداری که سینه‌ی جوانی معترض را در خیابان نشانه می‌گیرد، برپایه‌ی دشمن‌پنداری خود، نه به قلب هم‌میهن خود، که به قلب «استکبار جهانی» و «غرب» شلیک می‌کند.

رابطه برقرار کند. شرارت به عنوان مقوله و قدرتی موثر، بویژه به افکار افراطی تعلق دارد.

انگاره‌ی دشمن در ایدئولوژی‌های توتالیتر

یکی از حوزه‌های پژوهشی، به کارکرد انگاره‌ی دشمن در جنبش‌های توتالیتر اختصاص دارد، تا شاید بتوان پدیده‌ی خشونت را در آن‌ها توضیح داد. جنبش‌های توتالیتر در اشکال کلاسیک خود به صورت کمونیسم، فاشیسم و نازیسم بروز کرده‌اند. ویژگی‌های مشترک جنبش‌های توتالیتر، نفرت بیکران و دشمنی کین‌توزانه‌ی آن‌ها علیه جامعه‌ی باز و نظام دموکراتیک و آمادگی آن‌ها برای پیکار خشونت‌بار علیه ارزش‌های بنیادین آن است.

جنبش‌های توتالیتر، طغیانی علیه مجموعه‌ی فرهنگ مدرن غرب هستند، علیه روشنگری، خردگرایی، انسانگرایی و دموکراسی. جنبش‌های توتالیتر همه‌ی این عناصر بنیادین فرهنگ تاریخی مغرب‌زمین را رد می‌کنند و به پیکاری مرگبار علیه همه‌ی نیروهایی برمی‌خیزد که می‌خواهند این ارزش‌ها را حفظ کنند.

امروزه در ترمینولوژی سیاست‌شناسی، همه‌ی تلاش‌های خشونت‌جویی را که علیه نظام ارزشی دموکراسی مبتنی بر حکومت قانون انجام می‌گیرد، در قالب مفهومی «افراطگرایی سیاسی» می‌ریزند. بر این پایه، همه‌ی واریانت‌های ایدئولوژی‌های توتالیتر، اعم از اسلام‌گرایی و افراطگرایی راست و چپ، گونه‌هایی از افراطگرایی سیاسی هستند. همه‌ی این افراطگرایی‌ها، ارزش‌های بنیادین سیاسی دموکراسی مبتنی بر حکومت قانون را دشمن خود می‌دانند و نفی می‌کنند. سنخ تازه‌ای از افراطگرایی، در جنبش‌های بنیادگرایی مذهبی بروز می‌کند.

انگاره‌های دشمن در افراطگرایی سیاسی، از باری ایدئولوژیک برخوردارند. آن‌ها با پیشداوری‌ها و خام‌داوری‌ها پیوند دارند، ولی درست به دلیل همین بار ایدئولوژیک، از آن‌ها بسی فراتر می‌روند و ابعادی منهدم‌کننده به خود می‌گیرند. نظامی‌گرایی یکی از وجه برجسته‌ی جهان‌بینی‌های توتالیتر است. از این رو، انگاره‌ی دشمن در ایدئولوژی‌های توتالیتر به مهیب‌ترین و ویرانگرترین شکل خود مجال بروز می‌یابد. فصل مشترک همه‌ی جهان‌بینی‌های توتالیتر، خشونت‌گرایی و پرخاشجویی است. نظام‌های توتالیتر، مغزشویی برای ایجاد انگاره‌ی دشمن را در میان جوانان خیلی زود آغاز می‌کنند. از همان دوره‌ی تحصیل، نوجوانان را به کمپ‌های آموزش نظامی می‌برند. برای نمونه، اسلام‌گرایان در میهن ما، نیروهای بسیج را عمدتا از دبستان‌ها و دبیرستان‌ها سربازگیری می‌کنند. بر این پایه می‌توان گفت که انگاره‌ی دشمن در یک مامور اس‌اس آلمانی، در «خمر سرخ» کامبوج، در ستیزه‌جوی طالبان، در تروریست القاعده، در حزب‌اللهی لبنان و در پاسدار و بسیجی جمهوری اسلامی کارکردی یکسان دارد.

در ایدئولوژی‌های توتالیتر، پرسش و تردید ناممکن است. باورها بیرون از هر گفت‌وگویی قرار دارند و در برابر شک و رویت‌ن‌اند. سیستم بسته‌ی فکری آنان هیچ‌گونه انتقاد، تردید و تبدیلی را برنمی‌تابد. حقوق بشر، احترام به منزلت آدمی، باور به تکثر، مدارا و رواداری برای آنان مفاهیمی بیگانه‌اند. ادعای حقیقت مطلق، آنان را در برابر هرگونه پرسش و سنجشی از بیرون مصون ساخته است. آنان می‌خواهند با زور باور خود را به کرسی بنشانند. اکنون با توجه به همین ویژگی‌ها، به کارکرد انگاره‌ی دشمن در یکی از اشکال نوین ایدئولوژی‌های توتالیتر یعنی اسلام‌گرایی، نگاهی می‌افکنیم.

انگاره‌ی دشمن در جهان‌بینی اسلام‌گرایان

جهان‌بینی دینی و ایدئولوژی اسلام‌گرایان، تفسیرهایی از واقعیت هستند که در کانون آن‌ها اعتقاد به خدا جای دارد. ویژگی چنین گرایش‌ها و جنبش‌هایی در آن است که امور ایمانی در کانون علایق بازیگران اصلی آن‌هاست و هم‌زمان از انگاره‌های دشمن مانند ابزاری برای دنبال‌کردن علایق و منافع سیاسی و گروهی استفاده می‌کنند. جهان آنان، جهانی مذهبی‌شده و دو قطبی است که بر پایه الگوی «خدا» و «شیطان» شکل گرفته است. حسرت آنان برای از بین بردن «واقعیت دردناک» جهان کنونی و نیل به آخرالزمانی که نوید رستگاری می‌دهد، با اقدامات رادیکال و انقلابی پیوند می‌خورد.

برای فهم کارکرد «انگاره‌ی دشمن» نزد اسلام‌گرایان، باید نخست با تعریف مفهوم خود «دشمن» آغاز کرد. تعریف فشرده‌ای از مفهوم دشمن را می‌توان با این گزاره‌ها بیان کرد: دشمن من کسی است که برای نابودی من حتما آماده است. بمرید. دشمن من از من متفرق است. این تفرق مساله‌ی من نیست، بلکه مساله‌ی اوست. او می‌تواند از من نه تنها به دلیل خطاهایم، بلکه حتا به دلیل فضیلت‌هایم متنفر باشد. او جهان را طور دیگری می‌بیند و در جهانی که او می‌بیند و می‌خواهد، برای من که دشمن او هستم جایی وجود ندارد.

متهم و حق خاموشی

مجید نفیسی



آنچه که ما باید از لحاظ قانونی در ایران به دنبال آن باشیم، فقط غیر قانونی شدن «اقرار اجباری» و شکنجه نیست، بلکه مهمتر از همه محترم شمردن «حق خاموشی» برای متهم از لحظه ی دستگیری تا پایان محاکمه می باشد

پس از تقلب انتخاباتی دولت در خرداد 1388 که منجر به برآمد جنبش حق طلبانه و مسالمت آمیز مردم شد، سران جمهوری اسلامی به سرکوب خونین تظاهرکنندگان دست زدند. آنها در کنار کشتار ندا آقاسلطان و یارانش در خیابان و محسن روح الامینی و همبندانش در زندان، گروه زیادی از شخصیت های اصلاح طلب چون ابطحی و حجاریان را به دادگاه های نمایشی خود آورده و آنها را مجبور کردند که بر پرده ی تلویزیون علیه خود شهادت داده و از دگرگونی در نقطه نظرات سیاسی خود سخن گویند.

همانطور که سه سال پیش در مقاله ی «به آذین و حق خاموشی» در «شهروند» نوشته ام، شك نیست که انسانها عوض می شوند و اگر بخت با آنها یار باشد می توانند با آموختن از تجربه های عملی خود و مطالعه ی نظریات و تجارب دیگران دست به تغییر و اصلاح عقاید خود زنند و دیگران را نیز از ثمره ی این تحول باخبر سازند. بسیاری از اندیشمندان ما طی زندگی خود دچار تحول فکری شده و در آثار خود از آن حرف زده اند. ناصر خسرو در ابتدای «سفرنامه» اش از تغییری روحی صحبت می کند که پس از عمری خدمت دیوانی در سن چهل سالگی در او رخ می دهد و او را به سفر به مصر فاطمیان و دیگر بلاد اسلامی ترغیب می کند. با وجود این که او در «سفرنامه» اش از ماهیت این استحاله حرف نزده ولی ما از کتابهای دیگرش در می یابیم که این تغییر برای او چیزی جز شیفتگی به مذهب اسماعیلی فاطمیان مصر نبوده است. در ادبیات اروپایی نوع ادبی خاصی به نام «اعترافات» وجود دارد که به بیان این تغییر روحی مربوط می شود و بزرگانی چون سنت آگوستین، ژان ژاک روسو و لئو تولستوی به ترتیب از رسیدن خود به مسیحیت، دموکراسی و آنارشیزم صحبت کرده اند. خواندن این اعترافات به ما کمک می کند که با استحاله ی فکری نویسنده آشنا شده و به تاریخ سیر اندیشه پی ببریم.

مشکل به اصطلاح «اعترافات» شخصیت های اصلاح طلب در این است که آنها تنفر و تبری از نقطه نظرهای سابق خود را تحت فشارهای جسمی و روانی در زندان نوشته اند.

حقوق بشر به کنار، حتی اگر به رساله های عملی مجتهدین که حکومت دینی حاکم در ایران از آن پیروی می کند هم نگاه کنیم، درمی یابیم که در آنها یکی از شروط ضروری صحت يك «سند» آن است که امضاکننده آن را در کمال آزادی و دور از فشار امضا کرده باشد. هر چقدر هم که مقامات امنیتی بکوشند به ما باور آنند که این «اعترافات» واقعی ست و نویسنده ی آن آزادانه به تحول فکری و روانی دست یافته است، برای ما که می دانیم شرایط دستگیری، بازجویی، محاکمه و حبس دیگراندیشان در ایران چگونه است صحت این ادعا هرگز باورکردنی نیست. هیچ کس با خواندن اعترافات زندانیان این دولت دینی، متدین نمی شود بلکه تنها با نویسندگان آن احساس همدردی می کند که قربانی دستگاهی هستند که از تجربیات تمام ستمگران پیشین برای خرد کردن شخصیت افراد دیگراندیش استفاده کرده زندانی را وادار می کند که در انظار همگان به شهادت علیه خود بپردازد.

1- میراث استالین و مک کارتی

در دوران شاه، ساواک برای خرد کردن شخصیت مخالفان از تجربیات استالینیزم و مک کارتیزم در روسیه و آمریکا استفاده می کرد. شاید یکی از اولین قربانیان آن در اواخر دهه ی چهل، پرویز نیکخواه بود که در سال 1344 در ارتباط با تیراندازی دو گارد به شاه بازداشت و به حبس ابد محکوم شده بود. می گویند که نیکخواه در زندان تا پنج سال نمونه ی مقاومت بوده ولی پس از آن تحت فشار شکنجه های جسمی و روحی در هم شکسته می شود

او با شهادت علیه خود در تلویزیون راه را برای دگردیسی کامل خود هموار می کند و تدریجا به صورت یکی از کارگزاران سیاسی رژیم درمی آید. دهها کوشنده دیگر سیاسی که پس از نیکخواه به درجات گوناگون به این سرنوشت غم انگیز دچار شدند اگر هنوز زنده باشند کماکان از بیدادی که بر آنها رفته در رنجند و شاید تا پایان عمر از به یاد آوردن آن لحظاتی که مجبور شده اند علیه خود شهادت دهند شرمسار باشند.

محاکمات مسکو که در اواخر دهه ی 1930 به بهانه ی پیگیری قتل سرگنی کیروف دبیر حزب کمونیست لنین گراد صورت گرفت کادرهای قدیمی حزب بلشویک چون بوخارین، کامنوف و زینوویف را به محاکمه نمایشی کشاند که حکم محکومیت متهمان آن از پیش صادر شده بود. اکثر این یاران قدیم لنین به «سرسپردگی» خود به فاشیسم هیتلری و «خرابکاران» تروتسکیستی شهادت دادند و خود از دادگاه خواستند که آنها را به تیرباران محکوم کند. در میان استغفرنامه های نزدیک به پنجاه تن از این تیرباران شدگان تلخ تر از همه «آخرین دفاع» نیکلای بوخارین است که در آن از جمله می گوید: «تا مدت سه ماه من از سخن گفتن سر باز می زدم اما بعدا لب به شهادت گشودم. چرا؟ زیرا هنگامی که در زندان بودم دست به ارزیابی مجدد از گذشته ی خود زدم. وقتی از خود می پرسی که اگر باید مرگ را انتخاب کنی برای چه می خواهی بمیری، ناگهان يك خلا مطلقا سیاه با وضوحی خیره کننده در برابر تو قد می کشد. اگر بخواهی توبه ناکرده بمیری چیزی وجود ندارد که به خاطر آن جان بسیاری، و برعکس، اگر توبه کنی هر چیز مثبت که امروزه در اتحاد جماهیر شوروی می درخشد در ذهن تو بعد تازه ای به خود می گیرد. این امر دست آخر مرا به کلی خلع سلاح کرد و واداشت تا در برابر حزب و کشور زانو بزنم.» (از «گزارش دادگاه ائتلاف ضد شوروی راست و تروتسکیستها در برابر شورای نظامی دیوان عالی شوروی» 13-12 مارس 1938)

شاید اگر در نظام شوروی متهم حق داشت که بدون ترس از شکنجه در برابر بازجو خاموشی بگزیند، بوخارین می توانست به تدریج در درستی آرمان خود شك کند و به جای پذیرش خرد شدن شخصیتش در برابر يك دولت تمامیت گرا، به نقد آرمانش بنشیند و در آن تاریکی مطلق دریچه ی امید بیابد.

مک کارتیزم در دوران پس از جنگ جهانی دوم با معرکه گردانی سناتور جوزف مک کارتی در آمریکا پا گرفت و هدف آن پاک کردن عوامل نفوذ شوروی و کمونیسم از دستگاههای دولتی آمریکا بود. «کمیته رسیدگی به فعالیت های ضد آمریکایی» که از طرف مجلس نمایندگان اداره می شد تعداد زیادی از روشنفکران و هنرمندان آمریکایی را به زیر منگنه ی تفتیش کشید و بیش از سیصد نفر از هنرمندان هالیوود را از کار برکنار و سه تن از کارکنان دولتی به نامهای راجرز هس، جولیوس روزنبرگ و زنتل ائل را به جرم جاسوسی برای مسکو اعدام کرد. برخی از روشنفکران در این محیط ارباب دستخوش تغییر مرامی شدند و به جنبش کمونیسم سئیزی پیوستند ولی بخش عمده ای از آنها با استفاده از متمم پنجم قانون اساسی آمریکا که بر اساس آن متهم را نمی توان به شهادت علیه خود مجبور کرد از پاسخ به این دو پرسش که: آیا عضو حزب کمونیست آمریکا هستند و نام رفقایشان چیست خودداری کردند و بدین ترتیب از خرد شدن شخصیت خود در انظار عمومی رهایی یافتند.

آرتور میلر که نمایشنامه ی «بوته آزمایش» را بر اساس تجربه مک کارتیزم و بخصوص شیوه برخورد فیلم ساز آمریکایی ایلپا کازان نسبت به آن در سال 1953 نوشته خود از کسانی بود که در سال 1956 به کمیته فعالیت های ضد آمریکایی احضار شد تا نام دوستان انقلابیش را افشا کند، اما او برای دفاع از خود به جای استفاده از متمم پنجم قانون اساسی، به متمم یکم استناد کرد که بر پایه آن دولت نمی تواند آزادی بیان و انجمن شهروندان را محدود نماید. با وجود این به این دلیل که از پاسخ به پرسش های کنگره خودداری کرده بود، مورد توبیخ قرار گرفت ولی دو سال بعد پس از فرجام خواهی، حکم فوق پس گرفته شد. در این نمایشنامه جریان محاکمه متهمان به جادوگری که در سال 1692 در دهکده «سیلم» در ایالت ماساچوست اتفاق افتاده بازسازی شده است. امروزه برخی از پژوهندگان معتقدند که مردم سیلم به خاطر استفاده از نان کپک زده دچار بیماری وهم زدگی شده و چون سرچشمه آن را نمی دانستند جادوگران و شیطانی را مسئول آن پنداشته اند. در نتیجه این اتهامات، نوزده مرد و زن و دو سگ به دار آویخته شدند. آرتور میلر بین این تب جادوگر- کشتی سیلم و «ترس سرخ» مک کارتیزم وجه شباهتی یافته و راه رهایی از این تب را در مقاومت وجدانهای بیدار می بیند.

2- تجربه حکومت دینی

ولایت فقیه نیز از ابتدای محاکمات نمایشی زندانیان توبه کرده خویش از تجربه ساواک، استالین و مک کارتی استفاده کرده با این ویژگی که به دلیل ماهیت



د تا همه سوگند وفاداری به سلطنت و کلیسای انگلیس را بخورند و سپس به آنها اجازه حرکت دادند. در سال 1641 مجلس عوام که اکثریت آن از منزه خواهان تشکیل می شد دادگاههای قرون وسطایی چون «اتاق ستاره ای» را منحل کرد. در سال 1649 کرامول در صدر لشکر منزه خواه خود به قدرت رسید، چارلز را اعدام کرد و برای يك دهه در انگلیس نظام جمهوری برقرار شد. مهاجران منزه خواهی که به آمریکا رفتند در سال 1641 در منشور «آزادی ها» مستعمره ماساچوست ادای سوگند دیوانی را غیر قانونی اعلام کردند.

(رجوع کنید به «تاریخ شهادت علیه خود در زمان مستعمرات و تدوین قانون اساسی آمریکا» تالیف ر. کارتر پینمن) با وجود این که سلطنت پس از يك دهه به انگلستان بازگشت، اما در سال 1689 شهادت علیه خود غیر قانونی شد و «حق خاموشی» به عنوان یکی از مواد «لایحه حقوق» در کشور مادر نیز رسمیت یافت. بر پایه این حق شخص مظنون می تواند در برابر پرسشهای پلیس سکوت کند بی واهمه از این که این سکوت در دادگاه علیه او به کار گرفته شود. متمم پنجم قانون اساسی آمریکا که در آن از جمله مجبور کردن شخص مظنون به شهادت علیه خود غیر قانونی اعلام شده است، در سال 1966 از سوی دیوان عالی آمریکا با قانون دیگری تکمیل شد که به «هشدار میراندا» مشهور است. در سال 1963 ارنستو میراندا در ایالت آریزونا به جرم قتل و تجاوز دستگیر شد و دادستان فقط با تکیه بر اقرار او پس از دستگیری میراندا را محکوم کرد. ولی سه سال بعد دیوان عالی این حکم را باطل اعلام کرد به این دلیل که پیش از گرفتن اقرار به متهم توضیح داده نشده بود که: ۱- می توانی با استفاده از حق خاموشی به پرسشهای پلیس پاسخ ندهی. ۲- می توانی درخواست وکیل کنی و در صورت عدم بضاعت مخارج آن را از دولت بگیری. از آن پس پلیس موظف شد که پس از دستگیری هر فرد مظنون «هشدار میراندا» را به او ابلاغ کند. در غیر اینصورت اقرار متهم در دادگاه معتبر شناخته نخواهد شد. «هشدار میراندا» در واقع اقدامی است برای جلوگیری از احتمال شهادت متهم علیه خود. اگر متمم پنجم، متهم را از اتهام خود منع می شود، «هشدار میراندا» اساسا موجب پیشگیری از این خطر می گردد.

با وجود این که اصل غیرقانونی بودن شهادت علیه خود در موارد 3 و 4 قرارداد ژنو مورخ 1949 و همچنین ماده 14 پیمان جهانی حقوق مدنی و سیاسی برای اسرای جنگی پیش بینی شده، دولت بوش به این بهانه که بازداشت شدگان در جنگ علیه القاعده اسرای جنگی نیستند از رعایت این اصل برای زندانیان در گوانتانامو خودداری کرد و بدین ترتیب حقی را که آزادیخواهان دینی نزدیک به 400 سال پیش برای احقاق آن به آمریکا کوچیدند زیر پا گذاشت.

۴- حق خاموشی

«حق خاموشی» بر این اصل بنیادی عدالت استوار است که شخص متهم تا هنگامی که پس از محاکمه «به دور از هر گونه، شك منطقی» جرم او ثابت نشده، باید بی گناه شمرده شود. وجود این اصل باعث می گردد که دادستان در جستجوی شواهد عینی بر آید تا این که بتواند میان جرم و متهم رابطه ای پیدا کرده و موفق به ارائه يك ادعا نامه ی استوار گردد. بدین ترتیب حق خاموشی تضمین می کند که وظیفه اثبات جرم کاملا بر دوش دادستان افتاده و مانع آن می شود که او با مکر یا ارعاب و شکنجه متهم را به اعتراف وادار یا زمینه را به نحوی بچیند که متهم گنج شده و با حرفهای متناقض ناخواسته خود را در معرض اتهام قرار دهد. این اصل همچنین موجب آن می شود که پلیس به دنبال شواهد محکم و قرائن عینی برای اثبات جرم بگردد و در صدد تهدید متهم برای اعتراف و اتهام به خود بر نیاید. در نتیجه حق خاموشی نه تنها موجب تضمین حقوق متهم می گردد بلکه همچنین پلیس و مأموران آگاهی را وادار می کند که در کار تجسس و گردآوری شواهد جرم کوشا باشند. اگر متهم در هنگام دستگیری تصمیم بگیرد که در برابر پرسش های پلیس خاموش بماند دادگاه نباید و نمی تواند این خاموشی را به عنوان دلیلی بر مجرم شناختن او بشمارد. به قول جیمز همرتن، کارشناس انگلیسی حقوق مدنی در مقاله اش «در دفاع از حق خاموشی» کسانی که می گویند شخص بی گناه نیازی به خاموشی و پنهان کردن ندارد در واقع در نمی یابند که شخص متهم گاهی مجبور است که اطلاعات خود را پنهان کند زیرا از آن بیم دارد که بدون حضور وکیل مدافع دچار تناقض گویی شده و خود یا کسان دیگر را ناخواسته به درسر بیندازد. مخالفان این اصل که می گویند مجرمان واقعی نمی توانند با استفاده از حق خاموشی از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند در نظر نمی گیرند که شخص مجرم می تواند زبان بازی کرده و با حرفهای خود پلیس را گمراه نماید. پس آنچه مأمورین آگاهی را در كشف جرم کمک می کند نه خاموشی یا سخن گفتن متهم، بلکه شواهد عینی و قرائن محکم است.

آنچه که ما باید از لحاظ قانونی در ایران به دنبال آن باشیم، فقط غیر

مذهبی خود اکنون به همان کارکردهای اختناق آمیز شکل دینی داده است. نادمین در این دوره «تواین» لقب گرفته اند و ابراز تنفر آنها از مرام سیاسی شان اکنون تحت عنوان توبه و بازگشت به اسلام توجیه می شود. این شکل دینی سرکوب مخالفان دولت، یادآور اسلام آوردن اجباری یهودیان در زمان صفویه و قتل عام بابیان و بهائیان در دوره قاجاریه، و همچنین تفتیش عقاید کلیسا در قرون میانه و نوزایی است. هدف کلیسا در هم شکستن جنبش های دینی بدعت آمیز چون «کاتار» های مانوی - مسیحی در جنوب فرانسه و پروتستانها در آلمان و بالاخره متفکران دانش پژوه چون جوردانو برونو و گالیلیو گالیله در ایتالیا بود. راهبان خشکه مقدس فرقه دومینکن که مجریان اصلی تفتیش عقاید، بخصوص در قرون میانه بودند، به هنگام ورود به يك دهکده تحت قرنطینه، نخست همه ساکنان ده را در کلیسا یا میدانچه روستا گرد می آوردند و از افراد می خواستند که پیشقدم شده و به خطای خود اعتراف کنند و آنگاه از همه دعوت می کردند که علیه یکدیگر شهادت دهند. افراد مظنون به بد دینی به سیاه چالهای انفرادی برده می شدند تا پس از شکنجه توبه کرده و آنگاه در حضور همگان به ابراز تنفر از کفر و ارتداد خود دست بزنند. در دوران ما این رادیو و تلویزیون است که نقش میدانچه ده را بازی می کند و به خمینی و گیلانی و امامان جمعه امکان می دهد تا از طریق آن از مادران بخواهند که فرزندانشان را لو دهند و از فرزندان، پدرانشان را. رژیم ولایت فقیه کارکردهای نظام های تمامیت گرای جدید و حکومت های دینی گذشته را يك جا در خود گرد آورده است. در این کار رژیم نه تنها قوانین مربوط به محاکمه عادلانه مندرج در منشور حقوق بشر را نادیده می گیرد، بلکه هم چنین با سوء استفاده از پوشش مذهبی برای مقاصد سیاسی خود دست به تحریف مفاهیم دینی چون «توبه» می زند. توبه يك امر اختیاری و خصوصی است و نباید از دایره فردی خارج شده و به صورت محملی برای در هم شکستن شخصیت فرد در انظار عمومی و عبرت و ارعاب دیگرانیشان در آید.

با وجود اینکه ماده 38 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران استفاده از شکنجه را برای گرفتن اعتراف از متهم ممنوع کرده و تخطی کنندگان را شایسته مجازات دانسته است، اما «قانون مجازات اسلامی» تحت عنوان «تعزیرات» به شکنجه شکی قانونی داده است. بنابر این قانون، مجازاتهای اسلامی دو دسته اند: یکی «حدود» که چگونگی آن در قرآن و احادیث تعیین شده چون سرفقت، زنا و ارتداد و دیگری «تعزیرات» که حدود آن نامعین است. «ماده 16 - تعزیر، تادیب یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده از قبیل حبس، جزای نقدی و شلاق ...» (شرح قانون مجازات اسلامی» بخش کلیات: حقوق جزای عمومی - عباس زراعت 1379 تهران، صفحه 158) بر اساس این قانون اولا بر خلاف منشور حقوق بشر، قاضی در عین حال نقش دادستان و بازجو را نیز بازی می کند و ثانیاً برای اثبات جرم می تواند از اقرار متهم، سوگند، شهادت شهود و قرائن استفاده کند. بنا بر آئین نامه تعزیرات، قاضی می تواند متهم را به خاطر دروغ گفتن به 74 ضربه شلاق محکوم کند و این دوره های شلاقی را آنقدر ادامه دهد تا به نتیجه مطلوب برسد. در ماه مارس 2002 لایحه ای برای محدود کردن شکنجه از سوی مجلس اسلامی تهیه شد که استفاده از شکنجه را در موارد جنایی ممنوع کرده بود بدون اینکه متهمان به محاربه و ارتداد و خیانت به وطن شامل حال این ممنوعیت شوند. با وجود این بنا به گزارش «بیده بان حقوق بشر» این لایحه در تاریخ 12 ژوئن همان سال از سوی شورای نگهبان رد شد.

3- شهادت علیه خود

متمم پنجم قانون اساسی آمریکا چون متمم های دیگر این قانون از تجربیات مردم انگلیس منشور «ماگنا چارتا» در سال 1215 تا اعلام استقلال آمریکا در سال 1776 استفاده کرده است. در قرون شانزدهم و هفدهم در انگلستان کشمکش های دینی شیرازه جامعه را از هم گسیخته بود. از يك سو کلیسای انگلیس از کلیسای روم و پاپ جدا شد و از سوی دیگر میان خود انگلیکن ها دو دستگی افتاد و منزه خواهان علیه اسقف گرایان شوریدند. دسته اخیر که سلطنت را زیر نفوذ خود داشت از طریق دادگاه مشهور به «اتاق ستاره ای» و دادگاه های مشابه مخالفان را به بازجویی و محاکمه می کشاند. متهمان مجبور بودند که در آغاز محاکمه، «سوگند دیوانی» (Ex-Officio) بخورند که بر اساس آن باید علیه خود شهادت می دادند. در سال 1637 در زمان چارلز اول يك مبارز منزه خواه به نام جان لیلیرن حاضر به ادای سوگند دیوانی نشد. صدها زندانی دیگر از این روش آموختند و حاضر به خوردن سوگند نشدند. اسقف گرایان بر فشار خود افزودند و بسیاری از منزه خواهان تصمیم گرفتند که برای فرار از اختناق دینی و از جمله خودداری از ادای سوگند دیوانی به مستعمرات آمریکا مهاجرت کنند، اما جالب اینجاست که به دستور دولت مسافران را در کشتی ها نگاه داشتن



قانونی شدن «اقرار اجباری» و شکنجه نیست، بلکه مهمتر از همه محترم شمردن «حق خاموشی» برای متهم از لحظه ی دستگیری تا پایان محاکمه می باشد.

۵- دو نوع قربانی

با وجود این که در دوران شاه و ولی فقیه، شهروندان هرگز از حق خاموشی بهره مند نبوده اند ولی افراد زندانی بنا به شخصیت فردی خود و جو سیاسی جامعه در مقابل فشارهای جسمی و روحی واکنش های متفاوت نشان داده اند. شاعر و بازیگری چون سعید سلطانپور را در سال 1360 اعدام کردند ولی نویسنده و مترجمی چون م. الف. به آذین را واداشتند که علیه خود شهادت دهد. بدون شک پایداری سلطانپور شایسته ستایش است و درهم شکسته شدن به آذین مایه افسوس. ولی آنچه که در مورد هر دو صادق است این است که هر دوی این شخصیت ها به دو شکل مختلف قربانی رژیم هستند که برای حقوق بشر کوچکترین ارزشی قائل نیست: کسی را که در برابر شکنجه تاب می آورد و مرگ را به خرد شدن شخصیت ترجیح می دهد نابود می سازد و دیگری را که تاب تحمل شکنجه ندارد و می دارد که خود به خرد کردن شخصیتش دست زند. من از دسته اول ستایش می کنم و به دسته دوم با نظر همدردی می نگرم و مخالف سیاست طرد و انزوایشان هستم. آنها نیز چون دسته اول قربانی رژیم تمامیت گرا هستند و اگر فرصت بیابند می توانند بار دیگر بدرخشند.

به اصطلاح "اعتراف" شخصیت های اصلاح طلب در ایران سندی است برای محکومیت رژیم ولایت فقیه و نه متهمان در بند آن. بیابیم با قربانیان تازه ی رژیم ابراز همدردی کنیم نه اینکه آنها را سزاوار "سوختن در آتش خودافروخته" دانسته و از شوربختی شان شاد شویم. بیابیم به جای اینکه از این نمایش ها چون مدرکی علیه شخصیت و کارنامه ی سیاسی متهمان استفاده کنیم، آن را تنها در خدمت مبارزه برای قانونی شدن "حق خاموشی" متهم و غیرقانونی شدن شکنجه و اقرار در میهن خود قرار دهیم.

رهبری جنبش سبز

مجید محمدی



دغدغه های مربوط به تداوم جنبش سبز، سیر بازداشت های سران احزاب و فعالان سیاسی توسط حکومت، چگونگی مواجهه با سرکوبها و محدودیتها، و اقدامات محتمل فعالان جنبش سبز بحث رهبری را به یکی از مباحث جدی در مورد این جنبش تبدیل کرده است. بسیاری این دغدغه ها را با رهبری سیاسی پس از جنبش و در دوران گذار یا استقرار حکومت محتمل آینده در آمیخته و به حساب کشی از نیروهای بالقوه موجود برای رهبری یا ذکر سابق آنها می پردازند.

حتی اگر رقابت بر سر قدرت در فردای پیروزی جنبش مطرح نباشد، به ساحل نجات رساندن کشتی پر تلاطم کشور در شرایط موجود با حداقل خسارات مالی و انسانی نیازمند یک رهبری مسئول و عقلانی برای جنبش سبز است. این نوشته صرفاً در مورد رهبری جنبش سبز در دوران گذار از نظام اقتدارگرایی به یک نظام دموکراتیک است.

ویژگی ها

جنبش سبز در رویدادهای پیش و پس از انتخابات ویژگی هایی را از خود بروز داده است. این ویژگی ها ناشی از تجربیات جنبش های یک صد سال اخیر در ایران و جنبش های دموکراتیک در سراسر عالم هستند. این ویژگی ها بدین قرارند:

۱. شبکه ای

رهبری جنبش سبز در روزهای انتخابات و پس از آن در تظاهرات میلیونی یک رهبری شبکه ای به جای یک رهبری هرمی بوده است. در این جنبش هیچ کس به تنهایی نمی تواند تصمیمی بگیرد و هیچ گروه مشاوره دهنده یا همراه اختصاصی در کنار رهبران به چشم نمی خورد بلکه نخست فعالان سیاسی پیشنهادی را مطرح می کنند و اگر توافق بر روی آن بر اساس محدودیتها و ظرفیتها امکان پذیر باشد چهره های شاخص جنبش (کسانی که نام آنها بیشتر در رسانه ها به چشم می خورد) در آن مورد اعلام موضع می کنند. طبیعی است که این اعلام موضع عموماً با حس و حالی که از سوی مردم و فعالان انتقال داده می شود انطباق دارد.

در جنبش سبز چگونگی رهبری اهمیت دارد و نه اینکه چه کسی در مقام رهبری قرار دارد. فعالان این جنبش نمی خواهند کسی را از رهبری بردارند و کس دیگری را در همان ساختار به جای وی بنشانند. فعالان جنبش به دنبال تغییر روابط و استراتژی ها و روش ها هستند و نه تغییر افراد. بیابیه های چهره های شاخص جنبش مثل موسوی و کروبی موید این طرز تفکر هستند.

۲. غیر متمرکز

رهبری جنبش سبز کاملاً غیرمتمرکز است. از یک سو احزاب و گروه های اصلاح طلب حضور دارند که به خاطر سه دهه آشنایی و دغدغه های نزدیک به هم تا حدی با یکدیگر هماهنگ عمل می کنند. اما در این جنبش نیروهای غیرمذهبی، چپ، ملی، مشروطه خواه و نیروهایی با دغدغه های قومی، جنسی و مذهبی حضور دارند و هر یک هسته یا شاخه با یکدیگر هماهنگ می کنند.

جامعه ایران و نیز جنبش های اجتماعی آن با نگاه به تجربه انقلاب ۱۳۵۷ و عوارض و مشکلات آن از تمرکزگرایی گذر کرده است.

۳. تعاملی

یک جنبش فرا مذهبی، فرا قومی، فرا ایدئولوژیک، فرا طبقاتی و فرا قشری نمی تواند یک رهبری سنتی یا کاریزماتیک را پذیرا شود و بیشتر به رهبری قانونی- عقلانی تمایل دارد. رهبری عقلانی- قانونی در دوران جنبش چاره ای به جز تعامل با فعالان سیاسی از همه گروه ها و مردم ندارد.

نتیجه این تعامل کاهش هزینه ها و استفاده حداکثر از نیروها و منابع است. این تعامل موجب کمترین خسارت از سوی حکومتی شده است که برای بقای خود ظرفیت کشتار معترضان و نابود کردن بسیاری از منابع کشور را دارد.

۴. مصالحه ای

نیروها و فعالان جنبش نشان داده اند که علی رغم رنگارنگی جامعه می توانند بر حداقلها توافق کنند. شرکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری دهم با وجود نظارت استصوابی و همراهی با موسوی و کروبی علی رغم تأکید آنها بر حفظ نظام جمهوری اسلامی نمایانگر این خرد جمعی در میان مردم است که می توانند خواسته های خود را رتبه بندی کرده و برای برخی در برابر برخی دیگر ارجحیت قائل باشند.

حرکت خطی و حرکت زیگزاگی جامعه ایران در شرایط ثبات سیاسی و بحران های میان آن به مردم ایران آموخته که صبور باشند، به حذف دیگران نیندیشند، با یکدیگر کنار بیایند و موقع سخی داشته باشند.

منتقدان چهره های شاخص جنبش به دلیل عدم درک ویژگی های فوق به تاخت و تاز علیه چهره های شاخص می پردازند و آنها را به دلیل جهت گیری ها و استراتژی های مخالفان ملامت می کنند (نگاه کنید به اظهارات محمدرضا باهنر، احمد توکلی و علی مطهری در این مورد).

نیروهای نظامی و امنیتی نیز فکر می کنند با تهدید این چهره ها به زندان یا فشار برای مهاجرت آنان می توانند کار جنبش را یکسره سازند، بدون توجه به اینکه میلیون ها نفر را نمی توان زندانی یا تبعید کرد.

عقلانی و اخلاقی

سه مدل عراق، زیمبابوه و آفریقای جنوبی به روشنی در پیش پای رهبران و فعالان سیاسی جنبش است. فعالان و رهبران جنبش نه خلاصی از شر رژیم سابق را به قیمت نابودی کشور (مدل عراق)، و نه اشاعه فقر و گرسنگی (مدل زیمبابوه)، بلکه با کمترین هزینه (مدل آفریقای جنوبی) می خواهند. از این جهت است که مردم ایران آمادگی سیاست بخش، اما فراموش نکند ماندلایی را دارند. این سیاست نه تنها در شرایط پس از جنبش کشور را به سوی آرامش و گفتگو و تساهل و مدارا پیش می برد بلکه در شرایط جنبش موجب ریزش بیشتر نیروهای وفادار به رژیم می شود. در صورتی که نیروهای وفادار شرایط خشونت جباری را انتظار کنند بیشتر به بقای رژیم موجود کمک خواهند کرد.

داخل و خارج

ساختار غیرمتمرکز رهبری جنبش سبز زمینه را برای تأثیرگذاری نیروهای مستقر در خارج کشور به گونه ای فراهم کرد که نیروهای خارج کشور امکان تأثیرگذاری در شبکه های مجازی جنبش و تعامل با رهبران داخل را به دست آورده اند. اما انتقال رهبری داخل به خارج با توجه به ساختار و ویژگی های رهبری آن غیر ممکن است. نقش نیروهای خارج از کشور شکستن سد سانسور برای فرهنگ و هنر و ادبیات ایران، عمل به عنوان سفیران دموکراسی و آزادی و مندی، فعالیت حقوق بشری، و لابی با نهادهای مدنی و نمایندگان مردم در کشور های دموکراتیک و حتی دولتمردان برای پیشبرد منافع ملی ایرانیان است.

روشنفکر و روحانی

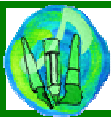
نگاهی به رهبری جنبش های اجتماعی در دوران مدرن نمایانگر حضور روشنفکران و دانشگاهیان و تحصیلکرگان دانشگاهی در کنار روحانیون به عنوان رهبران این جنبش ها هستند. فرنگ رفته ها در کنار مراجع نجف، مصدق در کنار کاشانی، و نیروهای ملی و مذهبی در کنار خمینی در سه جنبش مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب ۱۳۵۷ رهبری آن جنبش ها را بر عهده داشتند.

در جنبش سبز نیز میرحسین موسوی و مهدی کروبی هدایت جنبش را بر اساس چهار مشخصه مذکور بر عهده داشته اند. بدین ترتیب سیر تحولات در جنبش های اجتماعی ایران به نحوی طبیعی به رهبری ترکیبی روشنفکران و روحانیون منجر شده است.

برانداز یا اصلاح طلب

رهبری موجود جنبش اجتماعی سبز با پرهیز از ادبیات براندازی از اعمال خشونت بیشتر توسط حکومت ایران جلوگیری کرده است. تأکید بر محدود ماندن در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن، خواه به صورت یک تاکتیک و خواه به صورت استراتژی، از یک سو خواسته های جنبش را به نحو حداقلی بیان می کند و از دیگر سو از رادیکالیزه شدن مخالفان پیشگیری می کند.

رهبران جنبش می دانند که اگر قرار بر خشونت روزی باشد حکومت هم عده و غده ی بیشتری دارد و هم از لحاظ نظری به خشونت دل بسته است و هم از خشونت بیشتر جهت ارباب عمومی منتفع می شود.



تقدیم به آنها که ماندنی شدند

چهارشنبه‌شوری

ا ل

روز مبادا

قیصر امین پور

وقتی تو نیستی
نه هست های ما
چونانکه بایندد
نه بایدها...
مثل همیشه آخر حرفم
و حرف آخرم را
با بغض می خورم
عمری است
لبخندهای لاغر خود را
در دل ذخیره می کنم:
باشد برای روز مبادا!
اما
در صفحه های تقویم
روزی به نام روز مبادا نیست
آن روز هر چه باشد
روزی شبیه دیروز
روزی شبیه فردا
روزی درست مثل همین روزهای ماست
اما کسی چه می داند؟
شاید
امروز نیز روز مبادا
باشد!
وقتی تونستی
نه هست های ما
چونانکه بایندد
نه بایدها...
هر روز بی تو
روز مباداست!

در سرزمین گربه های باردار

عمران صلاحی

در سرزمین
گربه های باردار
سگ صاحبش را نمی شناسد
باید بار کلینت این متن را
تنهایی به دوش بکشم
روز به روز
«فضا» های جدید تر را تجربه کنم
هفته به هفته
در مرگ عزیزانم ریشه بروم
و با خیالی آسوده
«پا به ماه» بگذارم
می خندم
نه به کسی
نه به چیزی
همینطوری بی هیچ دلیلی
اما آنها معنی خنده های مرا می دانند
و از همین ناراحتند.

سفر از ابتدای شب نبود . . . جاده که نمی-دانست اسم . . . هر شماره در تو مار
من که هستم؟ کجا بودم که پیدایم نشد دیگر؟ . . . نشد شب-های تابستان . . . توی
هر کوچه چهارشنبه-سوری . . . توی چشم-ها ستاره-ای می-سوزد . . . توی دست
من . . . دست . . . زبان-م نمی-چرخاند . . . حرف کلمه . . . حروف صدادار . . .
. . . سفر . . . شب-های پشت به گورهای کثیرالانتشار . . .
نشر اکاذیب نیست این-که تن-م زخم دارد . . . من هستم . . . صدایی انکار من
است . . . صدایی توی خرخره می-سوزاند . . . درد تو روی تن-م کذب نیست . . .
. . . جنازه-ی من روی دست تو کذب نیست . . . من توی همین دست-ها به دنیا
آمدم . . . همین دنیا . . . گفتند ایران عزیز است . . . گفتند انسان شرف دارد . . . گفتند
کلمه حرمت دارد . . . گفتند . . . و گفتند . . . صداقت قیمت دارد . . . خون قیمت
دارد . . . انسان . . . انسان . . . حرمت هر استخوان . . . ولی استخوان توی گلویم . . .
فکر می-کنم کباب بره است این . . . و آن شراب مسیح است . . . من توی دست-
هایی طعم مرگ را چشیده-ام . . . توی دست-هایی حرمت تن را باخته-ام . . .
بعد هم گفتند خدا بزرگ-تر است . . . گفتند ستاره-ها . . . گفتند هر ستاره که
بر زمین افتاد . . . نقش رستم است . . . گفتند بیا که غذای تو ست . . . وای بر من که
می-شنیدم . . . تب داشتم که می-سوختم . . . اسب نبود بتازم به دشتی که
نیامده باشم . . . دیگر نگویند . . . دیگر دست نباشد در میانه-ی ما . . . چیزی
میان این-همه بادکنک می-شود می-رود بالا . . . من تمام تو ام . . . من تمام
زخم-های تو ام . . . من تمام شیون صدای تو ام . . . بریز در من . . . من
هستم که روی شانه-های من دانه-دانه بیاری . . . دانه-دانه بیاید ستاره-های
عزیزت . . . عزیز من . . . حرمت هر کلمه . . . صداقت هر لمس . . . در
لحظه-ی سفر . . . بر قامت کشیده-ی تو . . . من تمام تو هستم . . . از تو نمی-
گذرم . . .

اگر گل کامل

علی باباچاهی

از ممنوعیت هایی که در چاه ریخته اند
گلی سرزده که دست زدن به آن ممنوع است
چرایش را خدایی می داند که خوردن زهر و تف کردن -
عسل را قذغن کرده
و برای میت گل سرخ هم حرمت خاصی قائل است
پس آزادی سر در آوردن از عمق چاه هم نیست
حتی اگر اسم تو را گل کامل گذاشته باشند
به دست های من هم ضربدری کوبیده اند که
دست درازی به دامن خدا ممنوع
تضرع به درگاه گل ممنوع
و بوییدن گلی که فقط برای من از چاه سردر آورده ممنوع
و دراز کشیدن وسط ممنوعیت گل ممنوع
کاش ممنوع نبودیم ما ممنوع نبود .

